



خصال سلامت وسعادت

تبیین برخی از روایات کتاب شریف خصال شیخ
صدوق رحمته الله که زندگی بهتر را آموزش می‌دهد

استاد فرزانه حضرت آیت الله محمد رضا گنویسم (مدظله العالی)

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷- / عنوان قراردادی: خصال. شرح
عنوان و نام پدیدآور: خصال سعادت و سلامت: تبیین برخی از روایات کتاب شریف خصال شیخ
صدوق که زندگی بهتر را آموزش می‌دهد / محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: اسلام‌شهر: انتشارت صبح فردا، ۱۳۹۱. / مشخصات ظاهری: ۳۲۴ ص.
شابک: ۷- ۲۳ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸ / وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا / عنوان دیگر: تبیین برخی
از روایات کتاب شریف خصال شیخ صدوق که زندگی بهتر را آموزش می‌دهد
موضوع: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق. خصال -- نقد و تفسیر / موضوع: احادیث
اخلاقی -- قرن ۴ ق. / موضوع: اخلاق اسلامی / موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۴ ق.
شناسه‌ی افزوده: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق. خصال. شرح
رده‌بندی کنگره: ۲۴۸/الف ۲ خ ۶۰۴۲۲۸ ۱۳۹۰
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲ / شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۶۲۹۶۶۳

خصال سلامت و سعادت

استاد فرزانه حضرت آیت‌الله محمدرضا نکونام (مد ظله العالی)



ناشر: صبح فردا

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۹۱

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

محل چاپ: فاضل قیمت: ۱۱۰۰۰۰ ریال

تهران - اسلام‌شهر - تقسیم‌شهر - وجیه‌آباد

دوازده‌متری جواهرزاده - پلاک ۳۶

کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵ تلفکس: ۰۲۲۹۴۳۶۳۴۸۱

www.nekounam.ir www.nekoonam.ir

ISBN: 978 - 600 - 6435 - 23 - 7

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

۹	پیش‌گفتار.....
۱۳	بده‌کاران دزد.....
۲۱	صفای دل و گذشت.....
۲۵	بهبود رابطه با خداوند و مردم.....
۲۹	نفی طمع از مردم.....
۳۳	دانش‌اندوزی و شکیبایی.....
۳۵	مردم دوستی.....
۴۳	ترس از اشرار.....
۴۷	سلام.....
۵۱	دست دادن.....
۵۵	تشیع؛ آیین محبت و ولایت.....
۶۳	حقایق پنهان ولایت.....
۶۹	اخلاق نیکو.....
۷۵	عالم محترم و شنونده‌ی سخن‌پذیر.....
۸۱	زندگی سعادت‌مند.....
۹۱	اندیشه‌ورزی و عبرت‌گیری.....

- ۹۷ نشانه‌ی ایمان
 ۱۰۳ حسادت و طمع
 ۱۰۷ حقوق فرزند بر پدر و مادر
 ۱۱۱ خوش رفتاری با پدر و مادر
 ۱۱۵ سخن حکیمانه و کلام سفیهانه
 ۱۱۹ گروه‌های نصیحت‌پذیر
 ۱۲۳ مرده‌ای که راحتی می‌آورد
 ۱۲۷ شرایط بهشت برتر
 ۱۳۱ درآمد سالم
 ۱۳۵ یکسانی کفر و بده‌کاری
 ۱۴۱ به داشته‌های مردم چشم مدوز
 ۱۴۷ خردورزی و دانش‌اندوزی
 ۱۵۱ نشانه‌های خردمند
 ۱۵۷ مردم دوستی؛ برترین خردورزی
 ۱۶۳ سنجش شیعیان
 ۱۶۷ روزهای خدا
 ۱۷۱ شخصیت، هویت و خصال اخلاقی
 ۱۷۹ غلو انگاری و جبرگرایی
 ۱۸۳ خوارشدگان شایسته‌ی احترام
 ۱۹۳ بایسته‌ها و شایسته‌های ماه مبارک رمضان
 ۲۰۱ دروغ‌های شایسته و راست‌های ناصواب
 ۲۱۹ رد هدیه و آموزه‌های دینی

زندان زبان ۲۲۵

نامردی و بی‌انصافی ۲۲۹

مبغوضان خداوند ۲۳۳

پاکی نیت و کردار ۲۳۹

منفور خداوند ۲۴۵

ملعونان ۲۵۱

مردان مرد ۲۵۷

موالیان دوزخی ۲۶۳

خصال اهل ولا ۲۶۷

شاکیان درگاه خداوند ۲۷۷

سایه‌ی خدا در قیامت ۲۸۵

ماندگاران ۲۸۷

چهار حق الزامی ۲۹۳

ستم بر کسی که یاوری ندارد ۲۹۹

چهار چیز را دریاب ۳۰۵

اندک‌های فراوان ۳۱۱

تمامی دانش بشری ۳۱۷

تعادل و میانه‌روی ۳۲۱

پیش‌گفتار

آموزه‌های دینی از سه بخش باور، اخلاق و کردار شکل می‌گیرد. دانش شناخت شایسته‌ها و ناپسندهای رفتاری که امری درونی است اخلاق نامیده می‌شود. ما در این رابطه در کتاب «صحیفه‌ی عشق» سخن گفته‌ایم. از منابع شناخت آموزه‌های اخلاقی، بعد از قرآن کریم، کتاب‌های روایی است. مهم‌ترین آثار روایی شیعه عبارت است از: «الکافی»، «من لایحضره الفقیه»، «التهذیب» و «الاستبصار». در این میان، کتاب «من لایحضره الفقیه» از آن شیخ صدوق علیه السلام است. شیخ صدوق در انتقال روایات شیعی به پیروان اهل بیت علیهم السلام در زمان غیبت نقش بسزا و کلیدی داشته و کتاب‌های روایی بسیاری تألیف نموده است. از مهم‌ترین کتاب‌هایی که در زمینه‌ی روایات اخلاقی می‌توان نام برد کتاب «الخصال» ایشان است. این کتاب اقیانوس ژرفی است که لؤلؤهای بسیار اخلاقی را می‌توان از آن به دست آورد.

باید دانست جامعه‌ی شیعی تا پیش از انقلاب در زیر یوغ شاهان و ستم ددمنشانه‌ی دشمنان تشیع بوده است و فضا برای اندیشیدن و فکر

فلسفی بر روایات مهیا نبوده است. البته دانسته‌های افراد جامعه نیز پایین بوده و دانش زندگی و مهارت‌های آموختن آنان و نیز ابزار توسعه‌ی دانش در دست آنان نبوده، اما امروز به برکت انقلاب اسلامی، فضا برای طرح عمیق و ژرف روایات اهل بیت علیهم‌السلام آماده است و می‌توان طرحی علمی و تحقیقی از روایات به دست داد و منابع را مدرسی ساخت و مسایل علمی دینی را در آن طرح نمود. کتاب حاضر مجموعه روایاتی است که نگارنده آن را در مسجد محل برای مردم بیان نموده است. بنده به منابری اعتقاد ندارم که چیزی ندارد جز مطالب تکراری و بیان احکامی که مردم شب و روز آن را از رسانه‌ها و به‌ویژه در پایگاه‌های مهم و معتبر اینترنت و نیز در نرم‌افزارها می‌بینند، و چنین منبری را نه تنها تبلیغ دینی نمی‌دانم بلکه ضد تبلیغ می‌شمرم. چنین منابری نمی‌تواند مشکلات فکری و اندیشاری جوانان را پاسخ‌گو باشد و در مساجدی که چنین امامانی بر فراز منابرند دین‌گریزی جوانان مشهود است. فرزندان جامعه‌ی ما باید در مسجد به استحکام فکری دست یابند و منابع مساجد باید در اختیار اهل فکر و عالمان اندیشه‌ورز و مجتهدان زمان‌شناس و آشنا به زبان و ذائقه‌های جوانان باشد. جوانی که در مسجد پدافند غیر عامل در زمینه‌ی باورهای دینی نمی‌یابد، به حتم با دریافت برنامه‌های ماهواره یا شبکه‌ی جهانی اینترنت یا در دانشگاه آسیب فکری می‌بیند. مساجد ما باید چنان با قوت و قدرت علمی اداره شود که از مهم‌ترین مراکز علم و نشر دانش دینی شناخته شوند. مساجد نباید در اختیار افراد ضعیف در دانش و باور قرار گیرد که توان دفاع از مبانی دینی به صورت علمی و تحقیقی را ندارند. مساجدی می‌تواند مرکز علمی قرار گیرد که در آن حرف کهنه و تکراری

گوش و روان مخاطب را آزار ندهد و این روایات همیشه زنده و همیشه تازه‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام است که به تحلیل و تبیین گذاشته می‌شود و نه زمزمه‌ی مداحی که فریاد «الله‌علی» او برای ده‌ها بار در فضای مسجد می‌پیچد. مداحی که دوره‌های دینی را در هیچ مدرسه‌ی علمی ندیده است چه می‌تواند برای مردم بگوید و چه معرفتی را به آنان می‌تواند القا کند؟ او از هر جا بگوید جز مطالبی را که به تقلید از دیگران یاد گرفته است نمی‌تواند بگوید و با پیشامد کوچک‌ترین شبهه، تمامی اعتقاد و باور وی فرو می‌ریزد و این‌گونه است که مسجد از رونق می‌افتد و تنها عده‌ای در آن جمع می‌شوند تا بزمی داشته باشند. مگر می‌شود مسجد مسجد باشد و اثر و نتیجه‌ی آن برای مردم در ردیف یک درمانگاه کوچک نباشد چه رسد به آن‌که محل هوا و هوس گردد و مسجد ضرار را به یاد آورد! مسجد باید بتواند به تبیین علم دین و مسایل معنوی بپردازد و داروی دردهای اجتماعی و مشکلات روحی و روانی انسان را ارایه دهد. آیا می‌توان منبع تغذیه‌ی روح خود را سخن کسی قرار داد که برای دنیا و به دست آوردن متاعی اندک از دین و چه بسا از خون اولیای خدا علیهم‌السلام مایه می‌گذارد؟ آیا مداح می‌تواند برای جوانانی که خود غزل سرا هستند چهار خط شعر بخواند، جوانی که می‌تواند در یک لوح فشرده ده‌ها جلد دیوان و مداحی صدها مداح را ببیند از مسجد چه انتظاری دارد؟ آیا مساجد می‌توانند جوانان را بهتر از باشگاه جذب نمایند؟ مسجدی که عقلانیت و معنویت در آن نباشد نمی‌تواند عطش فکری و معنوی جوان را پاسخ‌گو باشد و چنانچه مطالبی تکراری به جوان تحویل دهد او را از دین و داشته‌ها و آموزه‌های آن باز می‌دارد. اگر مساجد به صورت قوی عمل می‌نمودند



یک میلیارد مسلمان به فلاکت و مصیبتی که در عراق و افغانستان و نیز در فلسطین دیده می‌شود گرفتار نمی‌آمدند. باید در مساجد تحلیل شود چرا مردم صدر اسلام از فکر و اندیشه‌ی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و قوت و قدرت و صولتی که ذوالفقار آن حضرت داشته است فاصله گرفتند؟ مسجد نباید به تحلیل مسایل بی تفاوت باشد و روضه‌ی آن به قهوه‌خانه‌ها شباهت پیدا کند. مسجد باید با میدان دادن به عالمان و کارشناسان واقعی دین، معرفت دینی و عقلانیت و معنویت را در سطح جامعه گسترش دهد. کتاب حاضر محصول سخنرانی‌های کوتاه نگارنده در یکی از مساجد است که به هدف گفته شده به جامعه‌ی علمی و به‌ویژه اهل مسجد تقدیم می‌گردد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

روایت ۱

بده‌کاران دزد

حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن يحيى العطار، عن مُحَمَّد بن أحمد قال: حدَّثني أبو عبد الله الرازي، عن علي بن سليمان بن رشيد، عن الحسن بن علي بن يقطين، عن يونس بن عبد الرحمن، عن إسماعيل بن كثير بن بسام قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: السَّرَّاق ثلاثة: مانع الزكاة، ومستحلّ مهور النساء، وكذلك من استدان ديناً ولم ينو قضاءه^(۱).

- امام صادق عليه السلام می‌فرماید: دزدان بر سه گروه هستند: کسی که زکات خود را پرداخت نمی‌کند، و کسی که استفاده از مهر زنان را برای خود حلال می‌شمرد، و نیز کسی که وام و قرض می‌گیرد و پرداخت آن را در نیت ندارد.

بیان: این روایت گروه‌های دزد را معرفی می‌کند. تقسیمی که در این روایت است بسیار حکیمانه و منطبق بر اصول روان‌شناسی است. دزدان بر سه دسته هستند و اگر کسی می‌خواهد دزد شناخته نشود باید مواظب باشد در هیچ یک از این گروه‌ها جای نگیرد. ما برای تبیین حدیث، ترتیب حدیث را از آخر به ابتدا شروع می‌کنیم.

گروهی از دزدان کسانی هستند که وام می‌گیرند و از دیگران قرض می‌نمایند اما نیت پرداخت آن را ندارند. ممکن است برخی از بده‌کاران به

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۱۵۳.



جهت بیماری، فقر، مرگ و بی‌اطلاعی وارثان و مانند آن قدرت پرداخت بدهی خود را نداشته باشند و روایت چنین افرادی را نمی‌گویند بلکه کسانی را دزد می‌دانند که از همان ابتدا نیت بازگرداندن قرضی را که می‌گیرند ندارند. کسی که نیت بازگرداندن قرض خود را دارد، خداوند مقدمات پرداخت آن را برای وی فراهم می‌آورد؛ چرا که خداوند بخیل نیست و ادای قرض کسی را که نیت خیر دارد ضمانت کرده اما موضوع این روایت کسی است که نمی‌خواهد دین خود را ادا نماید. برخی از افرادی که وام می‌گیرند و با وجود توانایی اقساط آن را عقب می‌اندازند و گاه پرداخت آن بر عهده‌ی ضامن قرار می‌گیرد از این دسته‌اند و شناخت چنین گروهی سخت نیست.

طایفه‌ی دیگر از سارقان کسانی هستند که زکات مال خود را نمی‌پردازند، این فرد هم دزد است. باید دانست زکات در تعبیر قرآن کریم و برخی از روایات بر خمس نیز اطلاق می‌شود، بر این اساس، کسی که نمی‌پذیرد یک پنجم درآمد افزوده از هزینه‌ی سالانه‌ی وی از آن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است، در این گروه جای دارد. در روایت است «الأرض کلّها لنا»^(۱) یا لایم علیهم‌السلام؛ همه‌ی زمین ملک امام معصوم است. در واقع کسی که خمس و زکات خود را نمی‌پردازد وی نیز بده‌کاری است که نیت پرداخت دین و بدهی خود را ندارد. کسی که خمس مال و مال افزوده بر هزینه‌ی سال خود را می‌پردازد به شکرانه‌ی نعمت‌هایی مانند چشم، گوش، زندگی، آبرو، عزت و سلامتی و هر آنچه خداوند آن را به

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۱، تحقیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه تهران، ص ۴۰۷.

تسخیر وی درآورده است، خمس را می‌دهد: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^(۱). البته، تفاوت این گروه با گروه پیش در آن است که آنان نیت پرداخت ندارند و اینان افزون بر نیت، کرده‌ی خویش را به انجام می‌رسانند و به ضبط مال مستحقان می‌پردازند. زکات برای مستحقان آن است؛ مستحقانی که روز قیامت «یعلقون علیکم» به بده‌کار چنگ می‌آویزند و از او به درگاه خداوند شکایت و شکوه می‌برند؛ زیرا وی که فردی توانگر بوده با پرداخت بخشی از مال خود می‌توانست فقیری را از بدبختی‌ها، سختی‌ها، عقده‌های فقر و گناهایی که به سبب بلای فقر افراد فقیر را غرقه می‌سازد، برهاند یا آبروی خانواده‌ای را پاس دارد.

شایان ذکر است درست است که پرداخت خمس و زکات و وجوهات شرعی مهم است اما مسأله‌ی دیگری که در این رابطه حایز اهمیت است این است که وجوهات شرعی به چه کسی پرداخت شود تا در موارد غیر ضرور هزینه نشود. مسلمان باید هوشمند و فهیم باشد و بدهی خود را به‌گونه‌ای پرداخت نماید که استحقاق توییح آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را برای فردای خود نداشته باشد و ذمه و عهده‌ی وی نیز با پرداخت وجوهات به شخصی مطمئن بری گردد.

کسی می‌تواند وجوهات شرعی را دریافت دارد که هم مجتهد باشد و هم عدالت داشته باشد. کسانی که وجوهات شرعی را می‌گیرند از مجتهدان تا نمایندگان آنان باید صاحب شرایط لازم علمی و دارای

۱. لقمان / ۲۰.

عدالت باشند و روند شرعی آن را در تمام سطوح رعایت نمایند. گیرنده‌ی وجوهات باید در حد توان پاسخ‌گوی نیازمندان به آن باشد و در هزینه‌ی وجوهات، توجه داشتن به محرومان در این زمینه واجب است. لازم است وجوهات به هر شعاعی که گرفته می‌شود به همان شعاع توزیع گردد و نباید مصرف آن به منطقه‌ای خاص یا به مرکز بسنده شود. بنابراین، وجوهاتی که از سراسر کشور یا دنیا به مرکز می‌رسد باید بر همه‌ی کشور یا دنیا توزیع گردد و نباید مصرف آن به مرکز یا برخی مناطق یا به گزاره‌های ویژه‌ای محدود شود.

مجتهد، افزوده بر اجتهاد کامل، لازم است در مصرف وجوهات شرعی آگاهی کامل و نیز توان و اقتدار لازم را داشته باشد؛ بر این اساس، اگر مجتهدی در اجتهاد کامل باشد ولی در چگونگی مصرف آگاهی لازم یا قدرت بر انجام آن را نداشته باشد نمی‌تواند وجوهات شرعی را بگیرد؛ بنابراین، تنها اجتهاد در احکام، آگاهی در نیازمندی‌های اجتماعی را به دنبال ندارد؛ چنانچه آگاهی در فتوا یا شناخت نیازمندی‌های عمومی نیز ملازمه‌ای با قدرت بر اجرا و انجام درست آن ندارد.

مجتهد بر اثر نداشتن آگاهی اجتماعی یا مصرف وجوهات به‌گونه‌ی ناسالم یا نداشتن قدرت بر اجرای موارد لازم و استفاده‌ی درست از آن، اقتدار شرعی خود در اطاعت را از دست می‌دهد؛ چنانچه بسیاری از مشکلات امروزی حوزه‌ی وجوهات در اثر این‌گونه امور است.

برای نمونه، با آن‌که شهر مذهبی قم مرکز جهانی تشیع و مرجعیت دانسته می‌شود و وجوهات از اقطار دنیا به آن می‌رسد ولی هنوز در این شهر خانواده‌های بسیاری هستند که در فقر زندگی می‌کنند و حتی طلاب

علوم دینی نیز توان تهیه‌ی پایین‌ترین امکانات زندگی معمولی را ندارند و رفع چنین مسایلی مصرف درست وجوهات را می‌طلبد.

اما گروه سومی که در این روایت از آنان به عنوان «دزد» و «سارق» یاد شده مردانی هستند که مهر زن را بر خود حلال و روا می‌دانند. مردانی که خواستگاری آنان از زنان با وعده‌ای خالی از حقیقت همراه است و مهری را که بر عهده می‌گیرند نمی‌پردازند. مردانی که گاه مهریه‌هایی با چند کیلو طلا یا صدها سکه قرار می‌دهند! گاه تعداد سکه‌هایی که به عنوان مهر گذاشته می‌شود چنان بالاست که حتی داماد نمی‌تواند ارزش ریالی آن را حساب کند و از سوی دیگر وی به هیچ وجه نمی‌تواند بفهمد این صدها سکه یعنی چه؟ مردانی که مهریه‌ی همسر خود را نمی‌دهند و گاه به این بهانه که سرمایه‌ی زندگی را با هم مشترک هستیم و گاه نیز گذاشتن مهریه‌ی سنگین را احترام به خانواده‌ی عروس می‌دانند و مرد از ابتدا نیت پرداخت آن را ندارد. مردانی که توانایی پرداخت مهر را دارند و از پرداخت آن خودداری می‌کنند از طائفه‌ی دزدان به شمار می‌روند.

باید دانست مهر زن در اسلام بسیار مورد احترام است و دین مبین اسلام زن را چنان پدیده‌ای قدسی می‌داند که استفاده از بخشی از مهر زن را شفاعت خوانده است. در روایت است: مالی از مهریه شیرین‌تر و گوارتر نیست و در روایتی دیگر است: به فرد بیمار، با بخشی از مهر زن خوراکی تهیه کنید و آن را به عنوان شفا به وی بدهید تا بخورد و شفا یابد. مهر زن در اسلام مانند تربت امام حسین علیه السلام شفاعت بخش است و خداوند مالی گوارا، حلال و شیرین را در پرتو ازدواج حق زن قرار داده است. مالی که باید به گوارایی و شیرینی به زن داده شود گاه زن آن را با فلاکتی پس از

مردن شوهر از وارثان می‌گیرد و مهریه‌ای که می‌تواند گوارای وجود وی باشد زخمی بر تن دردمند زنی مصیبت زده وارد می‌آورد! اسلام می‌گوید: زن پس از عقد و پیش از همبستری می‌تواند مهریه‌ی خود را به صورت نقد مطالبه کند و سپس خود را با دریافت مهر در اختیار مرد گذارد و اگر مرد از پرداخت مهر خودداری کرد زن نیز می‌تواند مانع همبستری شود ولی چنانچه زن زفاف را بپذیرد، مهریه‌ی وی نسبه می‌شود و به عنوان دین بر عهده‌ی مرد می‌آید و با توجه به شرایط عقد به هنگام مطالبه و استطاعت و قدرت مرد، پرداخت آن لازم می‌گردد و پس از زفاف نمی‌تواند از همبستری به بهانه‌ی گرفتن مهر خودداری ورزد. متأسفانه قداست مهر و انتظار شفابخشی آن نه تنها به عنوان یک فرهنگ نهادینه نشده، بلکه از آن غفلت گردیده و بیش‌تر افراد از چنین توفیقی و بیش‌تر زنان از چنان گوارایی مهر که دین بر آن نظر دارد محروم شده‌اند. مرد موظف است مهر همسر را به عنوان بدهی و دین خود برشمارد و آن را با رضایت و به گوارایی و خرسندی به وی بپردازد. البته پرداخت این بده‌کاری نیازی به مطالبه ندارد و مانند دیگر بده‌کاری‌هاست که مرد باید خود را موظف به پرداخت آن بداند.

از سوی دیگر در صورتی که زن مرد خود را برای خویش گوارا می‌بیند، ارزش وی از مهر او بیش‌تر می‌گردد، در این صورت می‌تواند مهر را به شوی خویش که گوارایی و قداست وی افزون بر آن مهر است ببخشد و بر گوارایی وجود خویش و قرب معنوی خود بیفزاید و در پرتو حصول چنین صفا و معنویتی است که استحقاق آن را می‌یابد که در بهشت به همسایگی خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام فراخوانده شود. در روایت است سه

گروه از زنان حایز چنین مقامی می‌گردند: زنی که بر شوی خود که از حادثه‌ای در بیرون منزل نگران یا بد خلق شده، شکیباً باشد و تحمل او را بر خود هموار سازد و بر او مدارا روا دارد. دو دیگر زنانی که مهر خود را می‌بخشند! و دیده‌ی بصیر وی مرد شیعی و ولایت‌مدار خود را از همه‌ی دنیا برتر می‌بیند و وجود او را هم برای دنیا و هم برای آخرت خود بسنده می‌داند. بخشش مهر به زن باید صورت قانون و حقوقی داشته باشد تا بر فرض با مرگ زن، وارثان زن از همسر وی طلب‌کار نگردند. بهتر است زن در بخشش مهر سند مکتوب به وی بدهد. نوشتن چنین سندی نمایشگر کمال دیگر زن است. البته شایسته نیست مرد از همسر خود بخواهد تا وی مهریه‌اش را ببخشد که چنین درخواستی که بخشش طلب است از جوان‌مردی به‌دور است و مردی که این‌گونه است در مردانگی خود مشکل دارد.

باید دانست در صورتی که زن صفای مرد را ببیند نه مهر زیاد می‌خواهد و نه مهر اندک خود را طلب می‌کند. زنی مهر خود را فراوان قرار می‌دهد که به مردان شک دارد و نمی‌تواند به مرد آینده‌ی خود اعتماد نماید یا در صداقت فردای وی و هوس‌های او تردید دارد. زنان موجوداتی بی‌طمع و بی‌ادعا هستند و با دیدن صفای مرد به خود او راضی می‌شوند. زنان ناسازگار یا شکاک صفایی از مردان ندیده‌اند، وگرنه دختر و زن ایرانی نجیب و اهل زندگی است. مرد نیز با دیدن بخشش مهر و فتوت زن چه بسا جوان‌مردی می‌کند و یک سوم از اموال خود را برای همسر خویش قرار می‌دهد تا او پس از مرگ وی به پسر و عروس یا دختر و داماد خود نیازمند نگردد و زندگی همراه با عزت و سرافرازی را داشته

باشد. دین ترسیمی زیبا، گوارا و شیرین از زندگی دارد و ما باید از افراط و تفریط غیر دینی به دور باشیم تا زندگی سالم و شیرین را برای خود به ارمغان بریم.

صفای دل و گذشت

«حدّثنا محمّد بن علی ماجیلویه، قال: حدّثنا علی بن ابراهیم، عن اَبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن حرّیز بن عبد الله، عن زرارة بن أعین، قال: سمعت ابا عبد الله الصادق علیه السلام يقول: انا اهل بیت مروءتنا العفو عمّن ظلمنا»^(۱).

- امام صادق علیه السلام می فرماید: ما خاندان اهل بیت علیهم السلام چنین ویژگی و خصیصه‌ای داریم که از کسی که به ما ستم روا داشته و بر ما ظلم نموده است درمی‌گذریم و از او گذشت می‌نماییم.

بیان: کلمه‌ی «اهل بیت علیهم السلام» واژه‌ای قرآنی است و به چهارده معصوم علیهم السلام اطلاق می‌شود. به صورت نادر افرادی مانند سلمان فارسی و بالاتر از وی نیز که خردها از درک مقام آنان خسته و ناامید است از این خاندان شناخته می‌شوند. این روایت یکی از ویژگی‌های خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را بیان می‌دارد. خصیصه‌ای که برای این خاندان و آشنایان به آنان؛ یعنی بزرگانی چون سلمان فارسی است و در جای دیگر یافت نمی‌شود. این روایت ویژگی و صفت یاد شده را برای همه‌ی ایشان می‌داند و چنین نیست که امام در مقام بیان ویژگی منحصر خویش باشند. ویژگی یاد شده «گذشت» از فرد ستم‌گر است. بدیهی است در رتبه‌ی نخست افرادی هم‌پایه‌ی خلفای سه‌گانه، معاویه، ابن‌ملجم، شمر، حرملة

۱. شیخ صدوق، الأمالی، ص ۳۶۴.



و مانند آن به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام، بی بی حضرت زهرا علیها السلام و آقا امام حسین علیه السلام ظلم کرده است. اطلاق این حدیث تمامی این افراد و فروتر از آنان را در بر می گیرد. منظور از ظلم، ستم‌هایی جزئی نیست؛ چرا که گذشت از آن به حضرات چهارده معصوم علیهم السلام اختصاصی ندارد و دیگران نیز چنین گذشت‌هایی دارند. چه بسا ولی مقتولی که از قاتل پدر یا برادر خویش در می گذرد یا از کسی گذشت دارد که به وی تهمت زده و حیثیت و آبروی او را لکه دار نموده است. وقتی حضرت علیه السلام می فرماید ما چنین خانواده‌ای هستیم، اهمیت و عظمت موضوع را بیان می دارد و گویا منظور از تعبیر «العفو عمّن ظلمنا» گذشت‌های بسیار مهم در رابطه با ستم‌های بسیار بزرگ است. واژه «من» در این روایت اطلاق دارد و هر کسی را شامل می شود. «ظلمنا» نیز اطلاق دارد و هر ستمی را در بر می گیرد.

این روایت تمامی خانواده‌ی اهل بیت علیهم السلام را بیان می دارد و می فرماید همه‌ی ما اهل بیت علیهم السلام این گونه هستیم و زیر آسمان خانواده‌ی دیگری که تمامی آنان اهل گذشت باشند وجود ندارد و این صفای فراوان این خاندان را می رساند.

اما آیا اطلاق بخشش در این روایت تمامی بنی امیه و بنی عباس را موضوع سخن قرار می دهد؟ در این صورت واقعیت‌های خونینی که به دست آنان اتفاق افتاده است و حق و باطل و ظلم و عدالت و بهشت و جهنم چه می شود! آیا در این صورت با گذشت آن بزرگواران، جهنم به تعطیلی کشیده نمی شود. شاید بتوان گفت مشی و شیوه‌ی این خاندان گذشت است اما این خداوند است و عدالت اوست که از دشمنان اهل



بیت علیه السلام نمی‌گذرد. این خاندان با صرف نظر از امر الهی آماده‌ی گذشت از هر کسی می‌باشند و از حرمله یا شمر یا هر کس دیگری هیچ کینه‌ای در دل ندارند و دل آنان صاف صاف است. رابطه‌ی بنی امیه و بنی عباس با خداوند همانند کسی است که با خودروی خود فرزند کسی را کشته است و پدر وی از حق خود می‌گذرد اما قانون و نظام او را تنبیه می‌کند.

باید دانست در صورتی که گذشت اهل بیت علیهم السلام نباشد، با توجه به حقوقی که بر مردم دارند کسی نیست که بتواند حساب بازپس دهد و ادعا کند که حق آنان را ادا نموده است. حتی شیعیان نیز گرفتار و بده‌کار می‌شوند و چه بسا برخی عاق پدران معنوی و مادر معنوی خویش حضرت زهرا علیها السلام می‌گردند. این روایت اهمیت گذشت را می‌رساند. گذشت در دل‌هایی وجود دارد که سرشار از صفا و پراز مهر است. این بزرگواری در هر کسی دیده نمی‌شود و هر کس را یارای آن نیست که از دیگران درگذرد. برخی خرده‌هایی از دیگران می‌گیرند که مربوط به سال‌ها پیش است اما دلی که از صفا پر است همه‌ی بدی‌هایی که در حق وی روا داشته‌اند را فراموش می‌کند. باید گذشت را تمرین نمود و از خطاهای کوچک درگذشت تا گذشت از خطاهای بزرگ برای انسان نهادینه گردد. اولیای خدا، عالمان ربانی و مؤمنان راستین، هر شب دل خود را با دیگران صاف می‌کنند و رو به خداوند می‌گویند: خداوندا، ما از کسی دلگیر نیستیم، اگر کسی از ما دلگیر است، به‌گونه‌ای دلش را به دست آر و او را از ما خرسند ساز. خدایا ما را بده‌کار کسی قرار مده. دل انسان باید چنان شفاف بشود که بگوید: خدایا، در دل من از هیچ کس دل‌گیری نیست. خدایا، توفیق ده آزار و گزند از من به مردم نرسد.

روایت ۳

بهبود رابطه با خداوند و مردم

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثني علي بن موسى بن جعفر بن أبي جعفر الكميداني ومحمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: شرف المؤمن صلاته بالليل، وعزه كف الأذى عن الناس»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: شرافت مؤمن به گزاردن نماز در شب و عزت وی به خودداری وی از آزار مردم است.

بیان: در این روایت از عزت و شرف سخن به میان آمده است. تفاوت عزت و شرف در این است که شرافت مربوط به احترام و بزرگی در حضور آسمانیان است و عزت، بزرگی در نزد زمینیان. شرف مؤمن به نماز شب اوست؛ یعنی وی با نماز شب است که در نزد فرشتگان بزرگ و محترم دیده می شود؛ چرا که عبادت شبانه‌ی او در دید زمینیان نیست، ولی عزت او به این است که آزار وی به کسی نرسد؛ یعنی عزت او میان مردم به بی‌آزاری است و عزت مربوط به ساکنان زمین است. نماز شب در میان نوافل چنان جایگاهی دارد که قضای آن را می شود به جا آورد. اگر کسی نمی تواند یازده رکعت آن را بگذارد یا سه رکعت آن را به ادا بخواند،

۱. شیخ صدوق، خصال، ص ۶.



دست‌کم سه رکعت شفع و وتر را قضا نماید. به نظر نگارنده، نماز شب را می‌توان پیش از نماز صبح و تا زمانی که آفتاب طلوع نکرده است به ادا خواند و تا طلوع آفتاب قضا نمی‌شود. نماز شب تأکیدی بر رابطه‌ی میان انسان و خداست و شایسته است ترک نشود و بهتر است در صورتی که توان ندارد، به‌جای دو رکعت نماز نافله‌ی صبح، سه رکعت نماز شفع و وتر خوانده شود و بر آن مداومت گردد و در هیچ حالی از انسان ترک نشود.

دومین ویژگی مؤمن خودنگه‌داری وی از آزار دیگران است. این صفت مربوط به رابطه با مردم است. این روایت هم بهترین نوع رابطه با خداوند که مناجات با او در دل تاریکی شب است را خاطر نشان می‌شود و هم بر رابطه‌ی نیکو با مردم تأکید دارد و گویی خداوند و مردم از هم جدا نیستند. همان‌گونه که شمار اندکی موفق به انجام نماز شب می‌شوند، افراد اندکی هستند که می‌توانند به دیگران آزار نرسانند و مردم آزاری نداشته باشند و شاید به همین خاطر و به علت پیش گفته شده است که این دو ویژگی کنار هم آمده است. نوع آدمی زاد مردم آزاری دارد. کیست که بتواند بگوید من عزیز هستم؛ چون کسی را اذیت نکرده‌ام؛ هم خود را اذیت نکرده‌ام و هم به همسر، فرزندان، پدر، مادر، فامیل، همسایه، دوست، آشنا و بیگانه آزاری نرسانده‌ام نه به زبان و نه با چشم و نه در دل از کسی ناراحت می‌باشم. مردم آزاری دارای مراتب است. برخی با افراد بیرون از خانه‌ی خویش به نیکویی رفتار می‌کنند اما با همسر و فرزندان خود نمی‌توانند رابطه‌ی نیکویی داشته باشند. ترک مردم‌آزاری عزت و بزرگی می‌آورد و

انسان را در رتبه‌ی «فائزان» قرار می‌دهد و بهتر است در صورتی که نمی‌تواند مردم آزاری را از خود دور نماید دست‌کم در نیت آورد که من نمی‌خواهم کسی را آزار دهم و اگر کسی را اذیت می‌نمایم به سبب اعصاب ناراحت و ضعیف بوده است. ان شاءالله خداوند این دو صفت را به ما عطا نماید.

از بدترین موارد مردم‌آزاری بازی با آبروی مردم و هتک حیثیت آنان است. مؤمن دارای حرمت است و شکستن حریم قدسی وی گناه بزرگی است. غیبت که گناه کبیره خوانده شده هتک حرمت مؤمن است. بازگو کردن گناه دیگران هم هتک حرمت است و هم اشاعه‌ی فحشا و نقل گناه به توسعه‌ی گناه می‌انجامد. تجسس نیز از این رو حرام است. این مهم برای رسانه‌های عمومی و به‌ویژه روزنامه‌ها باید نهادینه گردد و به آنان خاطرنشان شود ریختن آبروی مؤمن حتی اگر گناه‌کار باشد حرام است. نقل گناه دیگران سبب قساوت قلب می‌شود و چنان‌چه این گناه برای فردی عادت شود و همواره حرمت دیگران را پاس ندارد، خداوند حرمت وی در نزد دیگران را نگاه نخواهد داشت. اگر کسی از بدگویی شدن دیگران یا بدگفتن از دیگران؛ هرچند دیگری بد باشد، خشنود می‌گردد به سادیسیم روانی و کمبود شخصیت مبتلاست. افراد باوقار، متین و دارای نجابت نه‌تنها هیچ‌گاه از زمین خوردن و سقوط و شکست دیگران خوشحال نمی‌شوند، بلکه دل‌نگران و ناراحت می‌شوند و کسی که به زمین خوردن دیگران می‌خندد فرد بیماری است و کمبود شخصیت دارد.

افزون بر این، شخصی که آبروی دیگری را می‌برد به او بده‌کار می‌گردد و کم می‌شود کسی که هتک حرمت شده است دیگری را ببخشد، مگر آن‌که از جوان‌مردان، حقیقت‌مداران و یا از اولیای خدا باشد تا او را ببخشد و حلال نماید.

روایت ۴

نفی طمع از مردم

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثني علي بن موسى بن جعفر بن أبي جعفر الكميدي، عن أحمد بن محمد، عن أبيه، عن عبد الله بن جبلة، عن عبد الله ابن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجبرئيل: عظمي، فقال: يا محمد، عش ما شئت؛ فإنك ميت، وأحبب ما شئت؛ فإنك مفارقة، واعمل ما شئت؛ فإنك ملاقيه، شرف المؤمن صلاته بالليل، وعزه كفه عن أعراض الناس»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله به جبرئیل فرمود: مرا پندی ده، جبرئیل به ایشان عرض داشت: ای محمد صلى الله عليه وآله، زندگی کن هر آن‌گونه که می خواهی؛ چرا که تو خواهی مرد، و دوست بدار هر که را می خواهی؛ زیرا از او جدا خواهی شد. هرگونه می خواهی عمل نما که تو کرده‌ی خود را دیدار خواهی نمود. شرف مؤمن نمازگزاردن او در شب و عزت او خودنگه‌داری وی از اموال مردم است.

بیان: زندگی دنیایی پایان‌پذیر است و چیزی در دنیا ماندگار نیست و همه چیز به سوی جهان برزخ و ابدیت قیامت در حال حرکت است. حرکت دنیویان به سوی آخرت چنان پرشتاب است که نمی‌توان به تسویف و آینده‌سپری دچار شد و چیزی را برای بعد گذاشت؛ زیرا هر

۱. پیشین، ص ۷.

چیزی که به آینده وا گذاشته شود در این سیراز دست می‌رود. این سرعت همه را با خود می‌برد و تمامی پدیده‌ها را از هم جدا می‌سازد و کسی با کسی باقی نمی‌ماند. از این رو انسان به گاه مرگ تمامی دوستان را رها می‌سازد و مال، همسر، فرزند و حتی چه بسا علم - البته دانش‌هایی که برای به دست آوردن دنیا تحصیل شده - از آدمی جدا می‌شود. باید توجه داشت علم فقه و روایت نیز در صورتی که برای مردم باشد، با سرازیر شدن به سوی قبر از جان آدمی رخت بر می‌بندد و با انسان به قیامت برده نمی‌شود. روایت حاضر می‌فرماید آدمی از هر چیز دنیایی جدا می‌شود و آنچه که دنیوی باشد قابل انتقال به جهان واپسینی نیست جز کردار آدمی که قرین و هم‌نشین او در قبر، برزخ و قیامت ابدی می‌گردد و انسان با مرگ به دیدار چهره‌ی کردار خود می‌رود. در واقع روایت می‌فرماید هر چه را می‌خواهی دوست داشته باش؛ به این معناست که جز خداوند را نباید دوست داشته باشی؛ چرا که از همه چیز غیر از خداوند جدا می‌شوی و این که می‌فرماید هر کاری می‌توانی انجام ده؛ به این معناست که نباید کرداری بد فرجام را پیشه کنی که تاوان آن را از تو خواهند گرفت و از آن محاسبه و بازخواست می‌شوی، بلکه با کرده‌ی خود هم‌نشین می‌شوی و بر سر سفره‌ی عمل خود روزی می‌خوری.

ذیل این روایت مشابه روایت پیشین است. در آن روایت فرمود: «شرف المؤمن صلاته باللیل، وعزّه كفّ الأذى عن النَّاس» و در این روایت می‌فرماید: «شرف المؤمن صلاته باللیل، وعزّه كفّ عن أعراض النَّاس» که طمع نداشتن به مال مردم را سفارش می‌کند و عزت و بزرگواری وی را در آن می‌داند. ما نفی طمع از مردم را مرتبه‌ی دوم از مراتب سه‌گانه‌ی عرفان

عملی قرار داده‌ایم. عارف کسی است که همواره نور حق در سرّ وی پرتو افشان است و چنین کسی جز حق نمی‌بیند و جز به حضرتش رضایت نمی‌دهد، بلکه جز او نیست تا رضایتی را برگزیند. البته، عارف، به حق نیز طمع ندارد و از همه‌ی هستی و خود و بلکه حضرت حق نفی طمع نموده است. وی نفی طمع و عشق‌ورزی خود با حق را نیز نمی‌بیند و نفی طمع را نیز نفی نموده و جز عشق لیسیده و در نهایت مخلوط چیزی برای وی نمانده است؛ عشقی که عاشق و عشق و معشوق یکی است و بلکه از چنین وحدتی نیز نباید دم زد و فقط باید خاموش نشست و با دیده‌ی حق، تماشای یار کرد.

روایت ۵

دانش اندوزی و شکیبایی

«أخبرنا سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي قال: حدثنا عبد الوهاب ابن خراجة قال: حدثنا أبو كريب قال: حدثنا علي بن حفص العبسي قال: حدثنا الحسن بن الحسين العلوي، عن أبيه الحسين بن زيد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه محمد ابن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن الحسين بن علي، عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: والذي نفسي بيده، ما جمع شيء إلى شيء أفضل من حلم إلى علم»^(۱).

- حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست سوگند، چیزی با چیزی همراه نشده که برتر از همراهی شکیبایی با دانش باشد.

بیان: راویان این سخن، امام صادق علیه السلام به نقل از پدر و اجداد خویش تا حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است که اهمیت روایت و بلندی سخن را می‌رساند. خداوند چیزهای فراوانی را با هم همراه کرده ولی چیزی را به خوبی علم و حلم با هم جمع نکرده است. علم و دانش باید با طمأنینه، وقار، صبوری، حوصله و بردباری همراه باشد. تحصیل دانش، کاری اندیشاری است و خستگی فراوانی را برای عالم به همراه دارد؛ به‌ویژه اگر بهره‌ی دنیوی آن اندک باشد، در این صورت دانش را باید با شکیبایی

۱. شیخ صدوق، خصال، ص ۵.

همراه نمود تا در شبکه‌ی خشونت‌ورزی با دیگران گرفتار نیامد و اعصاب و روانی ناراحت و آزرده نداشت. راه‌کارهای کسب این مهم را باید در جای خود جست.

روایت ۶

مردم دوستی

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي عبد الله محمد بن خالد البرقي، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن حبيب الخنعمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أحبوا للناس ما تحبّون لأنفسكم»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می‌فرماید: برای مردم دوست بدارید آنچه را برای خود دوست می‌دارید.

بیان: باید آموزه‌های اخلاقی و تربیتی را در جان و روح خود نهادینه نمود و با تمرین، این کمالات را در خود به وجود آورد. روایت یاد شده می‌فرماید هر آنچه برای خود دوست دارید برای مردم دوست داشته باشید و مردم اعم از مؤمنان و غیر آنان هستند و دایره‌ای گسترده دارد. انسان نباید نسبت به هیچ پدیده‌ای در دل رنجشی داشته باشد. واژه‌ی «لنّاس» مسلمان، کافر و خوب و بد و کسانی که در زندان به سر می‌برند یا در بیمارستان‌ها بر تخت بیماری خوابیده‌اند را در بر می‌گیرد و تعبیر هم‌پایه‌ی فارسی آن «ملت» است. با همه‌ی مردم اعم از خانواده، فامیل، آشنا، همسایه اهل مسجد و دیگران باید رابطه‌ای دوستانه داشت و آنان را به جای خود گذارد و برای آنان دوست داشت آنچه را برای خود مورد

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۷.



پسند و خواهش قرار می‌دهیم. انسان نیازمند محبت دیگران است و اسلام توصیه دارد به یکدیگر محبت نمایید. برای نمونه، آقا امیرمؤمنان علیه السلام وقتی که توسط ابن‌ملجم مضروب شدند و در بالین احتضار قرار گرفتند فرمودند تا کاسه‌ی شیر را برای ابن‌ملجم ببرند و این‌گونه به وی محبت نمودند. ابن‌ملجم نیز انسان است و انسان به محبت نیاز دارد. درست است که وی مجرم است، اما آدمی که گرفتار شده و خود را در پایان خط می‌بیند یا شکست خورده یا بده‌کار است و طلب‌کاران وی طلب خود را می‌خواهند یا به غربت دچار شده، به محبت نیازمندتر است و دوست دارد، بلکه نیاز شدید دارد کسی به وی محبتی دور از ترحم و صادقانه داشته باشد و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام این‌گونه به وی محبت می‌نمایند. این روایت می‌گوید خود را به جای گرفتاران قرار ده و بین چه انتظاری از دیگران داری، تو نیز با مردم همان‌گونه رفتار نما.

اگر گرفتار زندان یا بیمارستان شوی یا بده‌کار گردی دوست داری اطرافیان تو چگونه تو را دریابند، تو نیز مردم را همان‌گونه دریاب و دل آنان را به دست آر. اگر می‌خواستند طناب دار را به گردن شما آویزان نمایند شما چه حالی داشتی و در آن صورت چنان‌چه ولی دم از شما درگذرد و شما را حلال کند چه حالتی به انسان دست می‌دهد؟ تو نیز همین حال را با کسانی که بر تو خطا کرده‌اند داشته باش و آنان را ببخش و دل آنان را به دست آر یا از کسانی که بر آنان خطا کرده‌ای حلالیت و بخشش بخواه و ناراحتی‌هایی که بر دل آنان وارد کرده‌ای از آنان بزد. اگر بده‌کاری از تو درخواست کمک نمود به شکرانه‌ی توان‌گری خود و این‌که این گرفتاری به سراغ تو نیامده است از او دستگیر باش. انسان هرچه برای

خود می‌خواهد برای دیگران نیز بخواهد. البته این روایت نسبت به روایتی که پیش‌تر گذشت که می‌فرمود: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مَرْوَةَ تَنَا الْعَفْوِ عَمَّنْ ظَلَمْنَا» بیان نازل‌تری دارد و محبت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نسبت به ابن‌ملجم را باید در این افق دید. با توجه به این روایت، انسان باید نسبت به دیگر هم‌نوعان خود دل‌نگرانی داشته باشد و او باشد که به سراغ افراد گرفتار برود نه آن‌که وی به انتظار بنشیند تا فردی که به مشکلی گرفتار آمده از او سراغ بگیرد. باید به دل خود مراجعه کرد و آنچه دل آدمی برای خود می‌خواهد را برای دیگران نیز بخواهد؛ چرا که دیگران نیز دل دارند و خواسته‌های نفسی و روحی آنان و دغدغه‌هایی که دارند و در چارچوب شریعت است محترم است و باید در رفع مشکلات آنان کوشید و گفت خداوندا، من می‌توانم یکی از این مشکلات را حل کنم و دل بنده‌ای را به دست آورم، بنده‌ای که دوست دارد به او محبت و احترام شود، پس من هم او را دوست و گرامی می‌دارم و این‌گونه به او احترام می‌گذارم و می‌دانم که تو در دل بندگانت هستی و به دست آوردن دل آنان، به دست آوردن توست.

این روایات ملکوتی را نه آویزه‌ی گوش بلکه باید آویزه‌ی دل قرار داد تا روح و روانی صافی و پر از صفا را برای انسان به ارمغان آورد.

باید دانست ما شیعیان ایرانی و به صورت کلی هر ایرانی که از خاک ولایت‌مدار ایران برخاسته است بسیار دل‌نازک می‌باشیم. اگر کسی دل ما را به دست آورد چنانچه سر ما را هم بشکند بر او خرده‌ای نمی‌گیریم اما چنانچه کسی دل ما را برنجانند، در صورتی که تاج پادشاهی بر سر ما قرار دهد به این راحتی از او راضی نمی‌شویم. دل به دست آوردن برای ما

ایرانیان بسیار مهم است. ایرانیان اهل دل هستند. آنان بسیار عاطفی می‌باشند و نجات آنان از بحران‌های سخت سیاسی و مشکلاتی که ابرقدرت‌ها برای آنان به‌وجود می‌آورند برای آن است که ایرانی محبت‌مدار با پیشامد بحران به چیزی جز کمک به هم‌وطن خود نمی‌اندیشد. دل ایرانیان همیشه تازه و همواره زنده است. آنان دلی چون آینه صاف و شفاف دارند و آنان هستند که می‌توانند بر روی دل خود بایستند و خواسته‌های نفسی آنان را نادیده بگیرند و به خواسته‌های دل دیگران توجه نمایند. آنان دل و جگر یک‌دیگر را نمی‌خورند بلکه دل و جگر به هم تعارف می‌کنند. این روایت می‌فرماید برای شناخت مردم و به دست آوردن جامعه‌شناسی مردم به دل خود مراجعه کن و آنچه خواسته‌ی دل تو هست خواسته‌ی دل آنان نیز هست. اگر می‌بیند چیزی برای او خوشامد است، خوشامد خود را با دیگران تقسیم نماید و آنان را میهمان شادی خود سازد. چنین نباشد که فن‌آوری‌های روز، ما را فردگرا، انزوی و از هم بریده سازد. کسی که می‌تواند نماز غفیله را بخواند، آن را بلند بخواند تا دیگری که خواندن آن را نمی‌داند بتواند با وی همراه شود. شکوه صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام نیز در جمعیت و همراهی است که خود را ظاهر می‌سازد. از چهار سالگی خود به یاد دارم که در مسجد محل ما فردی به نام مشهدی کدخدا بود که نماز غفیله را چنان با معنویت و زیبا برای دیگران می‌خواند که دل ما برای آن ضعف می‌رفت و ندای:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾

وی را گویی ملکی است که می‌خواند! خدا او را رحمت کند. معنویت اذان مسجد و تعقیبات را باید مسلمانان با



همراهی هم ایجاد کنند و چنین نباشد که با نبود مؤذن کسی برای اذان گفتن نباشد. شایسته است تعقیب نماز اگرچه به دعایی کوتاه، خوانده شود. مؤمنان باید صدای خود را بلند کنند و با هم هم صدا شوند. چنین نباشد که رادیو برای ما اذان بگوید و تلویزیون قرآن بخواند! یا متأسفانه به گاه تشییع جنازه تنها یک نفر ندای «الله اکبر» و تهلیل سر دهد و دیگران به تماشا نشینند و با او همراهی نداشته باشند. از زمانی که بزرگ‌ترها صدای خود را به اذان و قرائت قرآن کریم بلند نمی‌کنند و تنها به اذان و قرائت قرآن کریم از رادیو یا تلویزیون بسنده می‌نمایند یا برخی تنها آوازه‌ها و آهنگ‌های آن را می‌شنوند، کوچک‌ترها و گاه عالمان دینی برای انجام مراسم دعا حیا می‌کنند و خجالت می‌کشند؛ در حالی که انجام آن در منزل سبب می‌شود تا فرد در مسجد از انجام آن خجالت نکشد. خود انسان باید اذان بگوید، دعا بخواند و آن را هم‌گام با صدایی رسا بخواند. دعای ماه رجب و شعبان و دعاهای ماه رمضان یا تعقیبات را شایسته است گروهی و با یک صدا، هماهنگ و همدل خواند.

هم‌چنین شایسته است بعد از نماز از خداوند خواست اهل مسجد را به خاطر وی و او را به خاطر آنان مورد آمرزش قرار دهد و هر کدام که گناهی دارند به آبروی دیگری از آن درگذرد و هر یک از مؤمنان، دیگری را سبب و واسطه‌ی آمرزش گناهان خود قرار دهد. افزون بر آن، همه با هم نماز غفیله را بخوانند. البته نمازهای مستحبی را نمی‌توان به جماعت خواند اما چنین نیست که نتوان آن را به وحدت و همدلی گزارد. نباید نماز و دعا را ترک نمود وگرنه اگر کسی آن را به طور کلی برای چند روز ترک نماید همانند طفل دبستانی می‌شود که چند روزی به مدرسه نرفته و برای

او سخت است دوباره به مدرسه رود و مشغول تکلیف و تحصیل گردد. مساجد باید تمیز باشد و امکانات آن کمبودی نداشته باشد تا روح نمازگزاران را کسل و خسته ننماید و آنان را به قساوت قلب دچار ننماید. قساوت به معنای سفتی است. اگر مقداری گوشت را در چایی بگذارید همانند جگر شتر که از گوشت آن سفت تر است سفت می شود اما اگر آن را در پیاز بگذارید نرم می شود. دل اگر سفت و سخت شود و قساوت پیدا کند دیگر دل نیست. آنچه به آدمی ارزش می دهد دل اوست که برای آن نمی توان قیمتی قرار داد. دل اگر قساوت پیدا کند فقط تکه گوشت است. کسانی که به منابع وحی و دانش نزدیک ترند در خطر قساوت بیش تری هستند. در روایت است: «خدا منا و قوامنا شرار خلق الله»^(۱)؛ بدترین مردم کسانی هستند که به ما نزدیک ترند و برای ما کار می کنند. همان طور که اگر کسی زعفران، گردو، خرما یا گلاب بسیاری بخورد دیوانه می شود، برخلاف پیاز که می شود از آن بیش تر استفاده کرد، قرائت قرآن کریم، رفتن به مسجد و اشتغال به تحصیل علم دینی و انس با روایات نیز مانند استفاده ی فراوان از این مواد می ماند و دل را به قساوت می کشاند و به گونه ای می شود که: «أبدانهم مجتمعة و قلوبهم متشتتة»؛ کنار هم می نشینند اما دل هایشان با هم نیست. شما به جمعیت مسجد که نگاه کنید، جوان ها کم تر دیده می شوند و این به این معناست که بچه های شما به دنبالان نیامده اند که بی اعتقادی آنان به راه شما را می رساند. حل این مشکل به آسیب شناسی و کشف ریشه ها نیاز دارد و گرنه اشتغال به

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، تحقیق: بهبودی، مؤسسة الوفاء بیروت، ص ۳۴۳.

عبادت بدون تفکر و بدون دست‌گیری از جوانان خودخواهی است و خاصیتی ندارد جز اضافه شدن بر مشکلات و بحرانی شدن اوضاع، به‌گونه‌ای که ما در پی اصلاح دنیای خود به جمکران می‌رویم و نه برای عرض ارادت و اظهار سلام و محبت. وقتی به مسجد می‌آییم بگوییم خدایا برای زیارت توبه خانه‌ات آمده‌ایم و نه برای درخواست چیزی. مسجدها را نباید به گدایی آلوده کرد و آن را معبری برای اخاذی قرار داد. مسجد باید برای مؤمنان ایجاد آرامش نماید. تا آدمی دستش به خودش می‌رسد باید فکری به حال خود کرد که اگر مرگ دامن‌گیر آدمی شود، دیگر از او کاری بر نمی‌آید.

ترس از اشرار

«حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن الصَّقَّار، عن أحمد بن مُحَمَّد بن عيسى، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن علي، عن عبد الله قال: حدَّثني الحسين بن يزيد النوفلي، عن إسماعيل بن أبي زياد، عن جعفر بن مُحَمَّد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليه السلام، عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: ألا إن شرار أمتي الذين يكرمون مخافة شرهم، ألا ومن أكرمه الناس اتقاء شره فليس مني»^(۱).

- رسول اکرم صلى الله عليه وآله می فرماید: آگاه باشید همانا بدترین افراد امت من کسانی هستند که به سبب ترس از شرارت‌های آنان تکریم می شوند. همانا کسی که مردم او را به سبب دوری و ایمنی از شرارت وی گرامی می دارند از من نیست.

این روایت همانند دیگر کلمات حضرات معصومین علیهم السلام محتوایی بسیار سنگین دارد و درک ژرفای آن قابل فهم نیست. در مدت چهارده قرن گذشته تلاش درخوری برای فهم روایات صورت نگرفته است.

بیان: روایت یاد شده می فرماید: بدترین امت من و شرورترین آنان کسانی هستند که مردم از ترس به آنان احترام می گذارند و مردم از آنان ترس دارند. گروهی که از من نیستند؛ به این معنا که آنان مسلمانی نیستند

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۱۴.



که من آنان را به مسلمانی بپذیرم. رفتار کسی که دیگران را به محافظه‌کاری و ملاحظه از وی می‌کشاند چنین عاقبتی دارد. کسی که دیگران دوستش ندارند و به سبب ترسی که از او دارند یا کاری که انجام آن به وی وابسته است و به او گرفتار شده‌اند به وی احترام می‌نمایند. افرادی بی‌آبرو، زورگو یا سرمایه‌داران متنفذ می‌توانند در این گروه جای بگیرند. مسلمان باید به‌گونه‌ای با دیگر هم‌کیشان و پیروان دیگر ادیان و تمامی مردم رفتار نماید که مردم او را به صورت واقعی دوست بدانند و گرنه از جرگه‌ی مسلمانی خارج است. مردی که همسر و فرزندان وی از او ترس دارند نیز در این گروه قرار دارد. معلمی که ترس را در وجود شاگردان می‌ریزد و دانش‌آموزان او را از سر ترس احترام می‌کنند نیز همین‌طور است. کارگزاران دولتی و مسؤولان یا رؤیسان و کارفرمایانی که با کارگران در ارتباط هستند و دیگران از آنان ترس دارند از افراد این مجموعه‌اند. جبروت عالمان دینی نیز نباید مردم را به ترس اندازد و او باید خاک‌نشین باشد و به سادگی با مردم نشست و برخاست داشته باشد تا هر کس بتواند به راحتی پاسخ مسایل دینی خود را از او بخواهد. این عنوان شامل هر مسلمانی می‌شود که از یک‌دیگر ترس دارند و برای نمونه، تعقیبات نماز را بلند نمی‌خوانند به این احتمال که در صورت اشتباه، دیگران به وی نخندند. هر مسلمانی اگر مسلمان است نباید از دیگر مسلمانان اگر مسلمان باشند ترسی داشته باشد. متأسفانه برخی از مسلمانان افتخار می‌کنند که از او حساب می‌برند یا دیگران از او ترس دارند غافل از این‌که وی از میدان دین‌مداری بیرون رفته است و از: «شرار اُمّتی» گردیده است. شاید این روایت در مقام این معناست که در این امت شرور فراوان است و

چنین نیست که شری در آن نیست. انسان باید به خداوند پناه برد از این که جبروت معنوی، زور، مال، قدرت، عنوان یا مقام وی کسی را به ترس اندازد.

عالمان دینی باید پناهگاه مردم باشند و شرار امت از آنان احساس امنیت و آرامش یابند و برای توبه به آنان پناه آورند. در گذشته عالمان دینی چنان می‌زیستند که گاه خطاکاران و خطرناک‌ترین افراد مشکلات پنهانی و گناهان خود را با آنان در میان می‌گذاشتند و راهنمایی می‌خواستند. خانه‌ی عالم باید مانند بیمارستانی مأوای مردم باشد و حتی مردم بدکردار و بیمار به وی مراجعه داشته باشند نه آن‌که آنان از او ترس داشته باشند. خداوند عاقبت همه‌ی ما را به خیر ختم نماید. ان شاء الله.

روایت ۸

سلام

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن الحسين بن يزيد النوفلي، عن إسماعيل بن أبي زياد، عن أبي عبد الله، عن آباءه عليهم السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من بدء بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه، وقال صلى الله عليه وآله: لا تدع إلي طعامك أحداً حتى يسلم»^(۱).

- رسول خدا صلى الله عليه وآله می فرماید: کسی که پیش از سلام گفتن، سخن آغاز می کند پاسخش را ندهید. و نیز می فرماید: کسی را به غذای خود دعوت ننمایید تا این که سلام دهد.

بیان: تعبیر حضرت رسول اکرم صلى الله عليه وآله در مورد ترک سلام بیانی تند و غیر عادی است که اهمیت و جایگاه سلام و حسن رابطه با مردم را می رساند. حضرت می فرماید چنان چه کسی برای شما سخنی گفت یا از شما پرسشی داشت اما سخن خود را با سلام شروع نکرد، به او اعتنایی ننمایید و پاسخ او را ندهید. سلام اذن دخول سخن است و کلام یک مؤمن با آن همراه است. کسی که می خواهد با دیگری سخن گوید ابتدا باید از او اذن بگیرد و سلام عهده دار این مهم است. آن که می خواهد وارد حریم دیگران شود باید اذن داشته باشد. مؤمن شرافت و عزت دارد و این گونه نیست که بتوان بدون اذن وی به حریم او وارد شد. درست است

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۱۹.



که ندادن پاسخ کسی که با ادب وارد شده و اذن گرفته بی‌اعتنایی به مسلمانان است و گناه شمرده می‌شود اما به چنین شخصی که آداب نمی‌داند می‌توان بی‌اعتنا شد. ورود مسلمان بر مسلمان با سلام است و تا سلام مسلمان به مسلمان نباشد نمی‌توان با دیگری آغاز سخن داد. مسلمان در هر پست و مقام و در هر موقعیتی که باشد باید به فرودست یا فرادست خود سلام نماید و گرنه چنانچه بدون سلام شروع به کلام کند، حتی اگر برترین مقام سیاسی یا دینی باشد، می‌توان به وی بی‌اعتنا شد و او را نادیده گرفت.

برای نمونه، کاسبی که مشغول کسب و کار است نمی‌تواند به هر کسی که از راه می‌رسد سلام کند چون وی کار و کاسبی دارد اما مشتریان که یکی یکی وارد می‌شوند می‌توانند به وی سلام کنند. روایت مورد عاقلانه‌ی سلام را می‌گوید و می‌فرماید برای نمونه، چنین کاسبی می‌تواند به مشتریانی که سلام نمی‌دهند بی‌اعتنا باشد؛ چرا که در واقع او فروترین ادب مسلمانان و تربیت دینی را رعایت نکرده و در نتیجه چون دین‌مداری خود را اعلان نداشته است به برادر دینی خود قابل ارتباط نیست و کد و گرایشی نداده است تا بتوان با وی ارتباط اجتماعی داشت و چون کدی ارایه نداده و ارتباطی برقرار نشده است شما نمی‌توانید پاسخ او را بدهید. مؤمن محترم است و برای ورود به وی باید اذن دخول داشت و اذن دخول برای وارد شدن به حریم مؤمن سلام است. کسی که سخن خود را با سلام شروع نمی‌کند پایین‌ترین مرتبه‌ی تربیت یک مسلمان را ندارد.

سلام کردن برای شناخت صفات روانی نیز کاربرد دارد. اگر کسی از سلام دادن به دیگران خشنود می‌گردد تکبری در وی نیست و وی از افراد

متواضع و از گروه A+ شناخته می‌شود، اما اگر کسی از این‌که دیگران به وی سلام می‌کنند لذت می‌برد و از این‌که به دیگران سلام دهد خوشایندی ندارد وی فردی متکبر است. سلام تست روان‌شناسی برای به دست آوردن میزان تکبر و تواضع است. سلام دادن به کسانی که شغل ثابتی دارند آسان‌تر است تا کسانی که همانند راننده‌ی تاکسی جابه‌جا می‌شوند، از این رو باید سعی نمود به چنین افرادی که در شهر حرکت دارند و با افراد گوناگون مواجه می‌شوند سلام نمود. راننده‌ی مسلمان به امنیت در روابط اجتماعی و محبت نیاز دارد و سلام دادن به وی این حس را در او به وجود می‌آورد. متأسفانه، سلام دادن در فیلم‌های سینمایی کم‌تر نمایش داده می‌شود که با فرهنگ دینی و ادب اجتماعی ما ایرانیان منافات دارد.



فصل

سلامت

و

عادت

ت

ت

ت

ت

ت

ت

ت

ت

ت

ت

ت

ت

ت

ت

ت

ت

ت



دست دادن

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن الحسين بن المختار، عن أبي عبيدة الحذاء قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إنَّ المؤمن إذا صافح المؤمن تفرَّقا عن غير ذنب»^(۱).

- امام باقر عليه السلام می فرماید: چون مؤمنی با مؤمنی دیگر دست دهد، در حالی دست خود را از هم جدا می کنند که گناهی برای هیچ یک از آنان نیست.

بیان: این روایت بیان گوارایی در رابطه با ویژگی مؤمنان است و آن این که مؤمن چنین ویژگی را دارد که وقتی به او احترام گذاشته شود و در رابطه‌ی اجتماعی با او به نیکی رفتار شود و با او دست داده شود، گناه آنان فرو می ریزد و رحمت خداوند آنان را در خود غرقه می سازد. مصافحه با مؤمن چنین اثر وضعی دارد و متأسفانه به این مسأله کم‌تر اهمیت داده می شود. مؤمنی که به مؤمنی دیگر دست دهد، چون آهنگ جدا ساختن دست خود را نماید گناهی برای وی باقی نمی ماند. این اثر وضعی برای نافله و عبادتی نیست. مسلمانی که وارد مسجد، مجلس، هیأت یا محیط کار خود می شود باید از گناهان خود پاک شود و این مهم با

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۲۱.



دست دادن به برادر دینی ممکن می‌گردد. دست دادن به برادر دینی حب و صفا می‌آورد و سبب محبت مؤمنان به یکدیگر می‌شود. وقتی دو نفر مؤمن به هم دست می‌دهند چون با هم اجتماع کرده‌اند دست خداوند با آنان خواهد بود. در روایتی از اهل سنت آمده است: «حدَّثنا يحيى بن موسى، حدَّثنا عبد الرزاق، أخبرنا إبراهيم بن ميمون عن ابن طاووس عن أبيه عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: يد الله مع الجماعة»^(۱).

دست خدا با گروه‌هاست. در واقع چون دست خداوند با آنان است، این دو مؤمن پاک می‌شوند و گرنه دو نفر که بی‌گناه نمی‌باشند نمی‌توانند فردی دارای گناه را پاک کنند و سبب پاکی دیگران شوند، بلکه این دست پاک خداوند است که برای آنان طهارت و پاکی می‌آورد گویا که توبه کرده‌اند و دست مثبت خداوند است که این دو قطب منفی را به پاکی سوق می‌دهد.

معانقه و به آغوش گرفتن فرد مؤمن صفایی بیش از مصافحه و دست دادن دارد. معانقه برخورد عنقه‌هاست و کسی را می‌گویند بد عنق است که با دیگران هماهنگ و هم‌آوا نیست. خداوند اراده کرده است بندگان خود را این‌گونه به صفا و پاکی برساند و نباید خود را از این دریای مهر و کرم خداوندی که بهانه‌ای برای نیل به خیرات است محروم ساخت. امتنان خداوند این‌گونه است و ثواب دست دادن و معانقه از پاداش‌های امتنانی است. بدعنق و محروم کسی است که با دیگران مصافحه ندارد و دستش را به طرف کسی دراز نمی‌کند. فرارگرفتن دست در دست مؤمنی

۱. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۱۶.

دیگر صفا ایجاد می‌نماید و شکوفه‌ی محبت به بار می‌نشانند. دست از نظر روان‌شناسی با قلب رابطه‌ای مستقیم دارد و آنچه از دست بر می‌آید از قلب رسیده است. اتصال دو دست در واقع پیوند قلب‌ها و یکی شدن آن است. خداوند توفیق دهد قدر امتنان‌های الهی و ثواب‌های بی‌زحمتی را که برای بندگانش گذاشته است بدانیم چون روزی می‌رسد که برای یک ثواب درمانده و نیازمند می‌شویم! مگر آن‌که به قیامت و آخرت شک داشته باشیم.

روایت ﴿ ۱۰ ﴾

تشیع؛ آیین محبت و ولایت

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حمران، عن خيثمة قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: تزاوروا في بيوتكم؛ فإنَّ ذلك حياة لأمرنا، رحم الله عبداً أحيا أمرنا»^(۱).

- خيثمه گوید: امام باقر عليه السلام به من فرمود: شما شیعیان هم‌دیگر را در خانه‌های خود دیدار نمایید و به زیارت یک‌دیگر روید؛ چرا که این کار زنده شدن و تازگی و شکوفایی امر ولایت ما را در پی دارد. خداوند بر بنده‌ای که امر ولایت ما را زنده بدارد رحم آورد.

بیان: روایت حاضر بیان بسیار مهمی است که مرام‌شناسی شیعه و مرام‌داری شیعیان را خاطر نشان می‌شود. حضرت عليه السلام می‌فرماید شیعه چنین مرامی دارد که به دیدار شیعه‌ای دیگر می‌رود و او را زیارت می‌کند؛ همان‌طور که به زیارت آقا امام رضا عليه السلام و زیارت حضرت معصومه عليها السلام می‌رود. زیارت مؤمن نباید به دیدار در محل کار، خیابان یا مسجد بسنده شود، بلکه باید در خانه‌های آنان صورت بگیرد که این کار روح ولایت را در شیعیان زنده می‌کند و به تقویت روحیه‌ی ولایت‌مداری می‌انجامد. مراد از «امر» همان ولایت است و کسی که چنین نماید مشمول دعای امام عليه السلام قرار می‌گیرد. اما آنچه در این روایت حایز اهمیت است این

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۲۲.

است که امام علیه السلام می فرماید به خانه های یکدیگر بروید.

ممکن است این روایت مربوط به زمان تقیّه، غربت و پنهانی شیعیان باشد که آنان نمی توانستند بیرون از منزل و در کوچه و بازار خود را به هم دیگر معرفی کنند و شاید این که امام علیه السلام امر می نماید به خانه های هم دیگر بروید برای آن است که شیعیان یکدیگر و دوست و دشمن خود را بشناسند.

هم چنین شاید معنایی بالاتر در نظر باشد و آن این که شیعیان باید از وضعیت و چگونگی زندگی یکدیگر آگاه باشند و در رفع مشکلات و گرفتاری ها و نیز در شادی ها با هم شریک شوند. رفتن به منزل دیگری مصداق این مثل است که می گوید: «نگاه به رنگم کن احوال دلم را بپرس». دید و بازدید مؤمن در بیرون از منزل چنین آگاهی را به دست نمی دهد و عبور از ظاهر مؤمن که فردی خودنگه دار است برای به دست آوردن واقعیت زندگی وی مشکل است اما با ورود به منزل وی می توان چگونگی و سطح مشکلات زندگی او را فهمید. وقتی انسان وارد خانه ی دیگری می شود چون انس پیدا می کند و در واقع مأمّن یکدیگر می شوند و با هم نسبت پیدا می کنند و به هم دیگر جهت می دهند و از هم جهت می گیرند، حق به گردن وی می آید.

باید دید فرهنگ رایج امروز با آموزه های چنین روایاتی هماهنگ است یا خیر؟ در این روایت نیامده است از برادر مؤمن خود با شربت، شیرینی، میوه و چای پذیرایی کنید و تنها اصل دیدار را خواسته است. رفتن به خانه ی دیگران نباید بسان نازل شدن بلا و مصیبت هزینه آور باشد و فرهنگ استکباری در آن ریشه بدواند. پیش از این گذشت مؤمن نباید

باعث اذیت و آزار کسی شود و در این روایت تنها رفت و آمد مؤمنان با یکدیگر مورد نظر است. فرهنگ استکباری پذیرایی باعث شده ما از هم بیگانه، دور و از هم بریده شویم. خانه‌ی مؤمن کافه، قهوه‌خانه، میدان بار، شیرینی فروشی یا رستوران نیست و چه بدتر آن‌که این خانه‌ی مقدس به ریاخانه یا مکانی برای چشم و هم‌چشم‌بازی تبدیل شود و مؤمن بخواهد شخصیت خود را با میوه‌ها و غذا و با استکان‌های دسته‌دار یا بی‌دسته و بشقاب‌های چینی و کریستال به نمایش بگذارد که در این صورت رفتن به چنین میهمانی‌هایی، زنده کردن روحیه‌ی طاغوتی و استکبار است و نه احیای امر ولایت. مؤمن باید برای زیارت به خانه‌ی مؤمنی دیگر رود و نه برای کار یا کاسبی. رفت و آمدها نباید دنیایی و نیز استکباری و طاغوتی باشد و شایسته نیست تنها با کسی ارتباط داشت که منفعت و خاصیتی دارد و اصالت سودجویی و بهره‌طلبی سبب ارتباط با دیگری باشد که رفتن به خانه‌ی دیگری با چنین نیتی بسان رفتن به بازار است و نه زیارت مؤمن. دیدار شیعیان با یکدیگر باید بر اساس اصل بی‌طمعی قرار گیرد. وی باید قصد قربت نماید و همان‌طور که به زیارت امام رضا علیه السلام یا به زیارت اهل قبور می‌رود، به دیدار مؤمنی رود و دقایقی در خدمت او باشد و با سلامی و محبتی از او دل‌جویی نماید و به او ابراز محبت کند بدون آن‌که توقع پذیرایی داشته باشد و پذیرایی نشدن را بی‌حرمتی به خود نداند. در چنین رفت و آمد مبارکی نباید جایی برای غیبت یا تهمت باشد، بلکه احوال‌پرسی و تفسیر آیه یا نقل روایت یا آموزش مسأله‌ی دینی یا علمی به هم‌دیگر باید در آن برجسته باشد. زیارت و دیدار نیز باید دو طرفه باشد. در این روایت تعبیر: «تزاوروا» آمده که چون از باب مفاعله

است بر دو طرفی بودن این دیدار تأکید دارد. هم کوچک‌تر باید بزرگ‌تر را دیدار نماید و هم بزرگ‌تر نباید از دیدار کوچک‌تر غفلت ورزد و همه به قصد زیارت مؤمن به خانه‌های هم روند تا هم یک‌دیگر را بشناسند و هم از مشکلات یک‌دیگر و شادی‌های آنان باخبر شوند و هم با هم دیگر انس پیدا کنند. همسایه‌ای که دیگران از او خبری ندارند و رابطه‌ی اجتماعی وی ضعیف است چنانچه از دنیا رود، کسی نیست تابوت او را بلند کند؛ در حالی که مؤمنان باید در محیطی دوستانه و آشنای به هم زندگی نمایند. همسایگان با صرف نظر از موقعیت شغلی که دارند باید با هم دید و بازدید داشته باشند و تنها دقایقی با هم نشست و برخاست نمایند. مؤمن باید قصد کند دقایقی مؤمنی را زیارت کند و برود بدون آن‌که چیزی بخواهد و فقط چنین نماید که چون همسایه‌ی ما فردی مؤمن و مسلمان است به زیارت او آمده‌ام. بهتر است این سنت به‌ویژه در ماه شعبان و رمضان احیا گردد. البته افطاری ماه رمضان نباید به استکبار آلوده گردد و مؤمنان باید در فکر همسر و بچه‌های مؤمنی دیگر نیز باشند و سطح پذیرایی را چنان بالا نگیرند که مؤمنی ضعیف نتواند آنان را با آن سطح به خانه‌ی خود دعوت نماید. غنا و فقر نباید خود را در سفره و میهمانی نشان دهد. در حال حاضر چون رفت و آمدها کم شده است اگر کسی به کسی حتی تلفن نماید گفته می‌شود او باید کاری و مشکلی داشته باشد که از من سراغ می‌گیرد یا ریگی در کفش اوست و چنین تماس یا رفت‌وآمدی مؤمنانه نیست و نمی‌شود از آن قصد زیارت مؤمن کرد. معاشرت باید به الفت و انس بینجامد و نه به کلفت، زحمت، اذیت و آزار. حضرت امام باقر علیه السلام دیدار و زیارت مؤمن را با احیای ولایت پیوند

می دهند و می فرمایند با هم دیگر دیدار داشته باشید؛ «فَإِنَّ ذَلِكَ حَيَاةٌ لِّأَمْرِنَا» که این کار زنده ساختن و شکوفا نمودن رشته‌ی ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را در پی دارد. باید دانست مراد از «امر»، صرف محبت به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام نیست، بلکه مقصود از آن ولایت و معرفت به مقام صاحبان ولایت علیهم‌السلام است. محبت امری قلبی وابسته به معرفت است. امر ولایت، احکام، خصوصیات، مبانی، قواعد، اوامر، نواهی و ظاهر و باطنی دارد که معرفت به آن سبب پیدایش این حقیقت می‌گردد. حصول چنین معرفتی به صورت عادی به مذاکره، مباحثه، تحلیل و تحصیل نیاز دارد. شیعیان و به‌ویژه ایرانیان در محبت به صاحبان ولایت همواره پیشرو بوده‌اند و عاشقان ولایت بسیارند و همواره سر و جان خویش و تمام هستی خود را بر آن گذاشته‌اند. شهیدان انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس گواه خوبی بر این ادعاست. عظمت و بزرگی جبهه‌ها به ولایت و به عشق صاحب ولایت حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و نایب بر حق آن حضرت، امام خمینی رحمه الله بود اما متأسفانه معرفت به مقام و فصل نوری و نورانیت حضرات معصومین علیهم‌السلام و صاحبان ولایت ضعیف است. محبت به ولایت پشتوانه‌ی معرفتی عمیق و ژرف ندارد و آگاهی و علم شیعیان نسبت به حقایق ولایت بسیار اندک است. آموزه‌های ولایی توسط متولیان دینی آموزش داده نمی‌شود در حالی که این روایت با توصیه به دیدار مؤمن و مذاکره در این باب بر آموزشی نمودن آن سفارش نموده است. مجالس اهل بیت علیهم‌السلام به مداحی و مدیحه‌سرایی و مرثیه‌خوانی و آواز می‌گذرد و منابر نیز که چه بسا از داستان یا فکاهی تجاوز نمی‌کند و عالمان حقیقی که

دانش ولایت داشته باشند کم‌تر بر روی منابر دیده می‌شوند. متأسفانه معرفت به ولایت در قم غریب‌تر از شهرهای دیگر است و این شهر بیش‌تر به ظواهر دینی بسنده می‌کند تا به حقایق باطنی و عمده‌ترین دلیل آن هم این است که عالمان ولایت مدار کم‌تر با مردم این شهر هم‌نشین می‌شوند و مردم این شهر بیش‌تر با منبریان و مداحان در ارتباط هستند. معرفت به ولایت امری بسیار سنگین و پیچیده است و قواعد خود را دارد و این عالمان مجتهد و محقق و دانشمند در این بحث هستند که باید در رواج اندیشه‌های ولوی بکوشند؛ همان‌گونه که در این روایت آمده است باید به منزل چنین عالمانی رفت و آمد داشت و آنان نیز با مردم ارتباط نزدیک و دوستانه داشته باشند. حضرت علیه السلام می‌فرماید: «تزاو روا فی بیوتکم». باید دانست روایات بسیاری در باب ولایت وجود دارد که برخی از آن در کتاب شریف: «بصائر الدرجات» آمده است. متأسفانه این کتاب که نیازمند شرح و تبیین است شرحی به خود ندیده و این کتاب می‌تواند متنی مناسب برای مذاکره‌ی مباحث مربوط به ولایت باشد. باید دانست روایات اهل بیت علیهم السلام توسط شاگردان ایشان و مردمی که در درس آنان حاضر می‌شده‌اند برای دیگران نقل شده و مردمی که امکاناتی برای نشر نداشتند آن را به‌سختی به دیگران می‌رساندند و با دید و بازدید و مذاکره و مباحثه به ترویج معارفی می‌پرداختند که آن را از امامان علیهم السلام می‌شنیدند. «ولایت» یک دانش است و معرفت به ولایت امری آموزشی و تحصیلی است. البته فرایند تحقق معرفت در وجود آدمی نیازمند بحث‌های فلسفی است که طرح آن مناسب این کتاب نیست.

حضرت در پایان سخن چنین دعا می‌فرماید: «رحم الله عبداً أحیا

«امرنا»؛ خداوند رحمت نماید کسی را که امر ما را زنده کند. می‌تواند معنای این فراز چنین باشد که محل تجمع و مجالس و نشست‌های خود مانند مسجد و همایش‌های علمی و دید و بازدیدها را با «دانش ولایت» همراه سازید و چنین نباشد که به نماز و دعایی بسنده کنید و از روایات اهل ولایت و اهل بیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آل الله عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز سخن گوید. در ضمن نباید چنین باشد که یکی سخن گوید و دیگران تنها شنونده باشند بلکه همان‌گونه که این روایت می‌فرماید باید مذاکره باشد و سخن گفتن به‌گونه‌ای دو طرفه باشد و تمامی حاضران در این باب به رایزنی بپردازند و اشکال و نقد نیز طرح گردد. مسجد باید مرکز علم و به‌ویژه محل آموزش «دانش ولایت» باشد. اهل معرفت لازم است در این عصر بر ترویج معرفت ولایی و بیان اصول و قواعد ولایت اهتمام ورزند و «دانش ولایت» را نخست سامان دهند و اصول و قواعد آن را پایه‌ریزی نمایند و به آن نظام دهند و سپس بر آموزشی ساختن و ترویج آن همت گمارند. باید دانست امر ولایت بسیار پیچیده و سنگین است و تبیین و بیان مسایل این دانش آسان نیست. هم‌چنین آموزشی ساختن این دانش در توان همه‌ی عالمان دینی نیست و تنها برخی از آنان هستند که می‌توانند به این دانش دست یابند و آن را با تنزیل فراوان برای دیگران بیان نمایند. برای فراگرفتن این دانش باید به کارشناسان و ارباب معرفت ولایی مراجعه داشت و چنین نیست که هر عالم دینی هرچند در فقه و اصول به اجتهاد رسیده باشد، توان تحقیق و فهم روایات این میدان سهمگین را داشته باشد. مسأله‌ی ولایت امری نیست که بتوان آن را از عموم افراد یا افراد مشهور در هر رشته‌ی علمی و اجتماعی و اصحاب فنون یا منبریانی که در

باب ولایت به اجتهاد نرسیده‌اند آموخت یا از آنان در این رابطه نظر خواست. متأسفانه، رسانه‌ی ملی در هر کاری و حتی در امور ورزشی به سراغ متخصصان آن فن می‌رود اما به دانش‌های دینی که می‌رسد از افرادی ضعیف بهره می‌برد و به هزار و یک دلیل و بهانه به سراغ عالمان حقیقی نمی‌رود و این افراد ضعیف چهره‌ی روحانیت در میان مردم را عامی جلوه می‌دهند. دانش ولایت به مراتب سنگین‌تر از فیزیک، شیمی و فلسفه است و امید است خانه‌های خداوند؛ یعنی مساجد جایگاه ترویج احادیث مربوط به ولایت و معارف این حوزه باشد و همین که شبی چند دقیقه‌ی مختصر در این باب گفت‌وگو و مذاکره انجام گیرد کافی است. ان‌شاء الله تمامی مردم ما درس دین و ولایت را فرا گیرند.

روایت ۱۱

حقایق پنهان ولایت

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس قال: حدَّثني أبو سعيد الآدمي قال: حدَّثنا الحسن بن الحسين اللؤلؤي، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن جندب، عن أبي عمر العجمي قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا عمر، إنَّ تسعة أعشار الدين في التقيَّة، ولا دين لمن لا تقيَّة له، والتقيَّة في كلِّ شئٍ إلا في شرب النبيذ والمسح على الخفَّين»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: ای اباعمر، نه‌دهم دین در تقيه است و برای کسی که تقيه ندارد دین نیست، تقيه در هر چیزی وجود دارد مگر در نوشیدن شراب و مسح بر کفش‌ها.

بیان: این روایت بسیار شیرین است. البته این روایت از اسرار ولایت است و در برد بسیار بالا معنای سنگینی دارد و برای تبیین آن باید آن را بسیار تنزیل داد و رقیق ساخت و در مثل باید در آن آب افزود. مانند شیر بسیار خالصی است که برای برخی از مزاج‌ها سنگین و دیرهضم است. در روایت پیش گفتیم باب ولایت دارای دو وجهی معرفت و محبت است. به حمد الهی مردم ما در باب محبت امتی پیش‌رو به شمار می‌روند و مردم با تمامی گرفتاری‌ها و مشکلاتی که دارند در محبت هیچ مشکلی ندارند ولی در میدان معرفت به مقام شامخ ولایت و صاحبان آن چنین

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۲۲.



نیستند و این روایت نمونه‌ای از روایات باب معرفت است. یکی از مصادیق تضاد این روایت، حادثه‌ی کربلاست. فهم حادثه‌ی خونین کربلا از مسایل مستصعب باب ولایت است. باید توجه داشت در کربلا سه امام معصوم علیهم‌السلام حضور داشته‌اند: آقا امام حسین علیه‌السلام، امام سجاد علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام. چه‌طور ممکن است سه معصوم علیهم‌السلام در کربلا حاضر باشند و امام حسین علیه‌السلام کشته شود؟ آیا این حرکت موفقیت‌آمیز نبوده یا موفقیت با وجود سه مقام حایز عصمت در این قیام به معنایی دیگر است و چگونه می‌شود آن را توجیه کرد؟ آیا می‌شود گفت بسیاری از جزئیات این قیام از دست ما رفته است؟

در روایتی که ذکر شد امام می‌فرماید: *نه جزء دین تقیه است و کسی که تقیه نمی‌کند دین ندارد. همان‌طور که این روایت می‌فرماید باید جزء را از ده جزء حساب کرد. اگر دین دارای ده جزء باشد، نه جزء آن تقیه است. تقیه به معنای پنهان‌کاری است. کسی که پنهان‌کاری نکند دین ندارد. چرا باید پنهان‌کار بود و چه چیزی را باید پنهان نمود؟ این روایت تنها تقیه با اهل سنت را نمی‌گوید، بلکه از بسیاری از شیعیان نیز باید تقیه داشت. اما چه چیز را باید پنهان نمود. بارزترین مصداق آن حقایق ولوی، معارف، کمالات، ربوبیات، اسرار دین و ولایت و رازهای خفی مربوط به حقایق ولایت است که باید پنهان نگاه داشته شود و ظاهر نگردد. از علل پنهان ماندن «دانش ولایت» و انحصار آن به ارباب معرفت، لزوم تقیه در آموزش این دانش است و مراد از تقیه، پنهان‌کاری با اهل سنت و مخفی نمودن اعتقاد به حقانیت حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام نیست؛ به‌ویژه در این عصر که شیعیان از اهل سنت به‌خوبی تمیز داده می‌شوند و موضوعی برای تقیه*

در این امور باقی نمانده است. ولایت امری صعب و مستصعب است و چونان شتر سرکشی است که هر کس را یارای نزدیک شدن به آن نیست. روایت زیر به نقل از امام سجاده علیه السلام به تبیین مشکل و ناهموار بودن مسایل ولایت می‌پردازد. در این روایت است: «حدَّثنا عمران بن موسى عن محمد بن علي وغيره عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر، عن أبيه قال: ذكرت التقيّة يوماً عند علي بن الحسين عليهما السلام فقال: واللّه، لو علم أبوذر ما في قلب سلمان لقتله، ولقد آخا رسول الله صلى الله عليه وآله بينهما، فما ظنّكم بسائر الخلق. إنّ علم العالم صعب مستصعب، لا يحتمله إلاّ نبي مرسل أو ملك مقرب أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان، قال: وإتّما صار سلمان من العلماء لأنّه امرؤ ممّا أهل البيت عليهم السلام فلذلك نسبه إلينا»^(۱).

-روزی از تقیه در محضر امام سجاده علیه السلام یاد نمودم، امام فرمودند: به خدا سوگند، اگر ابوذر به آنچه در قلب سلمان در باب ولایت ما می‌گذرد آگاه شود، او را خواهد کشت و قتل او را واجب می‌داند و این در حالی است که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله میان آنان برادری و عقد اخوت ایجاد کرده بود؛ پس ابوذر که این‌گونه است، به دیگر مردمان چه گمانی می‌برید. همانا دانش عالم و آگاه به ولایت مشکل و سخت سرکش است، کسی را یارای تحمل آن نیست مگر آن‌که از رسولان الهی یا از فرشتگان مقرب یا از بندگان مؤمنی باشد که خداوند قلب آنان را برای ایمان به ولایت آزموده است. سپس امام علیه السلام فرمود: همانا سلمان از عالمان گردید؛ زیرا او مردی از ما خاندان اهل بیت علیهم السلام است و از این رو به ما منتسب است.

۱. محمدبن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۵.

باید دید در دل سلمان چه آگاهی نهفته است که اگر ابوذر بر آن اطلاع یابد در کفر و بی‌دینی سلمان شک روا نمی‌دارد و نه تنها حکم کفر او را می‌دهد، بلکه برتر از آن خود می‌خواهد خون او را با دست خود بریزد. آن چیست که ابوذر را یارای شنیدن آن نیست و وی بر آن تحمل و صبوری ندارد. سلمان فقط یک مرتبه از ابوذر بالاتر است! چرا ابوذر نمی‌تواند تنها همین یک مرتبه را تحمل نماید.

در سفر معراج نیز این‌گونه بود و فرشته‌ی مقربی چون جبرائیل تاب ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نداشت. در ماجرای معراج آمده است:
ابن عباس فی خبر: فلما بلغ إلى سدرة المنتهی فانتهی إلى الحجب، فقال جبرئیل: تقدّم یا رسول الله، لیس لی أجوز هذا المكان، ولو دنوت أنملةً لأحترقت»^(۱).

- چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سدره المنتهی رسید، حجاب‌های نوری را دیدند. جبرئیل به ایشان عرض داشت: بفرمایید، مرا توان آن نیست که از این مکان درگذرم و در صورتی که بند انگشتی نزدیک شوم، به آتش خواهم سوخت.

فرشته‌ی مقربی هم‌چون جبرئیل می‌گوید چنانچه یک بند انگشت بالاتر بپریم آتش می‌گیرم. اباذر نیز در صورتی که بخواهد یک مرتبه به سوی سلمان رود خود را از دست می‌دهد. باید دید سلمان در چه افقی قرار دارد که اباذر را یارای حرکت به سوی وی نیست. با توجه به این‌که هر کس مرتبه‌ای دارد آیا می‌شود به دست آورد حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بالاتر است یا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. یا برای نمونه، حضرت

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۴.

زهر ع بالاتر است یا حضرت امیر مؤمنان ع؟ امام حسن ع برتر است یا امام حسین ع؟ پاسخ دادن به چنین پرسش‌هایی بسیار مشکل و سخت است؛ حتی برای پیامبر اکرم ص نیز سخت بوده است. در روایت است:

«أخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا بن أبن عمر قال: حدثنا سفيان عن بن أبي نجیح عن أبيه عن رجل قال: سمعت علياً على المنبر بالكوفة يقول: خطبت إلى رسول الله ص فاطمة فزوجني، فقلت يا رسول الله، أنا أحب إليك أم هي؟ فقال: هي أحب إلي منك وأنت أعز علي منها»^(۱).

- هنگامی که پیامبر اکرم ص حضرت فاطمه‌ی زهر ع را به عقد ازدواج حضرت امیر مؤمنان ع در می‌آورد، حضرت امیر از ایشان پرسیدند: ای رسول خدا ص آیا فاطمه را بیش‌تر دوست می‌دارید یا مرا؟ حضرت فرمودند: فاطمه برای من دوست‌داشتنی‌تر است و تو برای من عزیزتری.

این جواب همانند پاسخ برخی از کودکان است که وقتی از آنان پرسیده می‌شود پدرت را بیش‌تر دوست داری یا مادرت را، می‌گوید هر دو را و نمی‌تواند بگوید کدام را بیش‌تر دوست دارد. در پاسخ پیامبر اکرم ص نیز چنین است و معیار و ملاکی برای برتری یکی بر دیگری به دست نمی‌دهد. معرفت به حضرات معصومین ع این قدر سنگین است. در روایات بسیاری بر پنهان ساختن این معرفت سفارش شده است و می‌فرمایند چنین نباشد که آن را برای کسی بازگو کنید و قدرت تبیین و تحلیل و اثبات آن را نداشته باشید و در نتیجه به تزییع مقام ما پرداخته

۱. نسائی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۵۰.

باشید. البته، شایان ذکر است در آن زمان شیعیان در تقیه و غربت بودند و مردم آزادی اندیشه نداشتند و جایی برای ذکر روایاتی که این قدر عظمت و ملکوت دارد و سنگین است در آن زمان نبوده و دشمنان چیرگی و سیطره‌ی بسیار قوی داشتند ولی امروزه با آزادگی و آزادنیشی مردم و ارتقای سطح فکری آنان و تثبیت انقلاب شیعی ایران، زمینه برای تبیین این حقایق باز شده است. حقایقی که نه دهم دین را در بر گرفته است و متأسفانه اندکی از این اقیانوس بی انتها به صورت علمی و آکادمیک و مدرسی برای مردم و جویندگان راه حقیقت و ولایت تبیین نشده است. حرکت و قیام کربلا که سه معصوم علیهم‌السلام در آن حضور داشته‌اند به قتل عامی عمومی، شهادت و اسارت تبدیل شد. چگونه می‌توان ثابت نمود این ماجرا با موفقیت همراه بوده است و تبیین عقلانی آن، که با مباحث ولایت سازگار باشد چگونه ممکن است؟ امروز که حکومتی شیعی در ایران اسلامی حاکمیت دارد و مردم آگاه‌تر از همیشه هستند می‌شود حقایق ولایت را بیان نمود.

اخلاق نیکو

«أخبرني الخليل بن أحمد قال: حدّثنا ابن منيع قال: حدّثنا علي بن عيسى المخرمي سنة إحدى وثلاثين قال: حدّثنا خالد بن عيسى، عن ثابت، عن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: حسن الخلق نصف الدين»^(۱).

- پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: نیکویی رفتار نیمی از دین است.

دین با همه‌ی گستردگی که دارد، نیمی از مرام دین‌داری و آموزه‌ی آن را اخلاق خوش و پسندیده شکل می‌دهد. با آن‌که دین مبین اسلام به حسن رفتار توصیه دارد، متأسفانه بسیاری از مسلمانان در این مسأله مشکل دارند. اخلاق نیکو، برخورد آرام، منطقی و متین و متمدنانه و دور از خشونت که پیوند تدین و تمدن را برساند کم‌تر در میان مسلمانان دیده می‌شود و این امر به دین آنان که به حسن رفتار با همگان توصیه دارد ارتباطی ندارد. زندگی و حرکت با دیگران بدون برخورد و پیدایش و بروز مشکلات در محیط کار یا خانواده نیست و انسان باید تمرین نماید با پیشامد چنین وقایعی خویشتن‌دار باشد و از مسیر سلامت در رفتار خارج نشود. در کتاب خصال ذیل روایت یاد شده آمده است:

«أخبرني الخليل بن أحمد قال: أخبرنا أبو العباس السراج قال: حدّثنا يعقوب بن إبراهيم قال: حدّثنا وكيع عن مسعر وسفيان، عن زياد بن علاقة، عن

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۳۰.



أسامة بن شريك قال: قيل لرسول الله ﷺ: ما أفضل ما أعطي المرء المسلم؟ قال: الخلق الحسن»^(۱).

- از پیامبر اکرم ﷺ پرسیده شد: برترین چیزی که به مسلمانی اعطا شده چیست؟ حضرت فرمودند: نیکویی رفتار.

این روایت بیان می‌دارد مردم از پیامبر اکرم سؤال می‌کردند و چنین نبوده که آنان چشم بر لب‌های مبارک ایشان بدوزند و تنها منتظر بنشینند تا آن حضرت کلامی داشته باشد. در این پرسش آمده است برترین چیزی که حق تعالی به انسان داده است چیست؟ در واقع پرسش‌گر می‌خواهد بداند چه چیزی برای پیامبر اکرم ﷺ در میان دهش‌های الهی و عطایای خداوندی بسیار مهم است؟ پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ می‌فرماید: «الخلق الحسن»؛ حسن خلق بر پایه‌ی این پاسخ به مراتب برتر از نماز شب، زیارت عاشورا و دیگر کردار دینی است و چنانچه مؤمنی بداخلاق باشد دیگر کردار او چندان برای وی کارآمد نیست؛ به عکس فردی که کردار دینی خود را پاس نمی‌دارد ولی خوش برخورد است و اهل مشاجره نیست و عصبانی نمی‌شود. زور آدمی همواره در برابر رفتار خوش کم می‌آورد و در حقیقت نصف دین خوش اخلاقی است و برخورد خوش است که میزان اعمال را سنگین می‌سازد. برای نمونه، چنانچه شوهر زنی نماز نخواند ولی خوش اخلاق باشد، این زن و فرزندان وی زندگی آرامی خواهند داشت اما زنی که شوهر مؤمنی دارد که خوش برخورد نیست و بد اخلاق است، این زن و فرزندان وی از بد اخلاقی او عاصی خواهند شد. همکار، شریک، همسایه و کسانی که با آدمی برخورد

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۳۰.

می‌کنند همین حکم را دارند. مسلمان باید خوش اخلاق، خوش برخورد، منطقی، صبور و مؤدب باشد؛ به‌گونه‌ای که اگر فردی کنار او قرار می‌گیرد به راحتی و آرامش برسد؛ نه آن‌که از وی ترس و هراس داشته باشد.

البته پاس داشتن احکام دینی جزئی از اخلاق خوش است و یکی از اخلاق‌های نیکو این است که فرد مسلمان باشد و نماز بگذارد و شراب نخورد؛ اما اگر امر دایر شود میان این‌که انسان کنار فردی خوش برخورد، خوش اخلاق، صبور و مؤدب باشد که به احکام دینی اهتمام ندارد یا کنار فردی اهل عبادت اما بد اخلاق، با فرد نخست راحت‌تر است. متأسفانه امروزه به بهانه‌ی ضعف اعصاب، بسیاری از افراد به بد اخلاقی گرفتار شده و زود ناراحت و عصبانی می‌شوند. اعصاب بسیاری از افراد ضعیف نیست! بلکه آنان بد اخلاق هستند. میان حسن خلق و اعصاب قوی تفاوت است. باید تمرین نمود تا خوش برخورد شد، به‌ویژه مسلمانی که به اعمال دینی مقید است و یا عالمان دینی و افرادی که اهل مسجد و هیأت می‌باشند باید تمرین بیش‌تری داشته باشند. افرادی که حسن خلق ندارند باید برای نمونه تمرین کنند با هر کسی که مواجه می‌شوند با تبسم همراه باشد. به هنگام برخورد نباید چشم‌ها بسته باشد؛ به این معنا که برخورد باید با انبساط همراه باشد و نه به صورت قبضی و گرفتگی. در روایت است آقا رسول الله ﷺ به هر کسی برخورد می‌کرد تبسم به لب داشتند. تبسم به معنای این است که ما با هم دل‌آشنا و رفیق هستیم. تبسم با برخوردی فروتنانه و مهربانانه ایجاد محبت، انس و صفا می‌کند. نباید زود تند و عصبانی شد و به‌راحتی به دیگران بی‌حرمتی کرد و سخت گرفت.

حسن خلق از مراتب امر به معروف و نهی از منکر است. یعنی حتی در برابر معصیت باید نخست طمأنینه، التفات، محبت و آگاهی داشت. برخوردار آقا امام حسن و امام حسین علیهما السلام با پیرمردی که وضوی خود را اشتباه می‌گرفت را به یاد دارید. با آن‌که امام معصوم علیه السلام است به پیرمرد نمی‌فرمایند وضوی شما اشکال دارد بلکه به وی می‌گویند: شما ببینید وضوی ما چگونه است و این‌گونه حرمت سن و پیرمردی وی را محفوظ نگاه می‌دارند.

در مقابل معصیت، نخست باید التفات، محبت و نصیحت باشد و چنانچه مؤثر واقع نشود آن‌گاه است که باید ناراحتی خود را ابراز نمود و البته چنانچه به مرحله‌ی اقدام عملی و ضرب برسد، باید اجازه‌ی حاکم شرع را داشت و بدون حکم قاضی نمی‌توان بر آن اقدام کرد. باید دانست نوع انسان‌ها بنده‌ی محبت و احسان هستند و بسیاری از آنان را می‌شود با محبت به شرم و کوتاهی در برابر عمل ناشایستی که انجام می‌دهند کشید. نگارنده به یاد دارد روزی سوار تاکسی بود، راننده می‌خواست مسافری را پیاده نماید اما کنار خیابان توقف نکرد و کمی داخل در خیابان بود، در این هنگام راننده‌ی دیگری با خودروی خود جلو ماشین وی ایستاد و به وی اجازه‌ی عبور نمی‌داد. راننده‌ی تاکسی رو به من گفت: حاج آقا، بزنم تو شکمش! گفتم: نه آقا، من ماشین را درست کرایه کرده‌ام، شما سرتان را ببندازید پایین و چیزی نگویید. گفت: حاج آقا یعنی چی؟ گفتم پدرجان، این ممکن است در خانه با خانم خود دعوا کرده باشد و دنبال یکی است تا با او دعوا کند! تو چیزی نگو! ما سرمان پایین بود و اعتنایی نمی‌کردیم که آن راننده رفت. اگر راننده‌ی تاکسی با وی درگیر

می شد ممکن بود توقف وی به ساعتی برسد! و ممکن بود جراحی نیز به او یا به خود وارد می آورد. برخورد تند در همه جا لازم نیست؛ نخست محبت، دوم هم محبت بلکه دهم هم باید محبت باشد و کم موردی پیش می آید که طیب تشخیص دهد نیاز به جراحی و برخورد تند است و نه گاه مهربانی. آیهی شریفه‌ی: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾^(۱) برای زمان درگیری و جبهه‌های جنگ است و نه برای ارتباط اجتماعی و برخورد با همشهریان و اهل محل و زندگی عادی. ان شاء الله خداوند به ما لطف کند و توفیق دهد بتوانیم با همسر و فرزندان و با رفیقان و همسایه‌ها و مردم جامعه رفتار نیکویی داشته باشیم و با پیشامد مشکلی برخورد تند و تیز و عجولانه‌ای نداشته باشیم. چنین فردی است که می‌تواند حکم یک گردان یا یک امت را بازی کند. ان شاء الله خداوند به ما توفیق عنایت نماید زینت مؤمنان باشیم.

روایت ۱۳

عالم محترم و شنونده‌ی سخن‌پذیر

«حدَّثنا جعفر بن علي بن الحسن الكوفي رحمه الله عن أبيه علي ابن الحسن، عن أبيه الحسن بن علي بن عبد الله بن المغيرة، عن عبد الله بن المغيرة، عن السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا خير في العيش إلا لرجلين: عالم مطاع، أو مستمع واع»^(۱).

- پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله می‌فرماید: خیر و سعادت‌ی در زندگی نیست مگر برای دو گروه: عالمی ربانی که مردم از او اطاعت‌پذیری دارند یا شنونده‌ای که سخن را بشنود و به آن عمل نماید.

بیان: روایت شریف دو دسته مردم را رستگار می‌داند: یکی مردمانی که خود عالم باشند و مردم به سخن او گوش فرا دهند نه آن‌که عالمی باشد که تنها سخن گوید و سخن وی تأثیری نداشته باشد. انسان باید مطیع عالمی باشد که چون سخن می‌گوید مردم سخن وی را چون وحی بدانند و بوی وحی را از آن استشمام نمایند. دو دیگر آن‌که سعادت‌مند شنونده‌ای است که گوش به سخن دهد و شنوا باشد.

بیان حضرت رسول اکرم صلى الله عليه وآله بسیار دقیق و پرمحتواست و باید دقت کافی را بر آن داشت. حضرت عالمی که دیگران حرف‌شنوی از او دارند و

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۴۰.



نیز فردی شنوا و مطیع را سعادت‌مند و رستگار می‌دانند.

باید دانست «عالم» کیست که رستگاری مردم به او وابسته است. عالم حقیقی کسی است که یا معصوم باشد یا در زمان غیبت، از زمره‌ی مجتهدان عادل باشد. در این صورت، سرسپردگی به عالمی که عادل نیست یا از مجتهدان نمی‌باشد، لازم نیست و مردم وظیفه‌ای برای اطاعت از او و شنوایی از سخنان وی ندارند؛ چرا که اگر مسأله‌ای را از یکی از اهل علم پرسیدند و وی آن را اشتباه پاسخ گوید، شنونده باید دوباره آن عمل را به‌جا آورد. حرف‌شنوی از غیر از مجتهد عادل و افتادن در اشتباه، لازم فاسدی دارد و آن این‌که فرد دیگر به سخن مجتهد عادلی که باید از او اطاعت‌پذیری داشته باشد نیز گوش فرا نمی‌دهد اما اگر مجتهد عادل مسأله‌ای را اشتباه بگوید، چیزی بر عهده‌ی فرد نمی‌باشد و وی لازم نیست اعمال اشتباه خود را دوباره از سر بگیرد.

سعادت است که انسان به چنین عالمانی دست یابد و سعادت است که از آنان اطاعت‌پذیری داشته باشد. عالمی که آنچه می‌گوید اجتهاد خود اوست و مطالب و معارفی را که می‌گوید از دیگری فرا نگرفته و تقلیدی نیست و سخنان این و آن را جمع نکرده است و به اصطلاح نقالی نمی‌نماید.

عالمی که مجتهد و عادل است خود مسئولیت رهنمودی را که داده است بر عهده دارد و روز قیامت خود اوست که باید از آن پاسخ‌گو باشد و مقلد و کسی که از او اطاعت‌پذیری دارد در آن روز معذور است و می‌تواند بگوید چون وی مجتهد و عادل بود، به سخن او گوش فرا دادم و



اشتباه او به من ارتباطی ندارد اما سخن شنیدن از عالمی که مجتهد نیست یا اگر مجتهد است در عدالت مشکل دارد، برای تابع عذرآور نیست. در بیمارستان‌ها نیز بیمار از پزشک متخصص است که حرف شنوی دارد و نه از پرستار یا هر کسی که لباس سفیدی بر تن دارد.

مراد این روایت عالمان ربانی است که اجتهاد دارند و سخن آنان به‌گونه‌ای است که شنونده ناخودآگاه به آن عمل می‌کند؛ چرا که سخن وی چنان معقول و ناب است که به آن یقین یا اعتماد پیدا می‌شود. متأسفانه بسیاری از مردم نسبت به این مسأله توجه و التفاتی ندارند که باید از عالم مجتهدی شنوایی داشته باشند که روز قیامت بتوانند در برابر آن پاسخگو باشند و خداوند از آنان بپذیرد چون وی فردی عادل و مجتهد بوده، عمل تابع اشکالی ندارد. این رجوع در مثل مانند مراجعه‌ی بیمار به پزشکی متخصص است که در صورتی که نسخه‌ی اشتباه بدهد؛ این پزشک است که مذمت می‌شود و نه شخص بیمار ولی چنانچه همین بیمار به پزشک متخصص و ماهر مراجعه نکند و به نسخه‌ی شخصی غیر حاذق عمل نماید، مورد مذمت تمامی افراد قرار می‌گیرد. هم‌چنین در صورتی که راننده‌ای تصادف کند، حتی در صورتی که مقصر باشد و شخصی را نیز بکشد، کسی او را مذمت نمی‌کند؛ چون راننده بوده و ناخواسته تصادف شده است اما اگر کسی که گواهی‌نامه ندارد رانندگی نماید و تصادف کند، او را قاتل می‌خوانند؛ چون چنین شخصی حق نداشته است رانندگی کند.

تخصص امری است که باید به آن اهتمام داشت. فراز: «عالم مطاع»؛

یعنی عالمی باشد که چون سخن می‌گوید، شنونده فکر نماید چگونه به آن عمل کند؛ نه آن‌که شک کند آیا وی راست می‌گوید یا خیر و آیا این مطلب درست است یا نه؟ در صورتی که شنونده به شک افتد سعادت‌ی برای عالم نیست؛ چون خود را بدون جهت خسته کرده و به زحمت انداخته است.

عدالت حتی در پزشکی هم مطرح است. در نظام نامه‌ی پزشکی است که پزشک را سوگند می‌دهند تا در کار خود تعهد داشته باشد و عدالت به همین معناست؛ یعنی کرداری نیک و متعهدانه که اطمینان‌آور باشد و پزشک آن‌چه را که صلاح بیمار است، عمل کند نه چیز دیگری. پزشکی برای مزاح می‌گفت ما به بیمار نگاه می‌کنیم اگر سرمایه‌دار باشد حتی در صورتی که به جراحی نیاز نداشته باشد برای او عمل را تجویز می‌کنیم تا از او پولی بگیریم اما در صورتی که بیماری فقیر است؛ چنان‌چه به عمل جراحی نیاز داشته باشد می‌گوییم مصرف دارو کافی است؛ زیرا فقیر است و نمی‌تواند هزینه‌ی عمل ما را بدهد و می‌خواهد گریه کند و چانه‌زنی نماید و ما خود را بی‌جهت به زحمت نمی‌اندازیم! در باب روزه است به سخن پزشکی می‌توان گوش فرا داد که بتوان به او اعتماد داشت. عدالت از اعتقادات شیعه است. مرجع تقلید، وکیل، وزیر، امام جماعت و منبری باید عادل داشته باشند، وگرنه حجیتی برای سخنانی که می‌گویند نیست. در جامعه‌ی شیعه چون عدالت از اعتقادات شیعه است ما تنها می‌توانیم از دو گروه اطاعت‌پذیری و حرف‌شنوی داشته باشیم: نخست فرد معصوم و دو دیگر مجتهد عادل. اگر عالمی که مجتهد نیست

سخن می گوید باید بگویند من این حرف را از چه کسی نقل می کنم و طرف نقل وی باید متخصص و کارشناس علوم دینی یا فیلسوف، عارف، حکیم، مجتهد و فقیه عادل باشد. کسی که سخن دیگری را به نام خود می آورد، عدالت ندارد و در این صورت نمی توان از او اطاعت پذیری داشت، ولی اگر مجتهد بوده و دارای عدالت نیز باشد، شنونده مصونیت پیدا می کند و فراز دیگر روایت که می فرماید: «أَوْ مَسْتَمِعِ وَاعٍ» چنین شنونده ای را منظور دارد. اگر کسی از این دو گروه بیرون باشد، سعادت مند نیست. این معنا در روایات فراوان دیگری با تعبیرهای متفاوتی وجود دارد. برخی از روایات، مردم را بر سه دسته تقسیم می کند. به عنوان مثال در روایت است:

«حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بن هاشم عن يحيى بن أبي عمران، عن يونس، عن جميل قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يغدوا النَّاسُ على ثلاثة صنوف: عالم، ومتعلم، وغيثاء. فنحن العلماء، وشيعتنا المتعلمون، وسائر النَّاسِ غيَّاء»^(۱).

- مردم بر سه گروه می باشند: دانشمند، فراگیرنده و دانشجو و خاشاک بر روی آب. عالمان ما اهل بیت علیهم السلام هستیم، فراگیرنده و کسانی که حرف شنوی دارند و شاگردان ما هستند، شیعیان می باشند که سخنان ما را بر زمین نمی گذارند و به آن عمل می کنند و دیگر مردمان چون خاشاکی به هر طرف می روند و هرج و مرج طلب می باشند و معلوم نیست چه مرام و مسلکی دارند. آنان همانند کف روی آب و خار و خاشاکی که روی آب شناور است می مانند که بدون جهت در حال حرکت هستند و هدف آنها

۱. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۸.

معلوم نیست و برنامه‌ای سالم و حساب و کتابی ندارند. در روایت مهمی از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در اهمیت علم و عالم ربانی آمده است: «یا کمیل، إنّ هذه القلوب أوعية، فخيرها أوعاها. فاحفظ عني ما أقول لك: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمَتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَّجٌ رِعَاعٌ؛ أَتَبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ»^(۱).

از خداوند می‌خواهیم به ما توفیق عنایت کند از گوش خود که می‌شنویم و از زبانمان که سخن می‌گوییم و از وقت و عمر خود بهترین استفاده‌ی سالم و شایسته را داشته باشیم. ان شاء الله.

۱. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۳۵.

روایت ۱۴

زندگی سعادت‌مند

«حدَّثنا أبي، ومحمد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد الأصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث النخعي قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لا خير في الدنيا إلا لأحد رجلين: رجل يزداد في كل يوم إحساناً، ورجل يتدارك ذنبه بالتوبة، وأنى له بالتوبة، والله لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبل الله منه إلا بولايتنا أهل البيت»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می‌فرماید: سعادت و خیری در دنیا نیست مگر برای دو گروه: مردمی که در هر روز بر نیکویی و احسان خود می‌افزایند و دو دیگر گروهی که گناهان خود را با توبه و پشیمانی جبران می‌کنند. و کجاست توبه برای او، به خدا سوگند اگر آن‌قدر سجده نماید که گردن وی قطع گردد خداوند از او نمی‌پذیرد مگر آن‌که ولایت ما اهل بیت علیهم السلام را داشته باشد.

سعادت و سلامت دو امری است که یکی به دیگری وابسته است. اگر کسی سلامت نداشته باشد، روی سعادت را نیز نخواهد دید. چنانچه کسی دنیای سالمی نداشته باشد، آخرت پرباری نیز نمی‌تواند داشته باشد. کسی می‌تواند در آخرت سعادت‌مند باشد که در دنیا سلامت داشته باشد. از همین روست که در این روایت آمده است: «لا خير في

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۴۱.



الدنیا» در دنیا سعادت و خیری نیست جز برای دو نفر: نخست، کسی که روز به روز احسان خود را فزونی بخشد. باید دید احسان در این روایت به چه معنایی است. احسان به معنای هزینه و انفاق به تنهایی نیست. احسان در مقابل اسائه است و به معنای گذشت و بزرگواری است. از آداب مقدمی نماز این دعاست که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام به اصحاب خود توصیه می نمودند:

«یا محسن، قد أتاك المسيء، وقد أمرت المحسن أن يتجاوز عن المسيء، وأنت المحسن وأنا المسيء، فبحقِّ محمد وآل محمد صلِّ على محمد وآل محمد، وتجاوز عن قبيح ما تعلم منِّي»^(۱).

احسان به این معناست که انسان همواره بر گذشت، بزرگواری و آقایی خود بیفزاید و کمالات خویش را فزونی دهد. حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید بر احسان خود در هر لحظه اضافه نمایید. زیادی احسان گاه به بخشش است و گاه به گذشت از کسی که به شما بدی کرده است. احسان به خشم نگرفتن بر کسی است که به شما بی احترامی می کند. احسان تنها به معنای هزینه و انفاق مالی نیست. احسان در مقابل اسائه است. کسی کار بدی می کند و شما به او خوبی و بزرگواری کنید. احسان نیز باید از دیداد داشته باشد؛ یعنی از دوران کودکی تا بزرگسالی باید رو به فراوانی و وفور باشد و همواره باید بر کمالات و آقایی فرد افزوده شود و نباید آدمی لحظه ای به رکود کشیده شود. برای نمونه، اگر دیروز از سخن کسی به زودی بر می افروخت امور فزونی احسان وی به آن است که کسی نتواند او را برانگیخته و عصبانی سازد.

گروه دومی که در این روایت از آنان به عنوان سعادت مند یاد می شود

۱. شیخ طوسی، مصباح المتعجد، ص ۳۰.

کسانی هستند که خوش توبه می‌باشند و چنانچه اشتباهی نمایند زود توبه می‌کنند: «ورجل يتدارك ذنبه بالتوبة». باید دانست تدارک گناه و اشتباه هم نسبت به خداوند صادق است و هم نسبت به بندگان خدا و در این جهت تفاوتی نیست. توبه‌ی فردی که با دیگری به سبب پیشامد مشکلی دعوا کرده این است که زود از او عذرخواهی نماید و در صورتی که دیگری مقصر است چنین نباشد که روزها و ماه‌ها با او قهر باشد. افرادی که با دیگران قهر می‌کنند ضعف نفسانی و ناتوانی دارند و نمی‌توانند به هیچ وجه صحنه آفرین باشند. این‌گونه افراد چون فعلیت و توان مثبتی ندارند، قدرت مانور و جابه‌جایی در خود را ندارند. در زندگی همه به‌نوعی اشتباه یا گناهی را مرتکب می‌شوند که باید در برابر آن خون‌سرد بود و به تنیدگی و استرس دچار نشد و آن را به‌گونه‌ای جبران کرد نه این‌که با قهر و دعوا مشکلی بر مشکلات پیش افزود. خلاصه، توبه نسبت به اشتباهاتی است که در رابطه با خدا و بندگان خداوند انجام می‌پذیرد و میان این دو تفاوتی ندارد.

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: انسان باید احسان داشته باشد و کارهای وی زیبا باشد و دیگر این‌که انسان در کوتاهی‌ها و اشتباهاتی که در زندگی خود ممکن است مرتکب شود، باید بی‌درنگ در پی تدارک آن برآید و با استغفار، محبت، گذشت و اخلاق خوش، مشکلات خود یا دیگران را جبران کند. سپس در ادامه از مطالب زمینی یاد شده گذر نموده و مطلبی عرشی را بیان می‌نمایند. امام صادق علیه السلام گزاره‌ای معرفتی را می‌فرمایند که بسیار حایز اهمیت است. ایشان می‌فرماید: «وَأَنَّى لَهُ بالتوبة، واللّه لو سجد حتّى ينقطع عنقه ما قبل اللّٰه منه إلّا بولایتنا أهل

البیت»؛ چه کسی می‌تواند توبه کند؟ توبه همانند عمل جراحی است که کار هر پزشکی نیست. از میان ده‌ها پزشک تنها شمار اندکی از آنان می‌توانند دست به تیغ جراحی ببرند. تیغ به دست گرفتن شجاعت می‌خواهد. توبه نیز این چنین است و آدمی باید زنده، قوی و شجاع باشد که بتواند توبه کند. کسی می‌تواند بگوید: آقا ببخشید، من اشتباه کردم که وجود و شجاعت داشته باشد. فرد ضعیف هیچ‌گاه نمی‌تواند توبه کند و نمی‌تواند بگوید ببخشید. توبه چیست؟ نخست باید گناه را شناخت تا چستی توبه به دست آید. حضرت علیه السلام در ادامه آن‌چه را که باید از گناه به ذهن آورد توضیح می‌دهد.

امام صادق علیه السلام به اسم مبارک جلاله سوگند می‌خورند؛ در حالی که قسم خوردن به صورت شرعی آن کراهت دارد. باید دانست آدم وقتی قسم می‌خورد و شاهد می‌آورد که با دشمنی مواجه است. هرگاه معصوم علیه السلام قسم یاد می‌کند با دشمنی مواجه است و گرنه شیعیان هرچه از امام بشنوند آن را وحی می‌دانند و در این صورت نیازی به یاد کردن قسم و سوگند نیست. در قرآن کریم نیز حق تعالی در مواردی قسم را به میان می‌آورد که پای غیر در میان است و کار به محاجّه، درگیری یا دشمنی رسیده است. حال حضرت در این روایت می‌فرماید: «والله لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبل الله منه إلا بولايتنا أهل البيت»؛ اگر کسی چنان سجده کند که نفسش ببرد و بینی‌اش به خاک افتد و از حال رود و بمیرد، به خدا قسم توبه از او پذیرفته نمی‌شود مگر به یک چیز و آن هم ولایت ما اهل بیت علیهم السلام است. خداوند هیچ توبه‌ای را نمی‌پذیرد مگر به واسطه‌ی ولایت معرفت و اطاعت‌پذیری از ما اهل بیت علیهم السلام. بر اساس این روایت،

گاهی بزرگ‌تر از عاق ولایت نیست و اگر کسی صدها نفر را بکشد، گناه وی کم‌تر از عاق ولایت است و این حدیث اطلاق دارد.

ما باید قدر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را بسیار بدانیم. در ولایت اهل بیت علیهم‌السلام باید دانست محبت به تنهایی کافی نیست و آنچه بسیار مهم است معرفت به ولایت است. بنابراین ماده و ریشه‌ی همه‌ی گناهان عاق ولایت است و عاق مخصوص پدر و مادر است؛ همان‌طور که در روایات آمده است اهل بیت علیهم‌السلام پدران این امت می‌باشند:

«حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال: حدَّثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال: سألت أبا الحسن عليه‌السلام، فقلت له: لم كنِّي النبي صلى الله عليه وآله بأبي القاسم؟ فقال: لأنَّه كان له ابن يقال له قاسم، فكُنِّي به. قال: فقلت له يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله فهل تراني أهلاً للزيادة. فقال: نعم، أما علمت إنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أنا وعلي أبوا هذه الأمة؟ قلت: بلى، قال: أما علمت إنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله أب لجميع أمته وعلي عليه‌السلام منهم؟ قلت: بلى، قال: أما علمت أنَّ علياً عليه‌السلام قاسم الجنة والنَّار؟ قلت: بلى، قال: فقيل له أبو القاسم؛ لأنَّه أبو قسيم الجنة والنَّار. فقلت له: وما معنى ذلك؟ قال: إنَّ شفقة النبي صلى الله عليه وآله على أمته شفقة الآباء على الأولاد، وأفضل أمته علي عليه‌السلام، ومن بعده شفقة علي عليه‌السلام عليهم كشفقته صلى الله عليه وآله؛ لأنَّه وصيّه وخليفته والإمام بعده، فلذلك قال: أنا وعلي أبوا هذه الأمة، وصعد النبي صلى الله عليه وآله المنبر فقال: من ترك ديناً أو ضياعاً فعليّ وإليّ، ومن ترك مالاً فلورثته، فصار بذلك أولى بهم من آبائهم وأمّهاتهم وأولى بهم بأنفسهم، وكذلك أمير

المؤمنين عليه السلام بعده جرى ذلك له مثل ما جرى لرسول الله صلى الله عليه وآله»^(۱).

- فضال گوید به امام رضا عليه السلام عرض نمودم: چرا کنیه‌ی پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله «ابو القاسم» است. امام عليه السلام فرمودند: زیرا فرزندی داشتند که قاسم نام داشت و به نام او به این کنیه خوانده شدند. به امام عليه السلام عرض نمودم: آیا مرا شایسته‌ی این‌که بیش‌تر به من مطلبی بفرمایید می‌دانید؟ حضرت فرمود: آیا می‌دانی رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: من و علی دو پدر این امت هستیم؟ عرض داشتم بلی. حضرت فرمود: آیا می‌دانی رسول خدا صلى الله عليه وآله پدر تمامی این امت است و حضرت علی عليه السلام نیز یکی از افراد این امت است؟ عرض داشتم بلی. حضرت فرمود: آیا می‌دانی حضرت علی عليه السلام قاسم و تقسیم‌کننده‌ی بهشت و جهنم هستند؟ عرض داشتم بلی. حضرت عليه السلام فرمود: به پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله ابو القاسم می‌گویند؛ زیرا ایشان پدر تقسیم‌کننده‌ی بهشت و جهنم است. به ایشان عرض داشتم: معنای آن چیست؟ فرمود: همانا محبت و مهربانی حضرت رسول اکرم صلى الله عليه وآله بر امت خویش همانند مهربانی پدران بر فرزندان است و برترین امت حضرت امیرمؤمنان عليه السلام می‌باشد و پس از آن مهربانی حضرت علی عليه السلام همانند محبت رسول اکرم صلى الله عليه وآله می‌باشد؛ چرا که حضرت امیرمؤمنان عليه السلام وصی و جانشین رسول اکرم صلى الله عليه وآله است و بعد از ایشان امام می‌باشد، از این رو حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده‌اند: من و علی دو پدر این امت هستیم: «أنا و علي أبوا هذه الأمة». پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله بر فراز منبر فرمودند: کسی که بدهی یا فقدانی دارد بر من و با من است و کسی که مالی از خود بر جای گذارد برای وارثان اوست، بر این اساس پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله از پدران و

۱. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۹۱.

مادرانشان بر آنان نزدیک‌تر است، بلکه از خودشان نیز بر آنان اولویت دارد و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نیز بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همان حکمی را دارد که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است. در روایت است: «الآباء ثلاثة: أب وُدك، وأب زوجك، وأب علمك»؛ پدران بر سه گروه هستند: پدری که تو را متولد نموده، پدری که به تو زن داده و پدری که تو را آموخته است.

پدری که شما را به دنیا آورده و کسی که دختری را بزرگ کرده و او را به همسری شما داده و کسی که به انسان علم یاد می‌دهد، پدر انسان است. در مسیحیت به عالمان مسیحی پدر روحانی می‌گویند. آنان روحانیت خود را بسیار تجلیل می‌کنند. درویشان نیز از پیر و مرشد خود تجلیل بسیار دارند، ولی متأسفانه در میان ما گاهی مردم و حتی اهل مسجد گویی طلب‌کار اهل علم هستند و با پدران روحانی خود برخورد خوبی ندارند. این در حالی است که عالمان دینی تنها به خاطر سعادت مردم است که سخن می‌گویند و زحمت ارشاد دیگران را بر خود هموار می‌سازند.

گاه پدری با هزاران زحمت، دختری را بزرگ کرده و آن را با هزار آرزو به داماد داده است و داماد دختر را از رفتن به خانه‌ی همین پدر منع می‌کند! چنین دامادی چه قدر بی‌انصاف است؛ چرا که پیش از این که وی شوهر دختر باشد، این پدر بابای او بوده است. خلاصه این که پدر هم نسبی است و هم سببی و هم روحانی و معنوی.

فراز «والله لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبل الله منه إلا بولایتنا أهل البيت» در روایت مورد بحث می‌رساند ماده و ریشه‌ی تمامی گناهان عاق ولایت است و زنه‌ار که کسی عاق ولایت شود؛ یعنی در صورتی که ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از ما راضی

نباشند، عاق می شویم و ماده‌ی همه‌ی گناهان همین معناست و حضرت می‌فرماید تا به رفع این مشکل نپردازید مشکل گناهان شما حل نمی‌شود. البته معنای این سخن این نیست که اگر کسی ولایت‌مدار بود و رابطه‌ی نیکی با اهل بیت علیهم‌السلام داشت، گناهان او مشکلی ندارد، بلکه این روایت از ماده‌ی گناهان سخن می‌گوید و ماده‌ی یک چیز غیر از شاخه، برگ و میوه‌ی آن است. ممکن است کسی ریشه و ولایت نیکویی داشته باشد، ولی شاخه و برگ او آلوده به شته باشد. امام صادق علیه‌السلام در این روایت می‌فرماید کسی که ریشه ندارد و عاق ما باشد و ولایت ما را نداشته باشد، توبه‌ای برای او نیست؛ یعنی نمی‌تواند از راه اشتباهی که رفته است باز گردد. چیزی نمی‌تواند در مقابل ولایت قرار گیرد. مسلمانان بعد از هزار و چهارصد سال حاکمیت اهل سنت، جز بدبختی چیزی ندارند. پنجاه کشور اسلامی با جمعیتی بیش از یک میلیارد از اهل سنت، در دنیا بیچاره‌اند و هیچ کاری از آنان نمی‌آید؛ چراکه ولایت در نهاد آنان نیست و کارهای آنان نتیجه‌ای ندارد. نتیجه‌ی حاکمیت نداشتن ولایت این است که چند میلیون اسرائیلی پنجاه سال است مسلمانان را قتل عام می‌کنند و بازی می‌دهند. بیش از هزار سال است مسلمان‌ها در این رابطه امتحان می‌شوند و اگر هزاران سال دیگر نیز به همین صورت باشد هرگز در دنیا موفق نمی‌شوند. مسلمانان هزار سال خود را دیده‌اند و اگر هزاران سال دیگر هم بر همین روش مشی نمایند روز به روز بر مشکلات آنان افزوده خواهد شد و چنانچه دو یا ده‌ها میلیارد هم شوند تنها شمار گرسنگان، بدبختان و مفلوکان را اضافه نموده‌اند؛ چراکه ولایت آنان مشکل دارد؛ مگر این‌که توبه کنند و از راه اشتباهی که رفته‌اند باز گردند و بگویند «یا علی». بی‌راهه رفتن نتیجه‌بخش نیست:

هر کسی که مرشدش گمراه بود کی تواند سوی جنت ره برد
 اگر مسلمانان می خواهند از بدبختی های موجود نجات یابند و
 سلامت دنیا و سعادت آخرت داشته باشند باید بگویند: «یا علی» و توبه
 کنند و از کج راه های که برگزیده اند باز گردند و این تنها ایران اسلامی است
 که از ولایت پیروی دارد و در مقابل زورگویان عالم سر تسلیم فرود
 نمی آورد.

عاق ولایت بدترین گناه است و شایسته است انسان در نیمه های شب
 با خداوند نجوا کند و بگوید: خدایا، ما را عاق ولایت نکن و معرفت امام
 زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به ما عنایت نما. البته ریشه ی ما ایرانیان
 ریشه ی ولایت و محبت ائمه ی اطهار علیهم السلام است و باید اهتمام داشته
 باشیم به فصل نوری و مقام نورانیت اهل بیت علیهم السلام معرفت پیدا نماییم.
 ان شاء الله روز به روز معرفت و شناخت ما نسبت به آن حضرات علیهم السلام
 بیش تر گردد.

اندیشه‌ورزی و عبرت‌گیری

«حدَّثنا محمَّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمَّد ابن الحسن الصقَّار، عن إبراهيم بن هاشم، عن يحيى بن أبي عمران الهمداني، عن يونس بن عبد الرحمن، عن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان أكثر عبادة أبي ذر رحمة الله عليه خصلتين: التفكُّر والاعتبار»^(۱).

امام صادق عليه السلام می‌فرماید: بیش‌ترین عبادت و پرستش ابوذر دو چیز بوده و او دو خصلت بسیار مهم داشته است: نخست این‌که اهل اندیشه‌ورزی و تفکر بوده و دوم این‌که بسیار عبرت می‌گرفته است.

بیان: تفکر و اعتبار دو واژه‌ی متفاوت است. انسان دارای دو بعد دانش‌اندوزی است: یکی اندیشه‌ورزی بر مسایل و تفکر عقلانی، خردورزی و فلسفیدن و دو دیگر دید تجربی است. بعد نخستین را «تفکر» و بعد دوم را «اعتبار» می‌نامند. اعتبار به تجربه است و تفکر به فلسفیدن. حضرت امام صادق عليه السلام می‌فرماید: جناب ابوذر دارای این دو ویژگی بوده است و بیش‌ترین عبادت او اشتغال به دو مورد یاد شده بوده است و این‌گونه نیست که بیش‌ترین عبادت او نماز و روزه و کردار عبادی باشد. تفکر، داشتن معلومات نیست و چنین نیست که کسی درس بخواند و آن را همانند نقالی باز گوید. «تفکر»؛ یعنی داشتن روش فلسفی، ربوبی و

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۴۲.



معرفتی؛ و «اعتبار» یعنی داشتن روش تجربی. در روش تجربی با حواس و برای نمونه با چشم به زمین، آسمان، درختان، گیاهان و دیگر اشیا و موجودات نظر می‌شود. آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَلَّبِينَ﴾^(۱) به «اعتبار» توجه می‌دهد؛ یعنی نگاه کنید و عبرت بگیرید. اندیشیدن و اعتبار دوروش متفاوت علمی است و به اصطلاح علمی، اعتبار، رسیدن از جزئی به کلی و تفکر سیر از کلی به جزئی است. باید دانست ابوذر رضی الله عنه چه قدر عزیز است و چه مقام والایی داشته که در خاطر عاطر امام صادق علیه السلام آمده و آن حضرت از ایشان ستایش می‌کنند. در بعضی از کتاب‌ها می‌نویسند ابوذر فردی عصبانی بوده که برای دفاع از حق دعوا می‌کرده است. این گفته با این روایت سازگاری ندارد. البته ابوذر شجاعت و حریت داشته و در برابر حاکمان جور می‌ایستاده اما نه فردی عصبانی بوده و نه عربی پابرنه و بیابانی که همیشه دعوا می‌کرده است. ارایی چنین تصویری از ابوذر تحریف شخصیت اولیای خدا و انحراف فکری است.

ما در شبانه‌روز دست‌کم هفده رکعت نماز می‌خوانیم، اما آیا وقتی می‌گذاریم برای نگاه عبرت‌آمیز به طبیعت، دنیا، زمین، آسمان و دیگر موجودات و تفکر بر حقایق معرفتی و آیا در خلوت، تنهایی و سکوت به این زمینه‌ها اندیشه نموده‌ایم. برخی از فقیهان در رساله‌ی خود می‌نویسند تنهایی کراهت دارد. این فتوا به صورت کلی درست نیست. تنهایی برای کسی که ضعف نفس دارد و هنگامی که تنهاست می‌ترسد و ناآرام و مضطرب می‌شود و ممکن است آسیبی اخلاقی یا روانی به وی

۱. آل عمران / ۱۳۷.

وارد آید کراحت دارد؛ چرا که در روایت معروف هشام است که امام موسی کاظم علیه السلام خطاب به وی فرمود:

«یا هشام، الصبر علی الوحدة علامة قوّة العقل، فمن عقل عن الله اعتزل أهل الدنيا والراغبین فیها، ورغب فیما عند الله، وكان الله آنسه فی الوحشة، وصاحبه فی الوحدة، وغناه فی العیلة، ومعزّه من غیر عشیره»^(۱).

نشانه‌ی قوت و توان مندی فکر و اندیشه‌ورزی بردباری بر تنهایی است. اگر فردی از تنهایی نمی‌ترسد و در تنهایی تفکر و خردورزی دارد فردی قوی است و تنهایی برای چنین کسی مستحب است؛ زیرا نفس او قوی است و در صورت نداشتن مزاحم، می‌تواند با فکر و عبادت انس گیرد. تنهایی برای فردی که ضعف نفس دارد مکروه است؛ چون از آن آسیب می‌بیند. باید بخشی از وقت خود را برای اعتبار و تفکر گذاشت و دست‌کم به مقداری که برای نماز وقت می‌گذاریم، برای تفکر و اعتبار در مورد خداوند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و معرفت به مقام نورانیت و خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام و نیز در رابطه با دنیا، آخرت، زمین و آسمان وقت بگذاریم و بدانیم که بالای سر ما و زیر پای ما چه می‌گذرد. باید دید اگر سر خود را به زمین نزدیک کنیم چه قدر موجودات زیر پای خود می‌بینیم. خانه‌ای که در آن نشسته‌ایم و زندگی می‌کنیم تاکنون چند مالک و صاحب‌خانه به خود دیده است و زمینی که ما بر روی آن می‌نشینیم چند مالک داشته است و چنانچه مالکان آن روز قیامت فرا خوانده شوند چند نفر می‌گویند این زمین مال من است؟ خبر نداریم روزی دست و پای ما را می‌گیرند و از این خانه بیرون می‌برند. آدمی وقتی از دنیا می‌رود حتی

۱. شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷.

بچه‌های وی جرأت نمی‌کنند به مرده‌ی او نگاه کنند و نمی‌گذارند حتی جنازه‌ی آن شبی در خانه بماند؛ اگرچه مرده خود صاحب خانه بوده است! ولی دیگر تمام شد و صاحب آن وارثانی هستند که نمی‌خواهند مرده‌ی پدرشان حتی شبی میهمان خانه‌ی آنان باشد! اما مسجد که خانه‌ی خداست پذیرای وی می‌گردد. می‌گویند وقتی آدمی وارد مسجد می‌شود بهتر است در نقاط مختلفی از آن نماز بخواند تا زمین آن شهادت دهد و وقتی که تابوت وی را در آن جا می‌گذارند، زمین بگوید این شخص را می‌شناسم و او بر روی من نماز گزارده است. اندیشه‌ورزی و عبرت‌گیری چنان اهمیت دارد که باید آن را عبادت خداوند و برترین نوع پرستش دانست. از همین روست که یکی از اولیای خدا؛ یعنی ابوذر غفاری بسیار تفکر داشته و فراوان اعتبار می‌گرفته و دقت می‌کرده است. خردورزی و اندیشه بسیاری از مشکلات را از راه کمالات و پیشرفت آدمی بر می‌دارد. درباره‌ی امام سجاده علیه السلام نقل شده که وقتی نزدیک غروب می‌شده، رنگ حضرت زرد می‌گشته و مو بر بدن ایشان راست می‌شده است و گویی با خود می‌گفته‌اند غروب نزدیک می‌شود و من می‌خواهم به ملاقات خداوند روم. عجب! قیام در برابر خدا! بله، باید ایستاد، خود گفته است برای من بایست ولی بنده با چه جرأتی و با چه حقیقت و صفایی بایستد. خیلی سخت است! شایسته است انسان نماز خود را در اول وقت بخواند به‌گونه‌ای که اول وقت را درک کند نه این‌که دقایقی از مغرب یا از ظهر بگذرد. انسان که می‌خواهد نماز بخواند پس چه خوب است آن را در اول وقت بگذارد و چه بهتر که با مسجد آشنا باشد و مسجد را خانه‌ی خود بداند نه آن‌که در دوازده ماه سال به مسجد

نرود. بله، ممکن است کسی درس داشته باشد و نتواند در مسجد حضور یابد؛ مانند طلبه‌ها که نمی‌توانند از قم بیرون روند و برای آنان توفیقی اجباری است که در این شهر بمانند و به تحصیل علوم دینی پردازند اما این برای کسی که همسایه‌ی مسجد است نمی‌تواند عذر قرار گیرد. در جبین مردم مسجد نورانیت، نجابت و صفاست. امام جماعت باید افزون بر قرائت درست، عدالت داشته باشد. مستحب است عبایی نیز بردوش داشته باشد و شایسته است فردی تعدادی عبای ارزان قیمت برای مسجد خریداری نماید تا اگر کسی خواست، به این مستحب عمل کند. خوب است این عباها در مسجد باشد و اگر امام جماعت دیر به مسجد آمد یا نتوانست بیاید کسی به جای او بایستد و نماز بخواند. مردم ما همه وارسته، بافضیلت و عادل هستند و همه می‌توانند امام جماعت باشند. نباید وسواس در این زمینه داشت و اشکال تراشی نمود. ان‌شاء الله نورانیت، صفا، جلال، معرفت، اعتبار و تفکر همه‌ی مردم به یمن نورانیت و صفای عالمان، لحظه به لحظه بیش‌تر گردد.

نشانه‌ی ایمان

قال رسول الله ﷺ: «من سرته حسنة وسأته سيئة فهو مؤمن»^(۱).

- رسول اکرم ﷺ می فرماید: کسی که از نیکویی کردار خود خوشحال می شود و از بدی آن ناراحت می گردد مؤمن و باایمان است.

بیان: روایت حاضر بسیار گواراست. اگر انسان توجه کند که دین چه منشی دارد، زندگی وی راحت تر می شود. پرسشی که در این روایت پاسخ داده می شود این است که مؤمن به چه کسی می گویند؟ مؤمن کسی نیست که بارها به معراج رفته یا آسمانها را در هم پیچیده باشد، بلکه مؤمن کسی است که از کردار بد خود ناراحت و اذیت می شود و از نیکی کردار خود خوشحال می گردد. کسی که اگر غیبت کند یا نمازی از او قضا شود ناراحت می شود و در صورتی که دست کسی را بگیرد و کمکی به دیگری نماید یا بینوایی را دستگیری کند خوشحال می شود. رسول خدا ﷺ چنین شخصی را مؤمن می داند ولی ما گاه بر بندگان خداوند سخت می گیریم و مؤمن را مؤمن تر از کسی که خداوند گفته، بلکه مؤمن تر از خداوند می خواهیم و کسی را مؤمن می خوانیم که دست کم به معراج رفته و مدارج عالی را طی کرده و باید عبایی نیز بردوش داشته باشد و محاسن وی باید بوی شانه دهد. گاهی ما به عالمان دینی سخت می گیریم و گاه

این عالمان دینی هستند که به مردم سخت می‌گیرند. کسانی که آهنگ حج دارند باید نماز خود را درست کنند، احکام فراوانی یاد بگیرند ولی لزومی ندارد بر مد «ولا الضالین» تکرار و تمرین داشته باشند و نمازی که مجتهدی یا عالمی تجویدی، یا قاری مصری یا حجازی می‌خواند از فردی عادی خواسته شود. کسی که می‌خواهد با خداوند حرف بزند چنین نباید اظفار داشته باشد. نشانه‌ی ایمان همان است که در این روایت آمده است و نباید بیش از این بر دیگران سخت گرفت.

ما تابستانی در روستایی به نام بابان بودیم که نزدیک به پنجاه طلبه که قریب اجتهاد، فاضل و عالم بودند در آنجا قرار داشتند. پدر، مادر و برخی از فامیل‌های آن طلاب نیز در آنجا حضور داشتند. آنان به مسجدی می‌آمدند که ما در آنجا نماز می‌خواندیم. پدران طلاب می‌گفتند ما پشت سر بچه‌های خود نماز نمی‌خوانیم. به آنان گفتم: چرا پشت سر فرزندان خود نماز نمی‌گذارید؛ آنان هم مؤمن هستند و هم عادل؟ پدرانشان می‌گفتند ما به گفته‌ی خود آنان عمل می‌کنیم. آنان می‌گویند: در قم غیر از آقای حایری کسی عادل نیست و ما غیر از آقای حایری پشت سر هیچ کس نماز نمی‌خوانیم. اینان نیز غیر از آقای حایری هستند و ما به گفته‌ی خود آنان پشت سر ایشان نماز نمی‌گذاریم. اگر پشت سر کسی غیر از آقای حایری نمی‌شود نماز خواند به امامت آنان هم نمی‌شود نماز خواند. خداوند مرحوم آقا مرتضی حایری را رحمت کند. ایشان از اولیای خدا و از اعظم شیعه بودند. در حالی از دنیا رفتند که حرمت فراوانی داشتند و مردم هم حرمت ایشان را پاس می‌داشتند. مرحوم آقا مرتضی کسی بود که اگر از پدر خود بالاتر نبود پایین‌تر و کم‌تر از

ایشان نیز نبود. آقا زاده‌هایی که در قم هستند به صورت غالب در حد پدرانشان نمی‌رسند ولی آقا مرتضی این‌گونه نبود؛ زندگی بسیار ساده‌ای داشتند، فردی معطر بودند و به صورت آزاد هر طور که می‌خواستند زندگی می‌کردند و بر خود و دیگران سخت نمی‌گرفتند اما پدران طلابی که ذکر آنان گذشت به امامت پسران خود نماز نمی‌گزاردند.

حضرت در این روایت به معرفی مؤمن می‌پردازند و نشانه‌ی ایمان را ذکر می‌کنند. نگرانی از کار بد و خوش حالی از کردار نیکو دلیل بر ایمان است و چنین کسی است که به خدای متعال، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به حساب و کتاب اعتقاد دارد. او از خداوند هم خوف دارد و هم رجا، هم حیا و بیم دارد و هم امید. متأسفانه گاهی همسر و فرزند به مرد و گاه مرد به همسر و فرزند خود سخت می‌گیرد و گاهی نیز اهل مسجد نسبت به هم‌دیگر این‌گونه‌اند. گاه به عالمان دینی سخت گرفته می‌شود و گاه هم عالمی بر مردم؛ به‌گونه‌ای که نمازی در حد مجتهدان و تجویدیان از مردم عادی می‌خواهد. آیا دیگران می‌توانند به عالمی بگویند: اگر به کارگاه ما بیایی، باید چنان دقیق تیشه بزنی که من با سی سال تجربه این کار را می‌کنم؟ دین اسلام دین یُسْر و آسانی است و نشانه‌ی ایمان را همین می‌داند که وقتی فردی کار بدی انجام داد نگران شود و چون کار خوبی به عمل آورد؛ اگرچه کوچک باشد، خوشحال گردد. اگر از پیرمرد یا بیماری دستگیری نماید و او را از خیابان رد کند، نفسی می‌کشد و از این کار خوش حال می‌شود، وی مؤمن است. این فرموده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و ما نباید سخت بگیریم و برای ایمان آن‌قدر شرایط قرار دهیم که کسی آن را ساده نخواند و آن‌چه را که برای اولیای آسمانی یا حضرات

معصومین علیهم السلام یا خداوند می‌گوییم برای مؤمنان عادی هم بگوییم. باید دانست «مؤمن» یکی از اسمای الهی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام مظهر تام و اتم این اسم الهی هستند اما ظهور اطلاق و تنزیلی این اسم را دارا می‌باشند و مؤمن ذاتی ویژه‌ی خداست و حتی حضرات چهارده معصوم علیهم السلام مؤمنی که بر خداوند اطلاق می‌گردد به معنای ذاتی آن را دارا نیستند. مؤمن درجات دارد و در مواجهه با مردم نباید سقف ایمان را که ویژه‌ی حق تعالی است در نظر آورد. باید دانست طبیعت آگاه و نیز خداوند بر مردمان سخت‌گیر سخت می‌گیرد و در روز قیامت به آنان گفته می‌شود پرونده‌ی خود را بخوانید و چون شما به همه سخت می‌گرفتید و به کسی رحم نمی‌آوردید، امروز بر شما سخت گرفته می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با همین مردم زندگی می‌کرد. هیچ‌گاه بر مؤذن خویش برای درست کردن قرائت «لا اله الا الله» سخت نمی‌گرفتند و عصبانی نمی‌شدند؛ چرا که تلفظ وی بیش از این نبوده است. نباید بندگان خدا را اذیت کرد. در خانه و زندگی و به زن و بچه و رفیقان نیز نباید سخت گرفت و باید با مرحمت به صبر سفارش نمود و سعی کرد با یُسْر، آسانی و صفا با مردم برخورد داشت.

متأسفانه، از مشکلات حاد جامعه، جوانان فراری و دختر و پسرهای خیابانی هستند؛ چرا که در خانه به چنین جوانانی سخت گرفته می‌شود. به جوانی که به پارک می‌رود، تذکر داده می‌شود این‌جا نایست و مزاحم مردم نشو، در خانه نیز بر او سخت گرفته می‌شود که چرا کار ندارد. گاه پدر و مادر فرزندی که هرز می‌گردد او را دیگر فرزند خود نمی‌دانند، این در حالی است که باید به همه حرمت و احترام گذاشت. حتی اگر فرزندی

ظلم نیز کرده باشد لازم است به وی حرمت گذاشت، بر او آسان گرفت و با آرامی با او برخورد نمود. پدر باید به گونه‌ای با فرزند خویش برخورد نماید که اگر بچه گناهی کرد وی نخست گناه خود را با او در میان بگذارد. برخورد مهربانانه و از سر مرحمت و صفا هیچ گاه نباید فراموش شود. بله، مؤمن کسی است که از کار بد خود ناراحت و از کار خوب خود خوش حال شود. الحمد لله بیش تر مردم ما مؤمن و وارسته‌اند و خداوند بر درجات ایمان آنان بیفزاید.

حسادت و طمع

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي عن أبان بن عثمان، عن العلاء بن سيابة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما هبط نوح عليه السلام من السفينة أتاه إبليس فقال له: ما في الأرض رجل أعظم منِّي عليّ منك، دعوت الله على هؤلاء الفساق فأرحمتني منهم، ألا أعلمك خصلتين: إيتاك والحسد، فهو الذي عمل بي ما عمل، وإيتاك والحرص فهو الذي عمل بآدم ما عمل»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: هنگامی که حضرت نوح عليه السلام از کشتی پیاده شد، ابلیس به حضور ایشان آمد و به وی عرض داشت: بر روی زمین کسی به اندازه‌ی شما بر من منت ندارد؛ زیرا به خداوند از این فاسقان نفرین نمودی و مرا از آنان شادمان نمودی. در برابر، من نیز تو را به دو خصلت آموزش می‌دهم: یکی آن‌که بر تو باد به دوری از حسادت که با من کرد آنچه کرد و بر تو باد دوری از حرص که با آدم کرد آنچه کرد.

بیان: حدیث پیشین را آقا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و این را جناب شیطان گفته است.

وقتی طوفان متلاطم نوح فروکش کرد و همه‌ی مردم جز اندکی به نفرین حضرت نوح عليه السلام نابود شدند، حضرت نوح از کشتی خود پایین

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۵۰.

آمد؛ در حالی که هیچ کسی از کافران باقی نمانده بود و همه در آن طوفان به هلاکت رسیده بودند. در این هنگام، ابلیس که رئیس شیاطین است به حضور حضرت نوح علیه السلام آمد و به وی گفت: شما زحمت مرا کم کردی، خیلی خوب کاری کردی، هیچ کس به قدر تو ای نوح پیامبر بر گردن من منت نگذاشته و لطف و کرم نکرده است. تو مردم را نفرین کردی، همه نابود شدند و من نیز راحت و شادمان شدم. من باید یکی یکی آنان را در گمراهی نگاه می‌داشتم و به آنان محبت می‌کردم تا بی‌ایمان از دنیا روند ولی تو به حمد الهی همه را به آب دادی و مرا راحت کردی، منت بر گردن من گذاشتی، به من لطف کردی، از این رو می‌خواهم به تو لطفی نمایم. باید دانست لسان نوح در نفرین خود از لسان شیطان شدیدتر است. حضرت نوح علیه السلام در نفرین خود می‌فرماید: «لا تدع من الکافرین دیارا» و ابلیس آنان را از فساق می‌خواند و نه از کافران. ما از کلمات و الفاظی که پیامبران در سخنان خود به کار می‌برند به مقامات آنان می‌توانیم دست بیابیم. حضرت نوح علیه السلام بر مردم خود سخت گرفت و از آنان به کافران یاد نمود. شیطان در برابر این خواسته‌ی پیامبر الهی که آن را منتی بر خود می‌داند گفت: تو به من لطف کردی و من می‌خواهم به تو لطفی نمایم. باید دانست ابلیس در این گفته‌ی خود که می‌خواهم به تو لطفی نمایم، راستی و صداقت داشت. ابلیس صراحت لهجه دارد و نفاقی در او نیست. هم‌چنین جرأت فراوانی دارد؛ به‌گونه‌ای که در برابر خداوند می‌ایستد. شیطان موجودی عظیم و بزرگ است. ما تا شیطان را شناسیم نمی‌توانیم خدا را بشناسیم و اگر شیطان را شناسیم نمی‌توانیم ایمان داشته باشیم. متأسفانه ما دشمنی چون ابلیس را ضعیف می‌گیریم. به قول آقا محمد

خان قاجار: هر وقت دشمن را دست کم گرفتیم شکست خوردیم. ما شیطان را دست کم می گیریم، از این رو در کارهای خود ناتوانیم و در برابر شیطان تاب مقاومت نداریم. چنین شیطانی می خواهد پندی را به عنوان لطف به حضرت نوح علیه السلام عرضه دارد. وی می گوید آمده ام تا به تو دو درس دهم: یکی آن که مواظب باش حسد در جانت نیفتد؛ چرا که من از حسادت بودم که بدبخت و بیچاره شدم. من به آدم حسادت کردم که از درگاه الهی رانده شدم. و دو دیگر این که از حرص و زیاده خواهی بپرهیز. دلیل من آن است که دیدی حرص بر سر آدم چه آورد؟ شیطان با صراحت تمام با نوح سخن می گوید و درست هم می گوید و برای وی دلیل نیز می آورد. حرص و حسد برای دو فرد بزرگ؛ یعنی شیطان و حضرت آدم علیه السلام مشکلات فراوانی ایجاد کرد. حضرت آدم پدر انبیا و ابوالبشر است و ابلیس نیز رئیس شیاطین است.

به طور خلاصه، این روایت چند نکته را خاطر نشان می فرماید: یکی آن که نوح نفرین کرد و بر امت خود سخت گرفت. نباید در زندگی به یک دیگر سخت گرفت و نباید به محض این که اتفاقی افتاد و مشکلی پیش آمد هر چند هزار سال طول بکشد ناراحت شد و نفرین کرد که در برابر عمر ابدی آخرت چیزی نیست. اگر از کسی دل آزرده می شوید نباید زود او را نفرین کنید، زیرا ممکن است عمر او کوتاه شود یا حادثه ای دلخراش برای وی پیش آید. تا جایی که می شود باید نسبت به بدی های دیگران گذشت داشت. وقتی حضرت نوح علیه السلام نفرین کرد، امت خود و حتی زن و فرزند خود را از دست داد و به تنهایی مبتلا گشت. آن حضرت علیه السلام پنجاه سال پس از جریان غرق شدن مردم زنده بود. در این مدت از این که امت

خود را نفرین نموده است نگران، ناراحت و مضطرب شد. خداوند او را پنجاه سال زنده نگاه داشت گویی به وی گفته باشد: نفرین می‌کنی؟! تنهایی بکش تا ببینی نفرین به مردم چه قدر بد است! همه را به آب دادی؟ تو را روی آب گذاشتم تا ببینی با مردم چه کرده‌ای!

این ماجرا برای حضرت یونس علیه السلام نیز اتفاق افتاد. آن حضرت امت خود را پیش از قطعی شدن عذاب ترک نمود و به همین سبب در شکم ماهی زندانی شد. باید دانست خداوند بنده‌های خود را دوست دارد و به آنان عشق می‌ورزد؛ مگر آن‌که کسی بر بدی اصرار داشته باشد! خداوند بنده‌های خود را چه خوب باشند و چه بد دوست دارد ولی خوب‌ها را بیش‌تر و بهتر دوست دارد. باید بندگان خدا را به دید خدا نگریست و بر آن‌ها سخت نگرفت. نکته‌ی دیگری که در این روایت است صراحت لهجه‌ی ابلیس و صداقت اوست. شیطان با صداقت تمام از حضرت نوح علیه السلام تشکر می‌کند و او را به راستی نصیحت می‌نماید. آدمی باید از این ماجراها و از شیطان عبرت بگیرد. فردای قیامت شیطان می‌تواند به انسان بگوید من شما را نصیحت کردم ولی شما گوش ندادید، من به پدر شما آدم و به عموی شما نوح گفتم؛ چرا به آن بی‌اعتنا بودید. من همان‌طور که وسوسه داشتم خیرخواهی نیز داشتم‌ام. خداوند ما را به سلامت و سعادت هدایت کند و راه انسانیت را بر ما آسان نماید.

روایت ۱۸

حقوق فرزند بر پدر و مادر

«حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَلْزِمُ الْوَالِدِينَ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَهُمَا إِذَا كَانَ الْوَلَدُ صَالِحًا مَا يَلْزِمُ الْوَلَدَ لَهُمَا»^(۱).

- رسول خدا ﷺ می فرمایند: بر پدر و مادر در مهربانی و احسان بر فرزند خود و عاق نشدن همان اموری لازم است که بر فرزند ضروری است در صورتی که فرزند آنان صالح و درست کار باشد.

بیان: در قرآن کریم آیه‌ی شریفه‌ی: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ، وَلَا تَنْهَرُهُمَا، وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ بر حسن رابطه با پدر و مادر دلالت دارد و انسان نباید کوچک‌ترین بی‌حرمتی نسبت به آنان داشته باشد، اما آیا این رابطه یک‌سویه است یا متقابل می‌باشد؟ آیا پدر و مادر می‌توانند به فرزند خود توهین نمایند یا حرمت او را پاس ندارند؟ درست است که فرزند ناخلف می‌تواند عاق پدر و مادر خود شود، آیا در صورتی که پدر و مادر حقوق فرزند را رعایت نکنند، می‌شود عاق فرزند شوند؟ در مورد همسر نیز همین گونه است؟ روایت حاضر رابطه‌ی متقابل فرزند و پدر و مادر را بیان می‌دارد و می‌گوید این رابطه دوسویه است و هیچ‌کدام نباید به دیگری نازک‌تر از

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۵۵.



گل بگوید و کم‌ترین بی‌حرمتی داشته باشد. درست است که می‌شود فرزند بدکردار را عاق نمود اما اگر پدر و مادر با فرزندی صالح ناسازگاری داشته باشند؛ فرزندی خوب و مؤمن که سخن و گفته و ادعای وی نیز درست است، چنین فرزندی می‌تواند پدر و مادر را عاق کند؛ یعنی از آنان ناراضی باشد، شکایت داشته باشد و چه بسا آنان را نفرین کند؛ زیرا چنین پدر و مادری در حق فرزند کوتاهی کرده و به خود بیش از فرزند اهمیت داده‌اند و در صورتی که عاق فرزند شوند، به سبب کوتاهی‌هایی که در حق وی داشته‌اند از عمر آنان کاسته می‌گردد.

در صورتی که فرزند تقصیری نداشته باشد و در روندی سالم سخنی درست و منطقی می‌گوید، همان‌طور که پدر و مادر فرزند خود را عاق می‌کنند، فرزند نیز می‌تواند آنان را عاق کند و این حق برای فرزند وجود دارد. پدر و مادر نباید در حق فرزند کوتاهی داشته باشند، به او بی‌احترامی، تندی و جسارت کنند. فرزند حامی پدر و مادر است و فرزندان هستند که از بزرگ‌ترها دست‌گیری دارند. کسی که فرزندان چندانی ندارد، پشتش ضعیف است و آفت و آسیب زیادی به وی وارد می‌شود. پدر و مادر بر فرزندان خود متنی ندارند و نمی‌توانند بگویند ما شما را به دنیا آورده‌ایم و بزرگ کرده‌ایم. مگر این فرزند از شما خواسته است که او را به دنیا آورید؟ البته حرمت پدر و مادر بسیار مهم است ولی این روایت بیان می‌دارد فرزندان نیز حقوقی دارند. پدر و مادر هر دو همان‌طور که حرمت دارند تکلیف نیز دارند و همان‌طور که می‌توانند عاق کنند عاق نیز می‌شوند. پدر و مادر می‌توانند نفرین کنند اما اگر فرزند بد و ناخلف شود مردم پدر و مادر وی را لعن می‌کنند و پدر و مادر عاق می‌شوند. فرزند نیز حقی دارد که بر اساس آن می‌تواند پدر و مادر را نفرین

و حتی عاق کند و بگوید از آنان راضی نیستم. مرد اگر نانی به خانه می‌برد و کار می‌کند، نباید منت آن را بر خانواده داشته باشد و نگوید من از صبح تا شب زحمت می‌کشم و برای شما نان درمی‌آورم؛ زیرا نانی که وی به خانه می‌آورد صدقه سر وی می‌شود و او را از بلایا دور می‌دارد. زن و فرزندی که نان‌خور مرد هستند مایه‌ی پشت‌گرمی وی می‌باشند و بلایا را از او دفع می‌کنند و اگر کسی در دل این معنا را بیابد که من خانواده‌ام را اداره می‌کنم، شرک است. خداوند به خاطر زن و فرزند است که به وی همت، عقل، کار و کاسبی داده است. خدا می‌توانست مرد را عاجز کند؛ همان‌طور که بسیاری یا کار ندارند یا از انجام کار ناتوان می‌باشند. هیچ‌گاه نباید در خانه نسبت به زن و فرزند یا پدر و مادری که نان‌خور آدمی هستند به ذهن انسان آید که من آنان را اداره می‌کنم؛ زیرا آنان هستند که به مرد قوت و قدرت می‌دهند تا او بتواند کار کند و اگر آنان نباشند موتور حرکت انسان برای زندگی شارژ نمی‌گردد و برای همین است که افراد تنها به صورت نوعی افسرده و پژمرده می‌باشند. خداوند به خاطر زن و فرزند است که به مرد خرد زندگی و اندیشه و نیز توان و نیرو می‌دهد که می‌تواند هرچند با زحمت، نان آنان را فراهم کند. ان‌شاء الله خداوند به ما توحیدی دهد که بر اساس آن بتوانیم بر همسر و فرزند خود متنی نگذاریم و همواره بگوییم خدایا، به من تنی سالم بده تا به پدر و مادر و همسر و فرزند خود خدمت کنم و برای آنان زحمت بکشم و به آنان و دیگران کمک نمایم. ان‌شاء الله خداوند به همه‌ی دوستان آقا امیر مؤمنان علیه السلام صفا و نورانیت عطا کند.

روایت ۱۹

خوش رفتاری با پدر و مادر

«حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد ابن الحسن الصفَّار، عن محمد بن عبد الجبَّار، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن الحسن بن علي بن رباط، عن أبي بكر الحضرمي، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: برّوا آباءكم يبرِّكم أبناءكم، وعفّوا عن نساء النَّاس تعفّ نساءكم»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: به پدران خود نیکویی نمایند تا فرزندان شما با شما به نیکی رفتار کنند و از زنان مردم عفاف و پاکدامنی پیشه گیرید تا زنان شما عقیف و پاکدامن گردند.

بیان: روایت حاضر مقایسه‌ی طبیعی میان رفتار دو نسل است و می‌گوید اگر انسان با پدر و مادر خود رفتار خوشی داشته باشد فرزندان او نیز از وی الگو می‌گیرند و با توجه به تصویری ذهنی که از رابطه‌ی پدر و مادر خود با والدین خود دارند به صورت ضعیف‌تر در جهت کمالات با پدر و مادر خود رفتار می‌کنند و به صورت ناخودآگاه به تصویر ذهنی که از شیوه‌ی برخورد پدر و مادر خود با والدین خویش دارند با آنان برخورد می‌کنند. آدمی باید دست‌کم با توجه به انعکاس طبیعی کردار در نسل با پدر و مادر خود برخورد شایسته داشته باشد تا فرزندان نیز با آنان برخورد

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۵۵.



شایسته داشته باشند؛ یعنی اگر کسی با پدر و مادر خود برخورد ناشایستی دارد به صورت قهری برخورد فرزند وی با او ناشایست خواهد بود. فرزند معلول پدر و مادر است و همواره حسن و خوبی آنان کم‌تر از پدر و مادر خواهد بود و این‌طور نیست که فرزند شما به همان خوبی با شما مواجه شود که شما با پدر و مادر خود برخورد داشته‌اید؛ زیرا برخورد او معلول برخورد شماست و از نظر علمی نمی‌تواند در حد شما باشد. پدری که در ظرف بلورین برای پدر خود آب می‌برده است باید انتظار داشته باشد فرزند وی تنها در کاسه‌ای ساده اگر کثیف نباشد برای وی آب آورد.

فراز دیگر روایت این است که اگر می‌خواهید زن‌های خوب، نجیب و عفیفی داشته باشید از زن‌های دیگران رو برگردانید و عفت را پاس دارید. برای این‌که جامعه‌ی زنان سالم، نجیب، مؤمن و عفیف باشد، باید از زن‌های دیگران رو برگردانید. نسبت به زن‌های مردم نظر نامحرمانه، توجه باطل، نیت و فکر آلوده نداشته باشید تا همسر شما نیز سالم بماند. اگر در جامعه‌ای زن‌ها مشکل پیدا می‌کنند، مشکل از مردهاست. چون مردها پاک‌دامن نیستند زن‌ها نیز عفت خود را حفظ نمی‌کنند و جامعه از طهارت و پاکی بیرون می‌آید.

سلامت زن‌ها در خانه نتیجه‌ی برخورد درست و سالم مردها در جامعه است. اگر برخورد مرد با همسر خود بر اساس پاکی نباشد هیچ‌گاه زنی در پاکی، صفا و عفاف نمی‌ماند. نباید گفت زن‌ها پاک و محفوظ هستند و آلوده نمی‌شوند؛ زیرا تا جامعه تطهیر نشود خانه‌ها هم تطهیر نمی‌گردد و اگر می‌خواهیم خانه تطهیر شود باید جامعه تطهیر شود. امام علیه السلام در این روایت مردها را علت پاکی جامعه می‌داند. اگر مردها در

بیرون از خانه توجه ناسالم به زن‌های دیگران داشته باشند، همسر آنان سالم نمی‌ماند. موضوع این فراز مردان هستند و روایت آنان را در طهارت و پاکی زنان اصل قرار می‌دهد.

این روایت شریف دو اثر وضعی و طبیعی برای برخورد با پدر و مادر و زنان را بیان می‌دارد و این قانون که هر عملی عکس‌العملی دارد را با موضوع برخورد با پدر و مادر و با زنان بیان می‌دارد. ان‌شاء الله خداوند ما را عاقبت به خیر کند و صفا، پاکی و نیکی را هرچه بیش‌تر در جامعه گسترش دهد.

روایت ۲۰

سخن حکیمانه و کلام سفیهانه

«حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد ابن الحسن الصقار، عن إبراهيم بن هاشم، عن النوفلي، عن السكوني، عن جعفر ابن محمد، عن أبيه، عن آباءه، عن علي بن أبي طالب قال: قال رسول الله ﷺ: غريبتان فاحتملوهما: كلمة حكم من سفیه فاقبلوها، وكلمة سفه من حكيم فاغفروها»^(۱).

- پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: دو بیگانه را بپذیرید و آن را بر خود هموار سازید: یکی کلمه‌ای حکیمانه که فردی ناآگاه آن را می‌گوید؛ پس آن را بپذیرید، و دو دیگر کلمه‌ای سفیهانه که فردی حکیم به آن سخن می‌گوید، پس از آن درگذرید.

بیان: این روایت توسط چند معصوم علیهم‌السلام سفارش شده است که اهمیت آن را می‌رساند. در این روایت شریف توصیه شده است به دو چیز اهتمام داشته باشید: یکی این که اگر فردی سفیه و کم‌خرد که مورد توجه نیست سخن مهمی را گفت آن را نشنیده نگیرید و به آن سخن نگاه خرد و ناچیز نکنید که آن را از فردی سفیه شنیده‌اید. ممکن است سخن وی رزقی باشد که خداوند آن را از زبان وی نصیب شما کرده است و هر گونه اهمال و سستی ممکن است آن را از شما بگیرد. اگر چنین سخن

۱. الخصال، ص ۳۳.

بزرگی را از دهان فردی ضعیف شنیدید در واقع همانند آن است که خط روی خط دیگری افتاده و به شنونده رسیده است. سخن کودک و بچه نیز گاهی چنین است و نباید از کنار سخنان بزرگی که گاه می‌زنند بی تفاوت گذشت و نسبت به آن دُرّ و گوهر بی توجهی نشان داد. وی ممکن است سخنی گفته باشد که راه حل یکی از مشکلات شما در آن بیان شده باشد بدون آن که خود متوجه باشد و چنین مسایلی را باید به تعبیری از امور رزقی خواند.

هم چنین در صورتی که سخن ناشایستی از دهان بزرگواری شنیدید که فردی حکیم، مؤمن یا فاضل است، باید به آن بی توجهی نشان داد و آن را به روی وی نیاورد و برای بدگویی از وی آن را به این و آن نگویند و بزرگوارانه و کریمانه از آن گذر نمایید. این روایت در باب کلام و سخن عالمی است که اشتباه می‌کند، در باب عمل وی نیز چنین است و اگر عالمی خطایی کرد، نباید خطای وی را به او گوشزد کرد؛ چرا که علم و فرزاندگی وی او را از خطای خود برمی‌گرداند و خود متوجه آن می‌شود و توبه می‌کند. خاصیت علم و معرفت چنین است و نمی‌گذارد عالم در راهی اشتباه به حرکت خود ادامه دهد. انسان باید به این دو امر اهتمام داشته باشد و نسبت به فرزندان دارای تحمل و گذشت بالایی باشد و همواره بزرگواری را پاس دارد، گویی بدی کسی را نمی‌بیند یا نمی‌شنود. با چنین برخوردی طرف مقابل در اندیشه فرو می‌رود و در می‌یابد نباید آن گفته یا کار را تکرار کند. باید تا می‌شود کاستی‌ها و بدی‌های دیگران را نادیده و ناشنیده انگاشت و از آن درگذشت. نباید در کارهای مردم توجه و تجسس داشت و گرنه گاه به لحاظ شرعی مسؤولیت و تکلیف می‌یابد و

باید خطای آنان را تصحیح کند. باید تلاش کرد تا می شود خطا و اشتباه دیگران را ندید و هم خود را به تکلیف و زحمت نینداخت و هم حرمت بندگان خدا را پاس داشت و مظهر «ستار العیوب» بود. خداوند عیب‌ها را نه این‌که از مردم پنهان کند بلکه آن را از خود نیز پنهان می‌کند. ستار بودن خداوند مسأله‌ی عظیمی است که چگونگی آن تبیین نشده و در کتابی نیامده است. ستار بودن خداوند چگونه با علم خداوند به تمامی جزئیات سازگار است؟ اگر خداوند بخواهد چیزی را از خود پنهان کند، آیا باید به آن علم نداشته باشد؟ در این صورت، معنای «ستار العیوب» چیست؟ خداوند خطا و اشتباه مردم را در کجا پنهان می‌کند؟ در خود یا در بندگان؟ خداوند همه چیز را می‌بیند اما عیب‌ها را چگونه پنهان می‌کند تا کسی و حتی خود آن را نبیند؟ این بحث را باید در فلسفه پی‌گیر بود و جای آن در این مختصر نیست. انسان نیز باید یاد بگیرد بدی‌ها دیگران و کاستی‌های همسر، فرزند، خویشان، همسایه و رفیقان را نبیند. کسی که می‌بخشد کار مهمی نکرده است؛ زیرا چیزی که مورد بخشش و گذشت او قرار می‌گیرد در ذهن وی حاضر است ولی آن را نادیده می‌گیرد، مانند کسی که از دیگری طلب‌کار است و طلب خود را نادیده می‌گیرد اما خداوند ستار است. ستار بالاتر از بخشش است و پنهان کردن بدی در جایی است که دیگر دیده نشود. باید ملاحظه‌ی دیگران را داشت. اگر به فرد ناسالمی که در محله‌ی شما زندگی می‌کند اشکال‌نگیری و به او سلام‌نمایی ممکن است با توجه به حرمتی که از سلام شما در خود احساس می‌کند، او نیز ملاحظه‌ی دیگران را بنماید و برای آنان حرمت قایل شود و در حضور آنان بدی ننماید و همین برخورد باعث سلامت او شود ولی وقتی از او

اشکال می‌گیرید و ملاحظه‌ی او را نمی‌کنید، غرور و حریت او را زیر سؤال می‌برید. باید فرهنگ نادیده گرفتن بدی‌ها و ناشنیده گرفتن آن را ترویج نمود. چنین برخوردی برای انسان‌ها حرمت می‌آورد و مردم بیش‌تر ملاحظه‌ی یک‌دیگر را می‌نمایند و حیا در جامعه رشد می‌یابد و گناه کم‌تر می‌شود.

اسلام با آن‌که فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر را دارد، اما این فرهنگ به‌درستی تبیین نشده و مراتب بی‌شمار آن بیان نگردیده و این فریضه‌ی مهم و تخصصی در چهار مرحله‌ی کلی خلاصه گشته است. اسلام درباره‌ی اجرای حدود چنان سخت می‌گیرد و برای آن شرایط فراوانی را قایل است که کم‌تر موردی یافت می‌شود که موضوع حدود اثبات می‌گردد و گاه برخی از گناهان هیچ‌گاه ثابت نمی‌شود. خداوند نمی‌خواهد بندگان خود را زخمی نماید. انسان باید همانند خداوند ستار باشد و نه با چشم و نه با گوش خود چیزی از خطا و اشتباه دیگران را دریابد و به صورت واقعی بتواند چشم‌پوشی داشته باشد.

روایت ۲۱

گروه‌های نصیحت‌پذیر

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن يحيى الطويل البصري عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّمَا يُؤْمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مُؤْمِنٌ فَيَتَعَطَّ، أَوْ جَاهِلٌ فَيَتَعَلَّمُ، وَأَمَّا صَاحِبُ سَوْطٍ وَسَيْفٍ فَلَا»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می‌فرماید: امر به معروف و نیکی و باز داشتن از زشتی و منکر برای دو گروه مؤثر است: یکی مؤمن که پندپذیر است و دیگری ناآگاهی که می‌آموزد و اما کسی که شلاق و شمشیر به دست دارد چنین نیست.

بیان: راهنمایی و ارشاد تنها در دو گروه تأثیر دارد و در غیر آنان نافذ نیست: یکی مؤمنی که خطایی کرده و اشتباهی انجام داده است و چنین شخصی با تذکر، اشتباه خود را در می‌یابد و به آن‌گوش فرا می‌دهد. مؤمن از این‌که خطای وی گفته شود ناراحت نمی‌گردد، بلکه خوش‌حال می‌شود و از راهنمای خود تشکر و قدرانی نیز می‌نماید و از این‌که او را متوجه و ملتفت ساخته ممنون است. مؤمن کسی است که موعظه و سخن حق را می‌پذیرد و آن را انکار نمی‌کند و از آن ناراحت نیز نمی‌شود.

۱. الخصال، ص ۳۵.



مؤمن تذکری که از سر صفا و محبت است را هدیه‌ای برای خود می‌داند. باید دانست به مؤمن جاهل گفته نمی‌شود. مؤمن به احکام و مسایل خود آگاهی دارد اما ممکن است خطا یا مشکلی برای وی پیش آید. حال در امر به معروف و نهی از منکر باید نخست توجه داشت شخصی که مرتکب اشتباهی شده از مؤمنان است یا از ناآگاهان. اما فرد ناآگاه که چیزی را نمی‌داند جاهل است. جهل نیز یا بسیط است یا مرکب. در جهل بسیط، فرد ناآگاه مسأله‌ای را نمی‌داند، اما وقتی به او تذکری داده شود به اشتباه خود پی می‌برد و آن را یاد می‌گیرد ولی جاهل مرکب که مسأله‌ای را نمی‌داند، به نادانی خود آگاه نیست و نمی‌پذیرد اشتباه می‌کند و در خطاست و اگر کسی به او چیزی بگوید وی ناراحت و عصبانی می‌شود. در توصیه و سفارش به افراد باید به این نکات توجه داشت. باید دید فرد خطاکار هم‌چون زمینی هموار است که آب را می‌پذیرد یا مثل شیشه است که آب در آن نفوذی ندارد.

موضوع حدیث یاد شده، آموزش چگونگی ارشاد و موعظه است. باید کلام خود را حفظ نمود و آن را در جایی هزینه کرد که اثر دارد و گرنه گفتن آن برای انسانی که گوش شنوایی ندارد ممکن است ضررآفرین باشد و خود فرد را زخمی نماید.

اما گروه سومی که شنوایی ندارند افراد مستکبر و از خودراضی هستند که کسی را بهتر از خود نمی‌دانند و خود را بر همه کس امیر و برتر می‌بینند. چنین افرادی گوش شنوا ندارند و طبع علمی یا معرفتی آنان از کار افتاده است. انسان باید نصیحت‌پذیر باشد و پند و موعظه‌ی دیگران

به خود را رزق الهی بدانند و شکر آن به این است که از فرد پند ده و موعظه‌گر قدردان باشد و به نصیحت وی عمل نماید؛ به‌گونه‌ای که شخص خیرخواه وی در صورتی که اشتباهی دیگر در وی می‌بیند از او به ترس و واهمه نیفتد و بتواند دوباره او را به خیر راهنمایی و هدایت نماید و مانند کسی نباشد که وقتی به او تذکر داده شد بر روی سر و موی خیس نمی‌توان مسح داشت، گفت: «برو بابا، من داداشم طلبه است». وی به خاطر این که برادرش طلبه است به سخن کسی گوش فرا نمی‌دهد و تکلیف خود را درست به جا نمی‌آورد.

کسانی که استکبار در آنان رخنه نموده است بر دو گروه هستند: برخی از آنان ضعیف بوده و استکبار دارند اما گروهی دیگر از آنان قوی هستند و استکبار دارند. افراد مستکبر هیچ گاه زیر بار حرف دیگری نمی‌روند. فروتنی را باید از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و مالک اشتر فرا گرفت. فردی ناآگاه به مالک اشتر استخوان پرت نمود و به او آب دهان انداخت اما مالک اشتر بدون آن که با وی برخوردی داشته باشد به مسجد رفت و برای او دعا کرد تا خداوند وی را ببخشد.

مالک اشتر کسی است که شیر زهره ندارد به چشم وی نگاه کند اما وقتی به مردم می‌رسد نه از بازوی خود کمک می‌گیرد و نه از نیروی خویش، بلکه از خداوند می‌خواهد تا او را ببخشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با همه‌ی عظمتی که داشتند چنان ساده و هم‌رنگ مردم زندگی می‌نمودند و لباس می‌پوشیدند که وقتی بیگانه‌ای وارد مسجد می‌شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از مردم عادی تشخیص نمی‌دادند.

به حمد الهی زئی ساده‌زیستی که میراث انبیاست هنوز در میان طلاب رایج است و در حوزه‌ها نمی‌توان طلبه‌ای ساده را از کسی که مدارج عالی علمی دارد تشخیص داد و آنان هنوز در بی‌آلایشی خود به سر می‌برند. ان‌شاء الله خداوند به ما فروتنی، علم و صفا عنایت نماید.

روایت ۲۲

مردهای که راحتی می آورد

«حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه عن أبيه، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الناس اثنان: واحد أراح، وآخر استراح، فأما الذي استراح فالمؤمن إذا مات استراح من الدنيا وبلائها، وأما الذي أراح فالكافر إذا مات أراح الشجر والدواب وكثيراً من الناس»^(۱).

- رسول خدا صلى الله عليه وآله می فرماید: مردم بر دو گروه می باشند: گروهی که چون بمیرند مردم را راحت می سازند و گروهی دیگر که خود به آرامش می رسند. اما کسی که به آرامش می رسد مؤمن است که چون بمیرد از دنیا و بلاهای آن به راحتی می رسد، اما کسی که چون بمیرد مردم به راحتی می رسند کافر است که با مردنش درختان و حیوانات و جنبندها و بسیاری از مردم به آرامش می رسند.

بیان: مؤمن وقتی از دنیا رود از بلاهای دنیا و مشکلات آن راحت می شود. تکالیف الهی که مؤمن خود را ملزم به انجام آن می داند بسیار سنگین است. مرحوم خواجه در شرح تجرید گوید: اگر کسی متوجه باشد مکلف و مسؤول است روز قیامت باید پاسخ گوی آن باشد. مسؤول بودن و مسؤولیت پذیری کار سنگینی است و عهده‌ی آدمی زیر فشار آن قد خم

۱. الخصال، ص ۳۸.

می‌کند. آقا امیرمؤمنان علیه السلام به هنگام وارد آمدن ضربت ابن ملجم می‌فرماید: «فزت وربّ الكعبة»؛ یعنی من از این ضربت لذت بردم؛ چرا که از دنیا و بلاهای آن و از مردم نامهربان‌تر از آن راحت شدم. مؤمن کسی است که وقتی از دنیا می‌رود مشکل برزخ و قیامت را ندارد و فرشتگان پرسش‌گر؛ یعنی نکیر و منکر منتظر او نیستند.

اما کافران و افراد شرور و بد وقتی می‌میرند مردم از دست آنان آسوده‌خاطر می‌شوند و از اذیت و آزار آنان ایمنی می‌یابند و زخم غیبت و تهمت بر آنان وارد نمی‌شود. کافر کسی است که استعداد، عقل، هوش، نعمت‌های خدادادی و عمر خود را کفران می‌کند. باید دانست وقتی کسی از دنیا می‌رود انسان باید آزرده‌خاطر را که با وی داشته است کنار بگذارد و آن را فراموش کند و به شکرانه‌ی این‌که هنوز وی زنده است او را حلال کند.

مرگ کافران و افراد شرور برای تمامی پدیده‌ها آسایش و راحتی می‌آورد. این حدیث دلیلی دیگر بر مشاعی بودن نظام آفرینش است. نظریه‌ای که نگارنده آن را در کتاب‌های دیگر خود توضیح داده است. فرد کافر یا شروری که می‌میرد، به درختان نیز خیر می‌رسد.

تنفس چنین فردی محیط زیست معنوی تمامی جنبندگان را آلوده می‌سازد. محیط زیست آلوده، حتی گیاهان را پریشان و پژمرده می‌نماید. اما تنفس مؤمن برای محیط زیست دیگر پدیده‌ها همانند وجود پارک در محلی می‌ماند. فضای سبزی که هوا و محیط را تازه، مصفا و شیرین می‌کند.

در نگاهی دیگر، بیش‌تر افراد ستم‌کار به گیاهان، دریاها و حیوانات با آلوده ساختن محیط زیست لطمه می‌زنند.

دنیا محل گذر است و باید به گونه‌ای زندگی کرد تا دیگران نه تنها از وجود انسان پریشان‌خاطر نگردند، بلکه فقدان او باشد که آنان را متأثر می‌سازد. دنیا به سرعت در حال گذر است و تا آدمی به خود بیاید می‌بیند ازدواج کرده و فرزندان وی رشید شده‌اند. وی به پیری رسیده و به مرگ نزدیک شده و آتش زندگی او در حال فروکش است. وقتی فرد نیکوکاری از دنیا می‌رود بسیاری از کارهای خیر روی زمین می‌ماند. مرگ مؤمن و افراد وظیفه‌شناس این‌گونه است. وقتی آقا امیرمؤمنان علیه السلام به شهادت رسیدند، فقیران بسیاری گرسنه ماندند. جوان‌مرد کسی است که مردم به مرگ او راضی نباشند اگر چه دشمن آنان باشد و این خیلی سخت است. انسان نباید کاری کند که مردم به مرگ وی راضی شوند و بگویند اگر وی نبود ما راحت بودیم. ما باید پیوسته در این اندیشه باشیم که چه کنیم تا مردم به مردن ما راضی نباشند و وقتی از دنیا می‌رویم مردم بگویند خداوند او را بیامرزد، اگر زنده بود کار ما روی زمین نمی‌ماند و از کارها و کردار نیک او یاد کنند. اما مصیبت افراد شرور با مرگ آغاز می‌شود. آنان در برزخ بسیار گرفتار می‌باشند! باید از چنین برزخی به خداوند پناه برد. برزخی که استخوان آدمی را آب می‌کند.

خداوند به ما هر چه بیش‌تر صفا، صمیمیت، عشق، محبت و هم‌دردی با مردم را عطا فرماید.

شرایط بهشت برتر

«حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رحمه الله قال: حدَّثنا مُحَمَّد ابن الحسن الصَّفَّار، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن زرعة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن في الجنة درجة لا ينالها إلا إمام عادل، أو ذورحم ووصول، أو ذو عيال صبور»^(۱).

- پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله می فرمایند: همانا در بهشت مرتبه‌ای است که کسی به آن نمی‌رسد مگر آن‌که امام عادل یا صاحب رحمی باشد یا صاحب رحمی که صله‌ی رحم و رسیدگی به آنان داشته باشد یا صاحب عیالی که برای خانواده‌ی خویش صبور و بردبار باشد.

بیان: در بهشت مقامی است که مخصوص سه گروه از مؤمنان است و کسی غیر از آنان در آن درجه حضور ندارد. یکی از آنان امام، پیشوا، رهبر و فرمانده‌ی عادل به تمام معنای کلمه است. عدالت دو پایه دارد: یکی آگاهی بر مورد عدالت و شناخت عدالت است. عادل باید علم به موارد عدالت داشته باشد. پایه‌ی دوم آن قدرت است و شخصی که عدالت را می‌شناسد باید توان اجرایی آن را داشته باشد و آن را در خارج پیاده نماید. اگر کسی علم به عدالت یا قدرت اجرایی و عملیاتی کردن آن را نداشته باشد و علم خود را با قدرتی که دارد اعمال نکند و قدرت را در

۱. الخصال، ص ۹۳.



دست گیرد، عادل نیست. تعبیر امام عادل تعبیری بلند است. این تعبیر حتی پدر خانواده که مسؤولیت اداره‌ی منزل را بر عهده دارد شامل می‌شود. پدر خانواده در صورتی عادل است که دارای علم زندگی و قدرت اداره‌ی آن باشد و علم و قدرت خود را عملیاتی سازد. عدالت امری سنگین است که هر کسی را توان اجرایی ساختن آن نیست، بر این اساس کم‌تر افرادی می‌توانند در این مقام جای گیرند.

گروه دوم کسی است که به فامیل و بستگان خود وصول و توجه دارد و به آنان خیر می‌رساند و در مشکلات آنان شریک است و برای رفع آن تلاش مشفقانه دارد و به صرف میهمانی و دید و بازدید بسنده نمی‌کند. انسان باید دست خیررسان داشته باشد و به همه محبت و بزرگی نماید و تلاش داشته باشد کام دیگران را شیرین کند تا خداوند نیز کام او را شیرین سازد. دید و بازدید و سرکشی از نزدیکان و نیز از همسایه و آشنایان نباید با عوارض سوئی هم‌چون چشم و هم‌چشمی همراه باشد. گروه سوم کسی است که عائله‌مند است و بر مشکلات، گرفتاری‌ها و هزینه‌های ناشی از آن به‌ویژه در دوره‌ی گرانی و تورم صبر و بردباری دارد. کسی که فرزند و زندگی گسترده دارد نباید به همسر و فرزند خود تندی نماید و با بی‌تابی با آنان برخورد داشته باشد. به‌ویژه برای کسانی که درآمدی اندک دارند و مزدروزانه‌ی آنان کفاف زندگی را نمی‌دهد. روایت حاضر به چنین افرادی توصیه به صبر و بردباری دارد. اگر کسی عیال‌وار است باید صبور باشد و همواره خداوند را شکر نماید و کفران نعمت ننماید و به افراد سرمایه‌دار نگاه نکند؛ زیرا ممکن است آنان با همه‌ی سرمایه‌ای که دارند تنی سالم یا اندیشه‌ای سالم و درست نداشته باشند و

چون تن یا اندیشه‌ای بیمار دارد نمی‌تواند از داشته‌های خود لذت ببرد اما فردی که عیال‌وار است به صورت غالب تن درست است و از زندگی خود لذت می‌برد. ان‌شاء الله خداوند به فقرای ما لطف کند امروز که با مشکلات و درآمد محدود کارگری یا با بیکاری و نداری دست به گریبان هستید، صبر به آنان عنایت نماید.

در جامعه‌ای که در آن افراد بسیاری روی خط فقر یا زیر خط فقر زندگی می‌کنند، افراد سرمایه‌دار که از عهده‌ی زندگی خود بر می‌آیند باید مواظب فقیران باشند وگرنه ممکن است از عوارض سوء آن آسیب ببینند و پی‌آمد بی‌اعتنائی آنان برخی از بلاهای طبیعی شخصی باشد.

آدمی هرچه بر عمرش افزوده شود درآمد بیش‌تری خواهد داشت و به موازات آن با مشکلات بیش‌تری مواجه می‌شود و کم‌تر از درآمدی که دارد لذت می‌برد؛ زیرا دیگر مانند دوران جوانی نمی‌تواند همه چیز بخورد، به راحتی تفریح و گردش رود و قوای بدنی وی به‌ویژه اگر اهل ورزش نباشد به تحلیل می‌رود و شهوت وی نیز سست می‌شود و درآمدی که وی دارد لذتی برای او نمی‌آورد و تنها طمع بر او چیره می‌شود و بر درآمد خود می‌افزاید و تمایلات مرده‌ی وی را زنده می‌گرداند و انسانیت را از او می‌برد و با قدرتی شیطانی همراه می‌گردد و در این دوره کم‌تر می‌تواند با هوس‌های شیطانی و به‌ویژه پول مقابله کند:

هر که از پول بگذرد خندان رود چون که پول جایگه شیطان بود
خداوند به انسان توفیق دهد وزر و وبال زیادی برای خود جمع‌آوری نکند.

درآمد سالم

«حدَّثنا مُحَمَّد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن إسماعيل بن مهران، عن صالح بن سعيد، عن أبان بن تغلب، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من المروءة استصلاح المال»^(۱).

- رسول خدا صلى الله عليه وآله می فرماید: سلامت در مال از بزرگواری و مروّت است.

بیان: اصلاح مال و نیکو کردن آن به دور داشتن مال از شبهه و حرام و به تعبیری دیگر «حلال درمانی» است. مؤمن باید همانند افراد چاق که برای رژیم لاغری آب درمانی می شوند، حلال درمانی داشته باشد. هر عبادت و ریاضتی بدون حلال درمانی جواب نمی دهد و نتیجه ای به دست نمی دهد و سودی ندارد. عبادت و ریاضت بدون حلال درمانی همانند ریختن آب در باک خودرو به جای بنزین است. کسی که حلال درمانی ندارد رسوب پیدا می کند. اصلاح مال یعنی بررسی طریق به دست آوردن مال که آیا شرعی است یا خیر؟ آیا مال خمس و حق امام یا زکات و حق ضعیفان و فقیران در مال وی وجود دارد یا نه؟ وجود مال حرام در زندگی همانند انفجار بمبی در آن خانه است و انسان را به نابودی

۱. الخصال، ص ۱۰.



می‌کشاند و زن و فرزند را فاسد می‌سازد. بسیاری از گرفتاری‌های امروز مردم به خاطر لقمه‌های آلوده است. گرفتاری‌های مالی یا به سبب این است که پول از طریقی شرعی به دست نیامده یا در صورتی که طریق کسب آن شرعی است در جای خود هزینه نمی‌شود یا تنها انباشته و ذخیره می‌شود و در جایی هزینه نمی‌شود. امام صادق (ع) می‌فرماید: خداوند بندگان را به چیزی نمی‌آزماید که بر آنان از هزینه‌کردن پول شدیدتر و سخت‌تر باشد:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ عَمْرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَا بَلََا اللَّهُ الْعِبَادَ بِشَيْءٍ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرْهَمِ»^(۱).

خداوند برای بندگان امتحانی بالاتر از این قرار نداده که آنان پول را به‌درستی و در جای خود و به اندازه هزینه کنند و نه امساک داشته باشند و نه اسراف، و درآمدزایی آنان نیز درست و حلال باشد.

کسی که بده‌کار است باید نخست بدهی خود را بپردازد. روز قیامت، همسر و فرزند اگر از درآمد حرام به آنان داده شده باشد به انسان آویزان می‌شوند و از مرد شکایت و شکوه دارند که چرا وی حق ضعیفان و بینویان و مال حرام را به آنان داده است. اصلاح مال نخستین قدم برای فتح قلعه‌های معنوی است. حلال درمانی قلب و روح آدمی را آماده‌ی شکوفایی می‌سازد و رسوبات نفس که سبب سنگینی انسان و از دست

دادنِ قدرت برشدن و عروج معنوی آدمی می‌گردد را از آن می‌زداید. سنگینی روح و رسوب گرفتن قلب سبب می‌شود حال عبادت و مناجات از انسان گرفته شود. باید دقت کرد حق مردم در زندگی انسان وجود نداشته باشد وگرنه حوادث و اتفاقاتی برای آدمی پیش می‌آید که هیچ‌گاه به عقل وی هم نمی‌رسد از کجا خورده است.

درآوردن و تأمین هزینه‌ی زندگی یک روی سکه و ماجراست و روی دیگر آن هزینه‌ی درست این درآمد است. مورد مصرف درآمد باید درست باشد. خمس و زکات مال باید نخست پرداخت شود. افزون بر این باید از مال به دست آمده انفاق داشت و به فقیران کمک نمود و از آنان دستگیری داشت. وجود فقیران بسیار در جامعه‌ای که رفاه نسبی دارد نشان از این دارد که اموال به دست آمده هزینه‌ی درست و مورد مصرف صحیح ندارد و حتی مقدار خمس و زکاتی که به مجتهدان داده می‌شود نیز به بسیاری از آنان نمی‌رسد. افزون بر این که صدقاتی که مردم می‌دهند اندک است و گرهی از مشکلات فقیران آبرومند باز نمی‌کند. البته گفته می‌شود به تعداد هر هشت نفر یک صندوق صدقه وجود دارد.

اگر در محله‌ای قصاب درست‌کرداری است مؤمنان می‌توانند به وی سفارش کنند در صورتی که فقیری از وی گوشتی خریداری نمود به وی گوشت بیشتر بدهد و پول آن را از یکی از آن مؤمنان بگیرد. در این صورت هم گدایی باب نمی‌شود و گداهای جسارت پیدا نمی‌کنند و هم فقیری آبرومند می‌تواند گوشتی به خانه‌اش برد و برای قصاب نیز دعا کند. جامعه نباید گداپرور باشد و برخی از کسانی که پی‌کار نمی‌روند به سبب

پول‌های رایگانی است که می‌گیرند. پول را باید به‌گونه‌ای هدایت کرد که اشتغال‌زا و درآمدزا باشد و گرنه گدایی و دزدی به صورت حرفه‌ای رایج می‌شود. پول را باید امانتی در دست خود دانست و آن را به افراد اهل و شایسته رسانید. وجوهات شرعی که از همه‌ی اقطار به قم می‌رسد باید فقیری را در این شهر باقی نگذارد. هزینه‌ای که در جای خود نباشد نه تنها در قیامت بلکه در همین دنیا موجب وزر و وبال می‌شود و به خاطر وجود فقیران و هزینه‌های نابه‌جاست که بلائای طبیعی نازل می‌شود. انسان باید به دنبال آن باشد با پولی که دارد چراغی را روشن نماید یا خانه‌ای را آباد سازد یا دلی را شاد کند. خداوند به انسان هوشمندی دهد تا بتواند هم پول را از خود جدا کند و هم آن را به‌درستی مصرف و هزینه نماید تا گرفتاری و فقر را از چهره‌ی جامعه‌بزداید. ان‌شاء الله هم در اندیشه و هم در عمل پیرو اهل بیت علیهم‌السلام باشیم.

روایت ﴿ ۲۵ ﴾

یکسانی کفر و بده‌کاری

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن يوسف بن الحارث، عن عبد الله بن يزيد، عن حياة بن شريح قال: حدَّثنا سالم ابن غيلان، عن درّاج، عن أبي الهيثم، عن أبي سعيد الخدري قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَالذِّينِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْعَدِلُ الذِّينُ بِالْكَفْرِ؟ فَقَالَ ﷺ: نَعَمْ»^(۱).

- رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: به خداوند پناه می‌برم از کفر و بده‌کاری. شخصی پرسید: ای رسول خدا ﷺ، آیا بده‌کاری با کفر برابر است. حضرت ﷺ فرمود: آری.

بیان: کفر و انکار خداوند به صورت کلی و بده‌کاری موضوع این روایت است. کفر با شرک تفاوت دارد: شرک قرار دادن چیزی در کنار خدای تعالی است. ریا نیز از شعبه‌های شرک است ولی کفر انکار و پوشاندن خداوند متعال است.

در این روایت، کفر و بده‌کاری با هم و در یک ردیف آمده است؛ به طوری که این پرسش برای یکی از حاضران پیش می‌آید و وی می‌پرسد: آیا بده‌کار بودن همانند کافر بودن است که شما این دو را کنار هم می‌آورید و حضرت آن را تأیید می‌نمایند. بده‌کار همانند کافر است.

۱. الخصال، ص ۴۴.



خصال

سلامت و سعادت



۱۳۵



این بیان بسیار سنگین است. امروزه بده‌کاری و وام بلایی عام و همه‌گیر شده است. آیا در واقع چنین افراد بده‌کاری همانند کافران و هم‌پایه‌ی آنان هستند؟

باید دید چرا بده‌کار با کافر یکسان است و وجه شباهت آن در چیست؟ اگر در بیان حضرت صلی الله علیه و آله دقت شود به دست می‌آید فرد بده‌کار آزادی عمل خود را از دست می‌دهد و دیگر خود نیست، بلکه بنده‌ی دیگران است؛ همان‌گونه که کافر بنده‌ی غیر خداست. کافر خداوند را نمی‌پذیرد و بندگی او را ندارد. او بنده‌ی نفس و اسیر دنیا و شهوت است. فرد بده‌کار نیز صبح و شب در اندیشه‌ی بده‌کاری خود و فرد طلب‌کار است و این باعث می‌شود شهامت، حریت، بزرگی، ستبری و سلحشوری خود را از دست دهد و چنین انسانی با باختن شخصیت خود، نمی‌تواند خود باشد و همواره در فکر دیگری است و این امر باعث می‌شود افسردگی، پیری، غصه، پریشانی و پشیمانی دامن‌گیر وی شود. بده‌کاری بنده‌ی غیر خدا بودن است. آزاد از غیر خدا نبودن، انسان را به بردگی دیگران می‌کشاند و این امر با کفر برابری دارد.

باید توجه داشت این دین و بده‌کاری است که هم‌پایه‌ی کفر است و نه ربا و نزول که آن در پایه‌ی جنگ با خداوند است و از انکار خداوند بالاتر است. تفاوت کفر و بده‌کاری تنها در این است که کفر نخست و مقدم بر دین آمده است و تفاوت دیگری ندارد؛ به‌گونه‌ای که وقتی یکی از اصحاب در این زمینه تردید دارد، حضرت صلی الله علیه و آله با بیانی محکم می‌فرماید این دو با هم برابر است و دین و کفر عوارض سوء و بدبختی‌هایی یکسان را بر آدمی فرو می‌آورد.

باید دانست بسیاری از قرض‌ها و بده‌کاری‌ها از زیاده‌خواهی، عافیت‌طلبی، پر مدعا بودن، تفاخر و خودنمایی است. همه می‌خواهند همتای دیگران باشند و هیچ‌کس در زندگی، خود نیست و همه می‌خواهند همانند دیگران باشند. باید سطح توقعات را متعادل ساخت. رسانه‌های گروهی و تلویزیونی نیز در مسابقه‌ی تجمل‌طلبی شریک جرم است. آنان با نمایش فیلم‌هایی که صحنه‌های آن و لباس‌ها و وسایل به کار گرفته شده در فیلم از تجملات آکنده است اشتهای جامعه را بالا می‌برد. گاه دیده می‌شود هنرپیشه در یک ساعت فیلم که گذشت زمان چندانی را بازگو نمی‌کند، ده نوع لباس می‌پوشد. پیش‌تر، زن‌ها برای عروسی چند نوع لباس می‌پوشیدند و امروزه گفته می‌شود مردها برای هر مجلس عروسی مدل لباسی متفاوت می‌پوشند. حس زیاده‌خواهی و تنوع‌طلبی و این‌که همه می‌خواهند همه چیز را داشته باشند جامعه را فرا گرفته و آن را به سوی ماده‌طلبی سوق داده و معنویت را کم‌رنگ نموده است. در چنین فضایی که با تورم و گرانی همراه است چیزی که مردم به آن تن می‌دهند گرفتن وام و بده‌کاری است. قرض‌های فراوان و این‌که هر خانواده‌ای ناچار است به مراکز و مؤسسات مالی مختلف اقساط گوناگونی را بپردازد، مکافات و سختی‌های بسیاری برای مردم به وجود می‌آورد و آنان ناچار می‌شوند برای تأمین هزینه‌هایی که دارند انواع بردگی‌ها و بندگی‌ها را بپذیرند و همواره غم و غصه‌ی بردگی را بر خود هموار سازند.

انسان در راه سیر و سلوک و نیز در زندگی باید خود را پیدا کند و خود باشد و نمایش‌گر کارهای تقلیدی دیگران نباشد. انسان باید به نانی بسازد و شکر آن را به‌جا آورد که این نان را بدون قرض و بده‌کاری به دست آورده

و بده‌کار کسی نیست. چنین کسی می‌تواند سرافرازانه سر بالا بگیرد و خود را به صورت واقعی و حقیقی پیدا کند و خود باشد؛ برخلاف فرد بده‌کار که نمی‌تواند از غیر خود آزاد باشد. غم، غصه، پریشانی، اعصاب ضعیف، نگرانی، بدخلقی، عصبانیت و تندى در خانه و در محل کار برای فرد بده‌کار حتمی است و در نتیجه بده‌کار نمی‌تواند شاد زندگی نماید.

کسی که با زیاده خواهی زندگی می‌کند بدون آن‌که قدرت تأمین هزینه‌های خود را داشته باشد روزی که چیزی می‌خرد و به خانه می‌آورد برای او نمی‌ماند و غروب بازپس دادن بدهی و وام، شبی تیره را برای او به دنبال دارد. پریشانی بسیاری از مردم در عصر صنعت و فناوری از بده‌کاری و وام است و قرض از علل مهم افسردگی آنان است. آیا بانک‌ها با همه‌ی نویدی که در تبلیغات خود برای زندگی راحت‌تر و بهتر به مشتریان خود می‌دهند توانسته‌اند شادی را به زندگی آنان وارد کنند و آیا مردم خاطره‌ی خوشی از آن دارند یا این غم و غصه است که ارمغان وام‌های بانکی است. بده‌کاری آبرو، حرمت و اعتبار فرد را در معرض خطر قرار می‌دهد. بسیاری از کاسب‌ها اعتبار خود را از دست داده‌اند و کسی به داشته‌های مالی دیگری نگاه نمی‌کند؛ چرا که آن را فراهم شده‌ی قرض و بده‌کاری می‌داند. بده‌کاری در عصر ما همان غم، مصیبت و بلا و گرفتاری است و مرد آن است که گرفتار نباشد. در زندگی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است که وقتی قصاب به آن حضرت عرض کرد بیا گوشت ببر و حضرت فرمود پولی در دستم نیست، قصاب گفت به شما مهلت می‌دهم، حضرت فرمود: به جای آن‌که از شما مهلت بگیرم از دلم مهلت می‌خواهم و به آن می‌گویم صبر کن تا پول پیدا کنم. ما چنین دین و چنین

بزرگانی داریم ولی امروز از مصیبت‌های مردم جامعه‌ی ما زندان‌هایی است که با افراد بده‌کار پر شده است. افرادی که به سبب مشکلات مالی در زندان به سر می‌برند. کسی که طلب‌کاری ندارد آزاد زندگی می‌کند. مرگ و زندگی برای چنین کسی یکسان است و اگر وصیتی نیز نداشته باشد بده‌کار کسی نمی‌ماند. می‌توان با ساده‌زیستی و پایین آوردن سطح توقعات خود و به بیان حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فقط از دل خود مهلت خواست و به چنین گرفتاری‌های بزرگی دچار نشد. ان شاء الله بتوانیم خود را به سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که بده‌کاری را سخت و نگران‌کننده معرفی می‌کند متخلق کنیم و به آن عمل نماییم و خود را به قرض و بده‌کاری آلوده ننماییم. هیچ‌گاه نیز در قرض گرفتن دامنگیر ربا نگردیم که بسیار خطرناک‌تر از بده‌کاری خانمان‌سوز است، بلکه اعلان جنگ با خداوند متعال است که باید در این مورد در جای خود سخن گفت.

روایت ﴿ ۲۶ ﴾

به داشته‌های مردم چشم مدوز

«حدَّثنا مُحَمَّد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن يحيى العطار، عن مُحَمَّد بن أحمد، عن أبي سعيد الآدمي، عن إبراهيم بن داود اليعقوبي، عن أخيه سليمان بن داود باسناده رفعه قال: قال رجل للنبي ﷺ: يا رسول الله، علّمني شيئاً إذا أنا فعلته أحبّني الله من السماء، وأحبّني النَّاس من الأرض، فقال له: ارغب فيما عند الله عزّ وجلّ يحبّك الله، وازهد فيما عند النَّاس يحبّك النَّاس»^(۱).

- فردی به پیامبر اکرم ﷺ عرض داشت: ای رسول خدا ﷺ مرا چیزی بیاموز که چون آن را انجام دهم خداوند در آسمان‌ها و مردم در زمین مرا دوست دارند. حضرت ﷺ به او فرمود: در آنچه نزد خداوند است اشتیاق داشته باش تا خداوند تو را دوست بدارد و از آنچه در نزد مردم است روی‌گردانی داشته باش تا مردم نیز تو را دوست داشته باشند.

بیان: با توجه به درخواستی که در این روایت است به دست می‌آید فردی که تقاضای موعظه داشته عاقل و خردمند بوده است. روایت حاضر کلام بسیار بلندی است. مؤمن یاد شده به پیامبر اکرم ﷺ عرض می‌دارد چیزی به من بیاموز که چون به آن عمل کنم هم خدا مرا دوست داشته باشد و هم مردم. وی هم خدا را می‌دیده و هم مردم را و چنین

۱. الخصال، ص ۶۱.



نبوده است که فقط از خداوند سخن گوید و به مردم اهمی نداشتند باشد؛ چرا که باید به مردم توجه داشت و آنان را مصداق «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» بداند.

کسی که مردم را نادیده می‌گیرد، در واقع به خداوند کم توجهی کرده است. کسی که به مردم حرمت نمی‌گذارد، به‌طور قطع نمی‌تواند به خداوند هم حرمت گذارد. در این درخواست نیز آمده است چیزی به من فرا دهید که اگر آن را انجام بدهم هم خداوند در آسمان مرا دوست داشته باشد و هم مردم روی زمین.

حضرت علیه السلام در پاسخ وی می‌فرماید: به آن‌چه در نزد خداوند است رغبت داشته باش تا خداوند تو را دوست داشته باشد. آن‌چه مربوط به خداوند است احکام و آموزه‌های دینی است که نمازهای یومیه و تعقیبات از مهم‌ترین آن است. رغبت به این امور باعث می‌شود خداوند تو را دوست داشته باشد. بنابراین اگر کسی می‌خواهد خداوند وی را دوست بدارد باید از خداوند غافل نباشد. صلوات و تسبیحات اربعه و نیز استغفار از بهترین ذکرهایی است که آدمی را به یاد خداوند می‌اندازد. توجه به خداوند موجب حب و دوستی می‌شود.

اما فراز دوم پاسخ این است که به مردم طمع و چشم‌داشتی نداشته باش تا همه تو را دوست دارند. به مردم طمع نداشته باش و بپذیر که هر کس هرچه دارد برای خود اوست؛ خواه کم باشد یا فراوان. طمع را نسبت به داشته‌های مردم از خود دور کن، تا همه شما را دوست بدارند. پیش از این می‌گفتند: «نوکر مجانی تاج سر ارباب است». اگر انسان نسبت به دین یا دنیا به هیچ کس طمعی نداشته باشد، همه او را دوست خواهند داشت.

در قرآن کریم به لسان پیامبران الهی با تعابیر مختلف آمده است: ﴿فَمَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ، إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾^(۱)؛ من از مردم چیزی نمی‌خواهم. البته این به این معنا نیست که از خداوند طلب می‌کنم؛ بلکه به این معناست که از مردم چیزی نمی‌خواهم و اگر اجری باشد از ناحیه‌ی خداوند است که آن نیز با خداست و من آن را نیز نمی‌طلبم.

اگر آدمی طمع را از مردم بردارد بسیاری از کارهای وی سامان می‌گیرد. انسان باید بپذیرد داشته‌های هر کسی برای خود اوست. هر انسانی این‌گونه است که وقتی می‌بیند به پول یا جیب یا دست یا اندوخته‌ی وی چشم دوخته‌ای و به او طمع داری نمی‌تواند تو را دوست داشته باشد. او چنین شخصی را فردی منفعت طلب، فرصت طلب و مزاحم خود می‌بیند که می‌خواهد مال او را بریاید و چنین شخصی طبیعی است که دوست داشتنی نخواهد بود. محبت با صفا و علاقه‌ای خاص و بدون چشم‌داشت است که شکل می‌گیرد.

نفی طمع موارد بسیاری دارد. اگر کسی زیر باران است و یکی چتر به دست می‌رود نباید زود خود را زیر چتر او جا دهد؛ زیرا او چتر را برای خود گرفته است و شاید با خشنودی تام نباشد که وی را می‌پذیرد. اگر صاحب چتر او را دعوت کند سخن دیگری است؛ زیرا او می‌خواهد به کسی خیری برساند؛ به‌ویژه آن‌که در روایت است اگر کسی به دیگری محبت کند و طرف مقابل آن را رد کند چارپایی است. پس زدن احسان و رد احسان از نادانی است و باید چیزی را که با صداقت احسان می‌کنند پذیرفت و در صورتی که به آن نیازی ندارد آن را به دیگری بدهد ولی این مسأله به این معنا نیست که باید به آن طمع داشت. باید به مردم حرمت

گذاشت و آنان را نباید محل کاسبی دانست؛ چرا کہ در این صورت حرمت انسان شکسته می‌شود و بہ قول معروف: مسجدی کہ دکان شد ویرانه‌اش کنید، زیرا در این صورت دار العبادہ نیست، بلکہ مغازہ‌ای است. طمع در تمامی موارد نکوہیدہ است. این روایت، طمع بہ مردم را بیان می‌کند و ما در بحث عرفان گفتہ‌ایم کہ سیر و سلوک معنوی سہ رکن بنیادین دارد. سہ رکنی کہ رعایت آن بسیار سنگین است و ظرافت‌های فراوانی در آن است. اگر کسی بخواہد بہ اوج کمال بر شود لازم است این سہ رکن را داشتہ باشد. سہ رکن یاد شدہ عبارت است از: نفی طمع از خود، نفی طمع از مردم و نفی طمع از خداوند.

انسان باید ہم بہ خود طمع نداشتہ باشد و ہم بہ خداوند. انسان باید بہ جایی رسد کہ بہ خداوند بتواند بہ صورت صادقانہ بگوید: خدایا، ما رفیق توایم، مخلص تو هستیم بدون آن کہ طمعی داشتہ باشیم و چیزی بخواہیم. رزقی را کہ می‌دهی مانند دیگر موجودات استفادہ می‌کنیم، اگر ہم می‌خواہی ندهی نده ولی باز ہم ما در رفاقت خود وفا داریم. چنین مقامی خیلی سنگین است.

دو مرتبہ‌ی یاد شدہ در این روایت نیامدہ است. باید نہ طمع بہ خود داشت و نہ طمع بہ خداوند. آیا می‌شود کسی نماز بخواند و بہشت نخواہد و بہ بیان مولا علی علیہ السلام: «ما عبدتك طمعاً في جنتك، ولا خوفاً من نارك، ولكن وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك»^(۱)؛ تو را بہ طمع بہشت و بہ ترس از آتش جہنم پرستش نمی‌کنم، بلکہ تو را می‌پرستم چون تو را شایستہ‌ی عبادت می‌دانم. در روایت است:

«حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا

۱. ابن أبي جمهور أحسابی، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۰۴.

أبوحنص عمر بن یوسف بن سلیمان بن الریان قال: حدّثنا القاسم بن إبراهیم الرقی قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن مهدي الرقی قال: حدّثنا عبد الرزّاق، عن معمر، عن الزهري، عن أنس قال قال رسول الله ﷺ: بکی شعيب ؑ من حبّ الله عزّ وجلّ حتّى عمی، فردّ الله عزّ وجلّ علیه بصره، ثمّ بکی حتّى عمی، فردّ الله علیه بصره، ثمّ بکی حتّى عمی فردّ الله علیه بصره، فلما كانت الرابعة أوحى الله إليه: يا شعيب، إلى متى يكون هذا أبداً منك، إن يكن هذا خوفاً من التّار فقد أجزتک، وإن يكن شوقاً إلى الجنّة فقد أبحتک، قال: إلهي وسيدي، أنت تعلم إنّي ما بکيت خوفاً من نارک ولا شوقاً إلى جنّتک، ولكن عقد حبّک علی قلبي، فلست أصبر أو أراک، فأوحى الله جلّ جلاله إليه: أمّا إذا كان هذا هكذا فمن أجل هذا سأخدمک کلیمی موسى بن عمران»^(۱).

- رسول خدا ﷺ می فرماید: شعيب ؑ از دوستی خداوند چنان گریست تا این که نابینا شد، پس خداوند بینایی را به او بازگرداند، دوباره شعيب چنان گریست تا نابینا شد و خداوند دوباره بینایی را به او بازگرداند، و برای چهار بار چنین شد و در مرتبه‌ی چهارم که خداوند بینایی را به او بازگرداند به وی وحی فرمود: ای شعيب، تا کی چنین بی‌تابی می‌کنی؟ اگر گریه‌های تو به خاطر ترس از آتش جهنم است بدان که تو را از آن رهایی می‌بخشم و اگر برای رسیدن به بهشت است، بهشت را به تو بخشیدم. شعيب عرض داشت: همانا تو می‌دانی که من نه برای ترس از آتش توست که می‌گیرم و نه برای طمع در بهشت تو، بلکه قلبم به عشق و محبت تو گره خورده است و پیوسته می‌گیرم و بردباری ندارم یا آن‌که به دیدار تو برسم و مرا دست‌گیری نمایی. پس خداوند به وی وحی

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

فرستاد: چنانچه اینگونه است پس به پاداش آن، همسخن و همکلام خود؛ موسی را به خدمت تو در می آورم.

البته باید توجه داشت که عبادت شعیب از سر محبت بوده است و عبادت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام عبادتی وجودی است و میان این دو مرتبه فاصله‌ای بسیار فراوان است. درک بیان حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و دقتی که در کلام آن بزرگوار است بسیار سنگین است و ما آن را در دروس فلسفه‌ی خود توضیح داده‌ایم. به هر روی، مرتبه‌ی نخست کمال، پس از اشتیاق به آن چه در نزد خداوند است این است که باید از مردم نفی طمع داشت. اگر می‌خواهی مردم تو را دوست داشته باشند به آنان طمع نکن. البته، خواهان دوستی مردم بودن نوعی از طمع است که باید آن را نیز نفی نمود؛ هرچند این تعبیر به معنای نداشتن اهتمام به مردم و نادیده گرفتن آنان نیست.

ان شاء الله خداوند به انسان صفایی دهد که دست‌کم به غیر خداوند چشم ندوزد و اگر توانست حتی به خداوند نیز چشم‌داشتی نداشته باشد. مؤمن باید آزاد باشد و بداند هر کس هرچه دارد برای خود اوست و نباید طلبی در کار باشد. البته این بیان به معنای ردّ احسان نیست اما رد احسان به معنای طمع داشتن به مال مردم نیست.

خردورزی و دانش اندوزی

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس قال: حدَّثني محمد بن أحمد، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن سيف، عن أخيه الحسين، عن أبيه سيف بن عميرة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن أعلم الناس، قال: من جمع علم الناس إلى علمه»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید از امام امیرمؤمنان عليه السلام پرسیدند: داناترین مردم چه کسی است؟ حضرت فرمودند: کسی که دانش و آگاهی مردم را بر دانش خود بیفزاید.

بیان: داشتن گوش شنوا و قدرت پذیرایی و استقبال از سخنان نیکو سبب رشد و قدرت خردورزی می شود. کسی که تکبر و غرور را کنار می گذارد و خود را به صورت غیر واقعی عالم نمی نمایاند به سخن دیگران گوش فرا می دهد. باید به سخن دیگران فارغ از گوینده ی آن توجه داشت و چه بسا سخن حکیمانه و پند و راهنمایی، که از زبان کودک یا فردی کم سواد شنیده می شود. فهمیده و عاقل کسی است که همواره علم خود را به معلومات دیگران پیوند دهد. چنین شخصی تکبر ذهنی یا عقلی در دل ندارد و کسی که خود را از دانش و تجربه ی دیگران بی نیاز می داند روحی فاسد دارد.

۱. الخصال، ص ۵.

کسی از عالمی سؤالی داشت، او در پاسخ گفت: نمی‌دانم، سؤال کننده گفت: شما عالم این مملکت هستید چه‌طور می‌توانید بگویید نمی‌دانم؟ گفت: همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر زاده نشده‌اند. چگونه ممکن است کسی همه چیز را بداند که اگر چنین باشد بقیه‌ی عمر وی تکراری است. حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «من علمنی حرفاً فقد صیرّنی عبداً»؛ اگر کسی بتواند یک حرف به من یاد دهد مرا به بندگی خود گرفته است و من بنده‌ی او می‌شوم.

متأسفانه گاهی بت‌های کاذبی مثل سن و هم‌چنین علم بیش‌تر باعث می‌شود انسان گوش شنوا نداشته باشد، در حالی که انسان هنگامی علم مردم را به علم خود متصل می‌کند به دریایی تبدیل می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره به سخن مردم گوش فرا می‌دادند به‌گونه‌ای که دشمنان به آن حضرت صلی الله علیه و آله «أُذُن» می‌گفتند. این بیان درباره‌ی امام صادق علیه السلام نیز آمده است که آن حضرت به سخن مردم گوش می‌داد به‌طوری که دشمنان فکر می‌کردند آن حضرت تسلیم شده است. ابن ابی العوجاء گوید: من داد سخن می‌دادم و آن حضرت سر خود را پایین می‌انداخت و به حرف‌های من گوش فرا می‌دادند؛ به‌گونه‌ای که من گمان می‌کردم آن حضرت سخنی برای گفتن ندارند و محکوم شده‌اند اما پس از این‌که سخنان من پایان می‌یافت، ایشان سر بلند می‌کردند و پاسخ تمامی ادعاهای مرا می‌دادند. در روایت است گاهی ابن ابی العوجاء در حالی که عقب عقب می‌رفت از مسجد خارج می‌شد؛ یعنی چنان شیفته‌ی دانش حضرت شده بود که جرأت نمی‌کرد پشت خود را به امام صادق علیه السلام نماید و سنگینی و ژرفای کلام امام علیه السلام او را می‌گرفته است.

انسان همواره نیازمند آگاهی و داشتن قدرت شنوایی است؛ به ویژه آن که ممکن است خداوند راه خیر و هدایت او را در کلام دیگری قرار دهد. افراد هوشمند و آگاه که درایت دارند هنگامی که کسی با آنان سخن می گوید به گفته های وی توجه دارند و دارای قدرت استماع و خوب گوش فرا دادن می باشند؛ زیرا خوب گوش کردن نیازمند شجاعت است و افراد عصبانی و سست نمی توانند بپذیرند که به سخن کسی گوش دهند. شباید توجه داشت زیاد سخن گفتن گاه سبب قساوت قلب و سختی آن می شود. نخست باید قدرت شنیدن داشت و سپس سخن گفت و سخن گفتن نیز باید برای خدا و برای خود باشد و اگر فرد دیگری هم به سخنی که برای خود می گوید گوش فرا می دهد غنیمت است. عالمان ربّانی انسان های بزرگواری هستند که هیچ گاه خود را از دیگران بالاتر نمی دانند و همیشه خود را نیازمند موعظه و نصیحت می دانند.

نکته ی ظریفی در روایت وجود دارد و آن این که حضرت می فرماید: «من جمع علم التّاس الی علمه» و تعبیر: «الی علمه» را می فرماید و این بدان معناست که فرد ناآگاه نمی تواند دانش دیگران را به علم خود بیفزاید؛ چرا که دست کم راه جذب و دوستی با مردم را نمی داند.

نشانه‌های خردمند

حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه محمد بن خالد باسناده يرفعه قال: قال رسول الله ﷺ: العقل على ثلاثة أجزاء، فمن كانت فيه كمل عقله، ومن لم تكن فيه فلا عقل له: حسن المعرفة بالله عز وجل، وحسن الطاعة له، وحسن البصيرة على أمره»^(۱).

- رسول خدا ﷺ می فرماید: عقل و خرد بر سه جزء تقسیم شده است. کسی که این سه بخش در اوست خرد وی کامل است و کسی که چیزی از آن در وجود او نیست خردی ندارد: شناسایی نیکو و معرفت شایسته به خداوند عزوجل، نیکویی اطاعت پذیری از او و شناخت دقیق و آگاهی عمیق به امر خداوند و چگونگی زیستن.

بیان: روایت حاضر ملاک سنجش میزان خردورزی افراد است و با آن می‌توان مرتبه‌ی عقلی خود را به دست آورد. خداوند عقل را سه بخش کرده است و این بدان معناست که این سه امر در زندگی برای انسان بسیار مهم است و انسان موفق کسی است که بتواند این سه امر را در خود پیاده نماید، در غیر این صورت با فقدان هر یک، هر چند در امور دیگر موفقیت داشته باشد، موفقیت‌های وی بنیادین نیست و اساسی ندارد. این سه امر

۱. الخصال، ص ۱۰۲.

عبارت است از: شناخت خداوند و معرفت ژرف به پرودگار. کسی می‌تواند خداشناس باشد که حضور خداوند را در تنهایی و خلوت و نیز در جلوت و در امور روزانه‌ی خود و به گاه عصبانیت و پیشامد مشکلات حس نماید و در چنین مواقعی خود را از گناهان و به‌خصوص از تهمت و دروغ دور دارد و زیاده‌روی نداشته باشد. معرفت به خداوند یعنی تحصیل و تکمیل عرفان و حکمت نظری.

مؤلفه‌ی دوم خردورزی اطاعت‌پذیری از خداوند است. کسی که خدای خود را به نیکی می‌شناسد، در صورتی که فرمان‌پذیر او باشد بخشی دیگر از عقل را داراست. ممکن است کسی فیلسوف و عارف باشد و خداوند را با چهل روایت تحقیق کرده باشد، ولی به گاه عمل نمی‌تواند بر خود چیره شود و تسلیم خواسته‌های نفسانی می‌گردد. چنین فردی در حکمت عملی مشکل دارد. حکمت عملی اجرایی ساختن درست داشته‌های نظری است.

اما مؤلفه‌ی سوم این است که بدانند در زندگی باید چه کنند و دارای علم زندگی باشد. باید کسی که می‌خواهد در طبیعت و ناسوت زندگی کند مردم‌شناسی و روان‌شناسی داشته باشد تا بتواند در ارتباط با افراد جامعه، خود را از گزند آسیب برخی از افراد سودجو حفظ نماید. وی باید بداند چگونه با خود، همسر، فرزند و افراد جامعه برخورد داشته باشد؟ چگونه نسبت به آن‌ها بی‌رحمی نداشته باشد و چگونه مناسبت‌ها را درک کند و نسبت به زندگی خود برنامه داشته باشد و بتواند آینده را محاسبه و پیش‌بینی نماید و فرجام درست یا نادرست آن را به دست آورد. فردی که در زندگی جز نفرین و گله و شکایت چیزی ندارد و همواره، هم از مردم و

هم از خدا ناراحت و ناراضی است و پیوسته استرس، تنیدگی و نگرانی دارد در این بخش از خردورزی مشکل دارد.

عقل زندگی است که سلامت، عفاف، کفاف و آبرومندی را در پی دارد و آدمی را از افراط، تفریط، کمبود یا زیاده در زندگی مصون می‌دارد.

عفاف و کفاف، سلامت روح و حلیت مال و فرزند سالم را به ارمغان می‌آورد و آدمی را از زیاده‌خواهی و وارد آوردن اذیت و آزار و تنیدگی به خود برای افزون کردن مال دور می‌دارد.

البته باید توجه داشت معنای این سخن این نیست که باید نسبت به زندگی دنیایی بی خیال بود. متأسفانه گاه در رسانه‌های عمومی و بر منابر گفته می‌شود:

دنيا همه هيچ و كار دنيا همه هيچ اي هيچ براي هيچ بر هيچ مپيچ
 ما مسلمانان، دنيا را همه هيچ گرفتيم و دشمنان به فن‌آوری‌های پیشرفته دست یافتند و با آن بر ما چیرگی می‌کنند به‌گونه‌ای که امروزه چیزی در دست مسلمانان نیست. این در حالی است که روایت حاضر بخشی از عقل و کمال را حسن بصیرت در زندگی می‌داند. از اداره‌ی مملکت تا تدبیر منزل نیازمند حسن بصیرت است و شناخت دقیق بر دنیا و قدرت عملیاتی کردن داشته‌های دنیوی و زندگی شیرین و سلامت در دنیا با فقر سازگاری ندارد. فقر و بدبختی فخر نیست و چنین نیست که کسی که مال و عفاف و کفاف دارد از کمال دور شده باشد. سعادت در آخرت در پرتو سلامت در دنیا به دست می‌آید و از ارکان سلامت دنیوی دور بودن از فقر و نداری است. البته داشتن مال نباید به استکبار و غرور کشیده شود و همان‌گونه که فقر سبب بدبختی می‌گردد، دارایی که غرور و

استکبار را در پی داشته باشد بیچارگی را موجب می‌شود. امروزه هم کشورهای فقیر و عقب‌نگاه‌داشته‌شده و هم کشورهای پیشرفته و سرمایه‌دار مردمی بدبخت و بیچاره دارند؛ چراکه مشکل آنان فقر است و مشکل اینان استکبار، و هیچ‌یک حسن بصیرت در زندگی ندارند. دنیا بی‌ارزش نیست و یک لحظه‌ی دنیا با ثواب هزاران سال آخرت برابری دارد و این امر ارزش برتر دنیا نسبت به آخرت را می‌رساند. دنیاست که دار عمل و سرای اختیار است و این برای آدمی ارزش بیش‌تری دارد تا آخرت که خانه‌ی پاداش و مقام مجازات است و انسان چیره‌ی عمل و کردار خود می‌باشد. ما با چند دهه زندگی در دنیا یک ابد را ترسیم می‌کنیم و ارزش این چند سال با ابدی برابر است و سال‌های دنیوی است که نتیجه‌ی ابدی می‌دهد! عمری به این ارزش که به خواب و به غفلت می‌گذرد و نتیجه‌ی ابدی آن نادیده گرفته می‌شود! نتیجه‌ی زندگی دنیوی عمری به قدر عمر خداست و چنین دنیایی چگونه می‌تواند هیچ و پوچ و بی‌ارزش باشد. اگر کسی این توان را دارد که در این دنیا ثروت به دست آورد و زیادی آن را به بیچارگان رساند هیچ‌گاه کار وی بی‌ارزش و پوچ نیست. متأسفانه دنیای استکبار با سیاست‌گذاری در کشورهای اسلامی برای بی‌ارزش جلوه دادن دنیا در نظر مسلمانان به طور گسترده به این هدف خود دست یافتند و ذخایر علمی، معنوی و مادی و معادن آنان را به یغما بردند و فقر را برای مسلمانان نیکو جلوه دادند. در رژیم ستم‌شاهی کتاب‌های علمی گذشتگان، عقیق، فیروزه، الماس، زبرجد و اشیای عتیقه‌ی این کشور به تاراج رفت و سرمایه‌های فرهنگی ایران را باید در موزه‌های کشورهای خارجی دید. مسلمان باید زرنگ باشد و دست

داشته باشد و از هر انگشت دست وی هزاران هنر دنیوی به نمایش گذاشته شود. زلزله‌ای هشت ریشتری در ژاپن تنها می‌تواند شاخه‌های درختان را بشکند و کم‌تر از آن در ایران، طبرس، گیلان و بم را زیر می‌کند. مسلمان باید با عقل و دور اندیشی به امکانات دنیوی دست یابد. گفته می‌شود حضرت نوح علیه السلام هزار سال عمر کرد و تنها خانه‌ای ساخت که نیمی از بدن وی را در خود جای می‌داد. حضرت نوح علیه السلام از پیامبرانی بوده که همواره همسر و فرزند داشته، آیا برای آنان در طول هزار سال مسکنی تهیه نمی‌دیده است؟ خداوند هیچ‌گاه فردی را که نمی‌تواند خانه‌ای برای خود در این دنیا بسازد به پیامبری بر نمی‌گزیند. «دنیا» از اسمای مبارک خداوند است و نمی‌شود به آن بی‌اعتنا بود و دنیا را ترک کرد. بیش از هزار سال گفته‌اند فقر برای عالمان دینی خوب است و عارض چنین تبلیغات منفی و اشتباه آن است که اگر امروز عالمی خودروی سواری داشته باشد از چشم مردم می‌افتد و او را اهل دنیا می‌خوانند. آنان می‌گویند عالم ربانی کسی است که کفش پاره و لباس مندرس بپوشد! این‌گونه افکار افراط و تفریط در مسایل زندگی است و همواره باید راه تعادل و میانه را برگزید و در زندگی اقتصاد و میانه‌روی داشت. ان‌شاء الله خداوند به ما حسن شناسایی و معرفت زندگی و عاقبت خیر عطا فرماید.

روایت ۲۹

مردم دوستی؛ برترین خردورزی

«أخبرنا سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي قال: حدثنا عبد الوهّاب بن خراجة، قال: حدثنا أبو كريب قال: حدثنا علي بن حفص العبسي، قال: حدثنا الحسن بن الحسين العلوي، عن أبيه الحسين بن زيد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن علي بن الحسين، عن الحسين بن علي، عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: رأس العقل بعد الايمان بالله عز وجلّ التحبّب إلى الناس»^(۱).

- پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله می فرماید: برترین خردورزی بعد از ایمان به خداوند، اظهار دوستی با مردم است.

بیان: درک و وصول به معنای این روایت اهمیت فراوانی دارد و کم می شود کسی غیر از اولیای خدا به شاخصی که در این روایت گفته شده است برسد. این روایت عقل و خردورزی را با دو شاخص بیان کرده است و کسی که این دو شاخص را ندارد، گویی عقل و خردی ندارد. این دو شاخص عبارت است از: ایمان به خدا و مردم دوستی. اگر کسی ایمان به خدا نداشته باشد، عقل و خرد وی منتفی است. انسانی که ایمان به خدا ندارد افول و نزول پیدا می کند و کم تر از حیوانات و در ردیف نجاسات و سگ و خوک قرار می گیرد. کافر و کسی که ایمان به خدا ندارد هوای نفس

۱. الخصال، ص ۱۵.

و خودخواهی و خودمحوری دارد و نفس پرستی او چنین خصوصیتی دارد. برخلاف عارف سالک که فانی می‌شود و از خود چیزی به یادگار نمی‌گذارد و گرنه فنا در راه خدا به معنای نابودی و هلاکت نیست، بلکه به این معناست که هوای او گرفته می‌شود. یک بخش از عقل ایمان به خداست. ایمان به خداوند نیز لقلقه‌ی زبان نیست، بلکه هوا و خودمحوری باید از دل انسان برداشته شود.

اگر کسی در دل خود هوا و هوس دارد و خودمحور و انسان‌مدار و اومانیست است عقل ندارد یا به همین مقداری که هوا دارد از عقل وی کاسته است. ایمان به خدا رأس و قله‌ی بلند خردورزی است و اصل عقل، ایمان به خداست.

اما بعد از ایمان به خدا، محبت به مردم و دوست داشتن بندگان خداست. فرد عاقل نمی‌شود مؤمنان و بندگان خدا حتی کافران را دوست نداشته باشد. او همه‌ی مردم؛ خواه خوب باشند یا بد، ضعیف باشند یا توانا را دوست دارد. اما از کجا می‌توان دانست کسی مردم را دوست دارد؟ انسان با چه معیاری بداند همسر و فرزند خود را دوست دارد؟ بله، اگر کسی برای حل مشکلات مردم اهتمام داشته باشد، آنان را دوست دارد. کسی که برای تأمین هزینه‌ی خانواده اهتمام دارد مگر می‌شود آنان را دوست نداشته باشد که چنین رنجی را بر خود هموار می‌سازد. کسی که مردم را دوست دارد به آنان محبت می‌کند. برای نمونه، کسی را که در راه مانده است کمک مالی می‌نماید تا به منزل خود برسد یا ناتوانی را که می‌خواهد از خیابان بگذرد، عبور می‌دهد. متأسفانه، هوای نفس، حملات مکرر شیطان، لقمه‌های حرام و سخنان گناه‌آلود است که چشم و

گوش انسان را به گناه نزدیک کرده است و این عوامل سبب دوری مردم از هم شده است. کسانی که به مردم حمله‌ور می‌شوند در رشد عقلانی خود مشکل دارند. البته، این سخن به معنای انتقاد و اشکال نداشتن نیست بلکه به این معناست که نباید بر مردم و منافع آنان پا گذاشت.

کسی که سر قبر مردم کاسبی می‌کند نمی‌تواند بگوید آنان را دوست دارم. در زمان ستم‌شاهی می‌گفتند: خدا، شاه، میهن. میهن همان مردم است که در این روایت آمده است. خداوند نیز آمده است اما شاه دیگر امری ملوکانه بوده که وسط گذاشته شده تا نتوان به آن دست زد. باید به مردم و ملت و به میهن احترام گذاشت. انسان می‌خواهد روی زمین زندگی کند و باید خاکی که بر آن زندگی می‌کند را آباد کند و به آن حرمت گذارد. در این روایت چیز دیگری جز خدا و مردم نیامده است و شاه و امر ملوکانه در آن نیست. به میزانی که ایمان به خدا یا محبت به مردم کاسته می‌شود عقل نقصان پیدا می‌کند. محبت به مردم نیز به محبت صوری و زبانی و صرف اظهار محبت محدود نمی‌شود و مراتب دارد و کم‌ترین مرتبه‌ی خردورزی آن است.

انسان همان‌گونه که به زندگی خود می‌اندیشد، باید به مردم بیندیشد و اگر زندگی خود را سامانی می‌دهد و درون خانه را آباد می‌کند دستی نیز به روی در حیات خود بکشد که به روی مردم است و برای مردم بیرون از خانه نیز همانند همسر و فرزند خود که درون خانه هستند فکر کند. کسانی که تنها در اندیشه‌ی چاردیواری خود هستند، فقط به همان اندازه وجود دارند و برای خود زندگی می‌کنند، چنین کسانی عقل ندارند و نمی‌دانند که چنین زندگی سبب می‌شود همان چاردیواری بلای جان وی گردد و



فصل

طاعت و عبادت

ت



۱۵۹



هم در دنیا عذاب ببیند و هم در آخرت مکافات شود. ولی کسانی که دستی به کنار و گوشه‌ی دیوار همسایه و افراد گرفتار می‌کشند، خداوند خانه‌ی آنان را مبارک می‌سازد و همسر و فرزند آنان را به سلامت نگاه می‌دارد و به آنان سعادت، سلامت و صفا می‌بخشد. خداوند برای کسی کم نمی‌گذارد و هرچه شما برای بیرون خانه هزینه کنید، خداوند چند برابر آن را برای داخل خانه جبران می‌کند و هرچه بیرون از خانه از حق مردم کم بگذارید، در خانه از شما کاسته خواهد شد. به تجربه ثابت شده است کسانی که به قول معروف «خیلی دستشان به دهانشان می‌رسد» آدم‌های بدبختی هستند و خانه و زندگی آنان را نکبت و بیماری‌های جسمی یا روانی گرفته است. آنان همه چیز و همه امکاناتی دارند ولی افرادی گرفتار می‌باشند. یکی از سرمایه‌داران مشکل داخلی با همسر خود داشت و برای رفع مشکل خود ما را حاکم قرار دادند. وی منزلی بالای شهر تهران داشت. نزدیک به ده سال پیش ارزش تقریبی منزل وی بیش از هفتصد میلیون تومان بود. در ورودی آن نزدیک به ده‌ها جفت کفش برای زنش از کشورهای مختلف آورده بود اما همسر وی هیچ کدام را به پا نمی‌کرد و کفشی کتانی می‌پوشید و می‌گفت: من به شوهرم اعتمادی ندارم و از هیچ چیز او استفاده نمی‌کنم. مرد پنجاه سال و زن حدود چهل سال داشت. چند صد میلیون تومان عتیقه در خانه‌ی آنان بود. دو فرزند داشت که غذای آنان ساندویچ و غذاهای بیرون بود؛ یعنی در این خانه غذا درست نمی‌شد. خانم وی پزشک و رئیس بیمارستان بود. مرد به این زن می‌گفت: من حقوق سی سال تو را نقد می‌دهم، ولی نمی‌خواهم سرکار بروی. زن می‌گفت: من به تو اعتمادی ندارم و بعد از

سی سال چه کار کنم؟ می‌خواهم کار کنم و به کار خود اعتماد دارم. مرد تنها به این فکر می‌کرد که داشته‌های خود را زیاد کند و ملکی بر املاک خود بیفزاید و هیچ‌گاه از مردم دست‌گیری نداشت. او به بیماری قند مبتلا بود و باید انسولین به خود تزریق می‌کرد. او می‌گفت: خانم من با آن‌که پزشک است و سال‌ها برای هزاران نفر هزارها آمپول زده است، حاضر نیست به من حتی یک آمپول بزند و انسولین به من تزریق نماید. زندگی آنان این‌گونه به نکبت می‌گذشت. اما کارگر مستضعف و فقیری به نان سنگکی زندگی می‌کند و روز را با سختی کار می‌نماید و شب که به خانه می‌رود، در دامان پر از عشق و محبت همسر خود زندگی می‌گذراند؛ چرا که او با زحمتی که در روز می‌کشد، به مردم خدمت می‌کند. عقل؛ یعنی ایمان به خدا و محبت به مردم. محبت به مردم با مراجعه به دل به دست می‌آید. باید به دل مراجعه کرد و دید آیا دل از مردم خوشامد دارد یا خیر، اگر آنان را دوست می‌دارد فرد عاقلی است و اگر نه، تنها به میزان پولی که در جیب مردم است آنان را تحویل می‌گیرد و این پول آنان است که وی را خوش حال می‌سازد، پس عقل چندانی ندارد. باید از این‌که عقل نداشت به خدا پناه برد. آیا انسان عاقل وقتی از خانه بیرون می‌آید دوست دارد به مردم سلام کند و نزدیک آنان شود ولی فرد غیر اجتماعی و منزوی است که فقط می‌خواهد سر خود را پایین نگاه دارد و از کنار آنان با بی‌اعتنایی بگذرد. چنین کسانی که نسبت به مردم کم‌تر محبت دارند ایمانی ضعیف دارند.

خداوند ان‌شاء الله به ما عقل کامل عطا کند؛ چرا که عقل همان ایمان به خدا و محبت به مردم است.

سنجش شیعیان

«حدَّثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنه عن أبيه، عن محمد بن أحمد، عن هارون بن مسلم، عن الليثي، عن جعفر بن محمد عليه السلام قال: امتحنوا شيعتنا عند ثلاث: عند مواقيت الصلاة كيف محافظتهم عليها، وعند أسرارهم كيف حفظهم لها عند عدوتنا، وإلى أموالهم كيف مواساتهم لإخوانهم فيها»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: شیعیان ما را در سه موضع بیازمایید: به هنگام نماز که آیا بر نماز اول وقت محافظت دارند، و بر اسرار ما که چگونه آن را از دشمنان ما نگه داری می نمایند و بر اموال و دارایی هایی که دارند چگونه برادران دینی خود را در آن شریک و سهیم و برابر با خود می دانند و از آنان دست گیری و مدد رسانی دارند؟!

بیان: امام صادق عليه السلام موضوع سخن در این روایت را شیعیان قرار می دهند و نه محبان و دوستان و باید توجه داشت «شیعه» عنوان بسیار بلندی است که کم تر در روایات مورد استفاده قرار می گیرد. نخستین نشانه ی شیعیان آن است که به نماز خود بسیار اهتمام دارند. متأسفانه ما چندان به نماز اهمیت نمی دهیم و حتی پس از انقلاب اسلامی نیز این فریضه ی الهی موقعیت مناسبی در جامعه ندارد و با صرف نظر از تبلیغات

۱. الخصال، ص ۱۰۳.



بسیار، آمار نمازگزاران بالا نیست. نماز در ادارات که می‌خواهند اول وقت آن را پاس بدارند به درستی انجام نمی‌پذیرد و تنها نارضایتی ارباب رجوع را به دنبال دارد. کارمندان در ادارات به بهانه‌ی گزاردن نماز، وقت مردم را می‌گیرند و این در حالی است که تنها اندکی از آنان در نمازخانه دیده می‌شوند. ما در این رابطه در کتاب‌های فقهی خود سخن گفته و نادرستی این روش و شرعی نبودن آن را تبیین کرده‌ایم. ادارات باید با روشی ابتکاری و کارشناسی شده به نماز بپردازند و نه به گونه‌ای که نارضایتی مردم را به دنبال داشته باشد. درست است که شیعیان به نماز اول وقت آزموده می‌شوند اما این بدان معنا نیست که در محیط کار، بودجه‌ی بیت المال به کارمندان داده شود تا آنان نماز بگذارند. آنان باید این مهم را بعد از پایان کار و در همان محیط اداره انجام دهند.

دومین نشانه‌ی شیعیان آن است که اسرار، پنهانی‌ها، حقایق و معارف اهل بیت علیهم‌السلام را از دشمنان نگاه می‌دارند. برخی بغضی که نسبت به اولیای الهی را دارند اظهار نمی‌کنند و باید مواظب آنان بود. شیعیان باید امانت‌دار باشند تا احکام و حقایقی که دارند به دشمنان نرسد. نباید خود را به صورت رسمی در جامعه‌ای بیگانه دوست‌دار ولایت معرفی نمود. کسی که به ولایت و مراتب و حقایق آن معرفت و شناخت دارد آن را به راحتی برای دیگران بیان نمی‌کند چون ممکن است برای آنان مشکلات معرفتی و هویتی پدید آورد. حقایق ولایت سنگین و صعب و سخت است و سخنان بلندی است که هر کسی قدرت درک آن را ندارد مگر آن‌که محیط و شرایط آن فراهم باشد تا بتوان از آن اسرار چیزی گفت. شیعه‌ی واقعی اسراری که از ولایت می‌داند را چنان پنهان می‌کند که گویی چیزی در این رابطه نمی‌داند.

شیعه باید راز نگه‌دار و امانت‌دار باشد. این راز‌گاه دین و ولایت است و گاه اسرار مردم است. کسی که اسرار مردم را به دیگری می‌گوید نمی‌تواند شیعه باشد. شیعه اگر کاری از کسی ببیند آن قدر آن را پنهان می‌کند که گویی چیزی ندیده است نه این‌که اسرار مردم را به این و آن خبر دهد و سخنی در دهانش بند نشود. شیعیان امین، کتوم و افرادی محکم هستند و مانند کسانی نیستند که ساچمه‌های فکشان لغزنده است. آنان در سخن گفتن نخست محاسبه و دقت دارند.

سومین نشانه در مورد ثروت و امکانات است. شیعه با برادران دینی خود حالت مواسات و شرافت دارد و مال، امکانات و حیثیت خود را با دیگر شیعیان یکی می‌داند. مواسات از گذشت، انفاق و ایثار بسیار سنگین‌تر است. مواسات یعنی این‌که همه هرچه را که دارند بر یک سفره گذاشته و با هم از آن بهره برند.

در روایت است وقتی یکی از شیعیان به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شد و مردم شهر خود را به نیکی ستود، امام از ایشان پرسید اگر یکی از شیعیان لباسی افزوده داشته و دیگری لباسی نداشته باشد آیا وی لباس زیادی خود را به او می‌دهد؟ وی عرض داشت نه مردم این‌گونه نیستند. حضرت بر روی زانوی خود زد و فرمود: کدام برادری!

برادری و اخوت شیعی بسیار سخت و سنگین است. کسی که سفره می‌اندازد باید ببیند به فکر بینوایان نیز هست یا خیر؟ هر منطقه و محله‌ای باید پایگاهی امدادسانی به ضعیفان و فقیران داشته باشد. امروزه کمک‌های فردی به نیازمندان پاسخ‌گو نیست و باید کار امدادسانی را به‌طور دسته جمعی و با برنامه ریزی و امکانات انجام داد. خانواده‌هایی

هستند که به هیچ وجه نمی‌توانند گوشت تهیه کنند و چه بسا که بیمار نیز باشند. کسانی که ثروت و امکانات دارند مسئولیت سنگینی بر عهده‌ی آنان است و کوتاهی و سهل‌انگاری برای آنان مشکلات و مکافات فراوانی می‌آورد.

خاطرنشانی این نکته نیز ضروری است که برای دادن مساعدت به نیازمندان نباید آبروی کسی به خطر افتد و عزت و آبروی نیازمندان باید با کمال احترام حفظ شود و به‌گونه‌ای باشد که به مثل: «این دست نفهمد به آن دست کمک می‌کند». باید فقیران و نیازمندان را به خاطر داشت و به آنان کمک نمود تا مردم فقیر از زن و فرزند خود خجالت نکشند و دست‌کم غذایی که وی بر سر سفره می‌خورد باگوارایی از گلوی وی پایین رود.

خداوند ان‌شاء الله توفیق عنایت کند صفایی داشته باشیم که بتوانیم همواره به فکر فقیران و نیازمندان باشیم.

روزهای خدا

«حدَّثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثني يعقوب بن يزيد، عن محمد بن الحسن الميثمي، عن مثنى الحنَّاط قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: أيام الله عزَّ وجلَّ ثلاثة: يوم يقوم القائم، ويوم الكرَّة، ويوم القيامة»^(۱).

- امام باقر عليه السلام می فرماید: ایام الله و روزهای خداوند سه روز است: روزی که حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قیام می نماید، روزی که رجعت تحقق پیدا می کند و روزی که قیامت می شود.

بیان: سه روز از ایام الهی دانسته می شود که اهمیت این روزها را می رساند. روزهایی که هیچ یک از آن در گذشته اتفاق نیفتاده و مردم باید انتظار آن را داشته باشند. دنیا در انتظار این سه روز مهم است و بر این اساس تاکنون روزی به اهمیت آن به خود ندیده است. میلاد حضرات معصومین علیهم السلام و حتی بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حادثه ی کربلا نیز به اهمیت این سه روز نیست. مردان مرد در این سه روز است که خود را نشان می دهند. روزهایی که بر دنیا گذشته است همه از باب مقدمه برای تحقق این سه روز بوده است.

نخستین روز مهم دنیا که به خداوند اختصاص دارد روزی است که آقا

۱. الخصال، ص ۱۰۸.



امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور می نماید. حاکمیت آن حضرت بسیار گسترده تر از حاکمیت حضرت سلیمان است که بر جن و انس حکم می رانده است. در آن روز خردهای مردم جمع و گسترده می شود. در روایت است:

«الحسین بن محمد عن معلی بن محمد، عن الوشاء، عن المثنی الحنطی، عن قتیبة الأعشى، عن ابن أبي یعفور، عن مولی لبني شیبان عن أبي جعفر عليه السلام قال: إذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم وکملت به أحلامهم»^(۱).

- امام باقر عليه السلام می فرماید: چون قائم ما (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قیام نماید، دست عنایت خود را بر سر مردم می گذارد و بدین گونه قدرت اندیشه و عقل آنان جمع می شود و خردهای آنان کامل می شود.

امروزه مردم حقایق را به صورت جزء جزء فرا می گیرند و اندیشه ای کلی و تصویری تمام از هستی و معارف آن ندارند و طبیعی است که چنین نظام یادگیری نمی تواند نتیجه بخش باشد، ولی در زمان ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هنگامی که آن رونق عصمت ظهور می نماید، دل ها و ذهن ها را چنان روشن می سازد که همه به صورت یک مجموعه ای به هم پیوسته می شوند و مردم در درک و فهم مشترک می گردند. شگفتی های این روز بسیار است و ما بیان آن را در جای خود آورده ایم.

دومین روز مهم الهی روز رجعت است. رجعت با شهادت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شروع می شود و هر یک از ائمه ای

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵.

معصومین علیهم السلام به دنیا باز می‌گردند و بر آن حکومت می‌نمایند. در رجعت کسانی که حقیقت واقعی دارند و از دنیا رفته‌اند باز می‌گردند تا قدرت و توان شگرفی که داشته‌اند را اثبات نمایند. این‌که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي، لَأَتَا بِطَرَقِ السَّمَاءِ أَعْلَمَ مِنَ الْعَالَمِ بِطَرَقِ الْأَرْضِ»^(۱)؛ ای مردم، پرسید از من پیش از آن‌که مرا از دست دهید؛ چرا که من به راه‌های آسمان آشناترم تا به راه‌های زمین، آن حضرت علیه السلام این ادعا را در زمان رجعت به اثبات می‌رسانند. دیگر حضرات معصومین علیهم السلام نیز چنین می‌باشند.

سومین روز بزرگ الهی روز قیامت است. روزی که همه از جن و انس تا حیوانات در محشر قیام می‌کنند. روزی که پدر، مادر، فرزند، زن و شوهر که بده‌کاری خود را می‌بینند از هم فرار می‌کنند. به فردی می‌گویند در حال «فرار» است که کسی او را دنبال کند و در آن روز است که تمامی خویشان و آشنایان از هم فرار می‌کنند و هر یک دیگری را دنبال می‌کند. البته فرار در آن روز که «یوم الله» است فایده‌ای ندارد. روزی که پنجاه هزار سال دنیوی آن یک روز است تا انسان به نیکی و به صورت دقیق و بسیار ریز جزئیات کارهایی را که انجام داده ببیند و به نیکی دریابد برای چه مجازات می‌شود تا اشکال و اعتراضی نداشته باشد. از خداوند می‌خواهیم در این سه روز مهم همه‌ی ما را در پناه ائمه‌ی معصومین علیهم السلام حفظ نماید.

۱. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۸.

شخصیت، هویت و خصال اخلاقی

«حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكِّل رضي الله عنه قال: حدَّثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة الثمالي، عن علي بن الحسين عليه السلام قال: لا حسب لقرشي ولا لعربي إلا بتواضع، ولا كرم إلا بتقوى، ولا عمل إلا بنية، ألا وإن أبغض الناس إلى الله عزَّ وجلَّ من يقتدي بسنة إمام ولا يقتدي بأعماله»^(۱).

- امام سجاده عليه السلام می فرماید: حسب و خویشاوندی برای قرشیان و اعراب نیست مگر به تواضع و فروتنی و بزرگواری و کرامتی نیست مگر به تقوا، و عملی نیست مگر به نیت، همانا مبعوض ترین بنده نزد خداوند کسی است که به سنت و روش امامی اقتدا جوید و از اعمال و کردار وی پیروی ننماید.

بیان: موضوع این روایت از اصول اعتقادات است و فراز اخیر این روایت با روایاتی دیگر که در این رابطه رسیده مخالف می باشد که تحقیق و توجیه خود را می طلبد.

در این روایت آمده است شخصیت هر کس به تواضع اوست و نه به این که پدران و نیاکان وی و قوم و قبیله ی او چه کسانی هستند. هم چنین

۱. الخصال، ص ۱۸.

کرامت هر کس به تقوای اوست. کریم کسی نیست که از مال خود به دیگران می‌بخشد، زیرا او در واقع مال خداوند را به مردم می‌دهد. باید گفت کسی کرم دارد که خود را از گناه و معصیت دور می‌دارد. کرم به معنای بزرگواری است و بزرگواری کسی است که مرتکب معصیت خداوند نشود؛ پس کرامت به تقواست.

فراز دیگر این روایت می‌فرماید: عمل و کرداری بدون نیت ارزش ندارد. منظور حضرت از اعمال، کردار خوب و نیک است و نیتی که باعث ارزش آن عمل می‌شود نیتی است که خیر و به قصد رضای الهی باشد. عمل پوسته‌ای بیش نیست و روح آن نیت است. رابطه‌ی عمل و نیت مانند رابطه‌ی بدن انسان با روح اوست. عمل انسان مثل جسم انسان است و ارزش انسان به روح صافی و بلندی است که دارد.

پایان روایت حاضر هشدار می‌دهد بدترین مردم نزد خداوند کسی است که در سخن به امام خود اقتدا کند اما در عمل به او نمی‌گراید. اما فراز نخست این روایت به تواضع اهمیت می‌دهد و حسب و نسب و قرشی یا عربی بودن را فضیلت نمی‌شمرد. حسب و نسب و قرشی و عرب بودن در صورتی که تواضع وجود داشته باشد امتیاز است. تواضع بسیار اهمیت دارد و از سادات گواراتر است. تواضع برای فقیر خوب است ولی برای کسی که غنی و ثروتمند است و شخصیت دارد بهتر و شایسته‌تر است.

کرامتی برای کسی نیست مگر با تقوا؛ یعنی گذشت، بخشش و احسان در صورتی کرامت است که همراه با تقوا باشد و نه برای کسب دنیا و ریا و چشم و هم چشمی. البته در بحث فلسفه‌ی اخلاق گفتیم اگر کافری و حتی

یکی مثل شمر هم انفاق کند خوب است، اگرچه برای او تقوا نمی‌آورد. گرفتن دست فردی گرفتار و حل کردن مشکلات دیگران از هر کس که باشد ارزش فعلی دارد؛ هر چند ریایی باشد اما کار وی ارزش فاعلی ندارد. هم‌چنین ارزش عمل به نیت آن است. عمل همانند قالب و پیکره است و این قرب به خداست که به آن روح می‌بخشد. یکی برای وارد شدن به بهشت نماز می‌خواند و دیگری برای آن که گناه نکرده باشد یا به عذاب الهی گرفتار نشود. همه‌ی این‌ها یک نماز است و قالب همه در اعمال نماز خلاصه می‌شود ولی نیت‌های آن با هم تفاوت بسیار دارد. حقیقت هر عملی به نیت آن است. مهم این است که انسان برای چه آن کار را انجام می‌دهد.

این سه فراز مقدمه است برای هشداری که امام می‌خواهد آن را اعلام دارد. البته زیاد سخن گفتن از چنین هشدارهایی قساوت قلب می‌آورد، درست مانند غسل و زعفران که اگر زیاد مصرف شود، انسان را بیمار می‌سازد یا او را روانی می‌نماید. اگر انسان به یک درخت یا گل زیاد آب بدهد، در نهایت خشک می‌شود. بعضی از بحث‌ها چنین است که اگر به کار بسته نشود ممکن است برای آدم قساوت آورد و عمل نکردن به آن و صرف شنیدن، نتیجه‌ی عکس می‌دهد.

حضرت علیه السلام می‌فرماید: هلا، واویلا، حواس خود را جمع کنید و خوب گوش سپارید. بدترین مردم کسانی هستند که امامی را قبول دارند، ولی به سخنان او گوش فرا نمی‌دهند. امام ما حضرت امیرمؤمنان؛ علیه السلام است. امامی که حتی دشمنان در مقابل عظمت صفا و گذشت و شگرفی بزرگواری آن حضرت زانو می‌زدند. همان کسانی که او را قبول نداشتند

می گفتند او خیلی خوب است و ما نمی توانیم با او زندگی کنیم؛ چرا که ما فاسد و دنیاطلب هستیم و نمی توانیم با او میانه ای داشته باشیم. وقتی از او به خودش هم چیزی نمی رسد به ما چه می خواهد برسد. بدترین مردم کسانی هستند که امام حقی را بپذیرند ولی عمل او را دنبال نکنند و برای نمونه، برخلاف روش حضرت امیرمؤمنان علیه السلام سخت گیر و تنگ نظر باشند، گذشت نداشته باشند، دل آنان صافی نباشد و در دل، کدورت، بغض یا عنادی نسبت به کسی مانند دوست، همسایه، فامیل یا برادر خود داشته باشند.

دل امیرمؤمنان علیه السلام نسبت به ابن ملجم چه قدر صاف بوده است! حضرت فرمود: شیر را برای او ببرید و به او بدهید. اگر ما بودیم گمان می کردیم سیاسی کاری می کند! ولی چنین نیست و کسی غیر از اولیای خدا و مؤمنان نمی توانند چنین دل آئینه ای داشته باشند. شیر را به کسی می دهد که هزار درهم پول زهر می دهد و نیز شمشیری به هزار درهم می خرد؛ یعنی دو هزار درهم سرمایه گذاشته و خباثت خود را نیز که بالاتر از آن شمشیر و زهر بوده است به آن می افزاید و فرق مبارک آن حضرت علیه السلام را می شکافد. ولی در برابر، حضرت علیه السلام می فرماید: شیر را به او بدهید. آیا ما با همسرمان که گاه ممکن است بر اثر خستگی با ما بد دهنی نماید می توانیم این گونه برخورد کنیم؟ کسی که اهل ولاست و صفای مؤمنان را دارد، شب که می شود همسر را به گرمی در آغوش می گیرد و او را می نوازد. آیا ما می توانیم به کسی که به ما بدی کرده است خوبی نماییم؟

همان گونه که گذشت پایان روایت حاضر هشدار می دهد بدترین مردم

نزد خداوند کسی است که در سخن به امام خود اقتدا کند اما در عمل به او نمی‌گراید. باید دانست مراد از «امام» خود آن حضرت علیه السلام و امام معصوم است و نه پیشوایان و رهبرانی که معصوم نیستند و به بدی‌ها و ظلم‌گرایش دارند. مراد آن حضرت هم چنین افرادی است که می‌گویند ما امیرمؤمنان علیه السلام را قبول داریم ولی اعمال آنان مثل کردار آن حضرت نیست. چنین اشخاصی بدترین افراد در نزد خدای تعالی هستند؛ چرا که دیگران می‌توانند بگویند ما امامی گمراه داشته‌ایم اما کسی که از امیرمؤمنان علیه السلام دم می‌زند باید مسایل بسیاری را بفهمد و درک کند اما به دانسته‌های خود عمل نمی‌نماید و فقط از او سخن می‌گوید.

باید توجه داشت فراز اخیر بیان مخالف نیز دارد. در برخی از روایات آمده کسی که حب علی در دل داشته باشد؛ هرچند به اندازه‌ی ریگ‌های بیابان یا برگ‌های درختان گناه کرده باشد، گناه وی اثری ندارد و از او بخشیده می‌شود؛ این در حالی است که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾^(۱)؛ اگر خداوند را دوست دارید مرا پیروی کنید و به سخنان من گوش فرا دهید که خداوند نیز در این صورت، شما را دوست دارد. در واقع، آیه‌ی شریفه می‌فرماید اگر از من پیروی نداشته باشید و به سخنان من گوش ندهید، معلوم می‌شود مرا دوست ندارید و در نتیجه من نیز شما را دوست ندارم. قرآن کریم نمی‌فرماید اگر شما راه حقی را پذیرفتید، صرف دوست داشتن راه حق کافی است و خداوند شما را با هر گناهی که داشته باشید می‌بخشد. خداوند حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را نیافریده تا گناه کاران شیعی را به گناه

تشویق کند! در این صورت حتی ما به شخصیت آن حضرت آسیب رسانده ایم؛ چرا که ایشان را حامی گنه‌کاران دانسته ایم. این حدیث می‌فرماید: بدترین انسان‌ها در نزد خدای تعالی کسانی هستند که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را می‌شناسند و با این وجود، کردار بدی دارند؛ چرا که وی امامی یگانه چون حضرت امیرمؤمنان علیه السلام داشته و گمراه گردیده است. چنین پنداری که محبت حضرات چهارده معصوم علیهم السلام تمامی کردار بد را جبران می‌کند اساس اعتقادی، اخلاقی، علمی و عدالتی ندارد و با آیه‌ی شریفه‌ی ذکر شده منافات دارد. قرآن کریم می‌فرماید اگر کسی را دوست دارید باید به آنچه می‌گوید عمل کنید و از او پیروی داشته باشید و در ادامه می‌فرماید اگر شما به آنچه می‌خواهم عمل ننمایید به این معناست که شما مرا دوست ندارید و در نتیجه من نیز شما را دوست ندارم؛ به این معنا که اگر به خواسته‌های من عمل نکردید شما را به هیچ وجه دوست ندارم.

در برخی از روایات قائلان به چنین پنداری لعن شده‌اند و آمده است خداوند لعنت کند کسانی را که می‌گویند هر کس گناه کند ما از او حمایت می‌کنیم. بله معنای برخی از روایات صحیحی که در این زمینه رسیده این است که اگر کسی حب حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را داشته باشد خداوند صفایی در لقمه، نطفه یا وجود وی قرار می‌دهد و به‌گونه‌ای برای او سبب‌سازی می‌کند تا او را به هدایت رساند.

از شعارهای محوری قرآن کریم که همواره آن را در همه جا پاس می‌دارد «عدالت» است. قرآن کریم می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا

يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^(۱). این تعبیر اطلاق دارد و به این معناست که هر عملی از هر که باشد به او می‌رسد و با توجه به این معنا روایاتی که در رابطه با حب حضرت امیرمؤمنان علیه السلام رسیده به این معناست که محبت آن حضرت به گونه‌ای انسان را به خیر و عمل صالح هدایت می‌کند. کسی که پدر یا مادر خوبی داشته یا از نان حلال ارتزاق نموده اگر دچار گناهی شود، خداوند او را نجات می‌دهد؛ زیرا ریشه‌ی این درخت سالم است و با ریشه‌ای که دارد می‌تواند خود را به آب رساند و خشکی خود را به سبزی میل دهد. درست است که انسان غرق گناه است ولی گناهایی که بخشیده می‌شود گناهان قصوری است و نه تقصیری و گناهان صغیره است و نه کبیره و گناهایی است که حق الله باشد و نه حق الناس. هر چند این بیان به صورت کلی بیانی کامل نیست و برخی موارد نقض نیز دارد.

کسی که ولایت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را ندارد وجود پیکره‌ی او گناه است اما کسی که ولایت آن حضرت را پذیرفته این گناهان صغیره و غیر عمدی اوست که با شفاعت مورد بخشش قرار می‌گیرد اما باید توجه داشت خداوند کسی را که امامی عادل دارد ولی به سخن وی عمل نمی‌کند مبعوض می‌دارد. کسی که امامی عادل دارد؛ امامی که اشتباه و گناه ندارد و به گفته‌ی او عمل نمی‌کند مانند فرزندی ناخلف است که شکر پدر فرزانه‌ی خود را نمی‌گزارد. در مورد گناهان کوچک و قصورهاست که ما می‌توانیم چشم امید به حضرات معصومین علیهم السلام داشته

باشیم ولی چنین نیست که در محشر گفته شود هر شراب خواری که «یا حسین» گفته است را عفو کنید. بله این فاشیست‌ها بودند که می‌گفتند هر کس فاشیست شد مصونیت قانونی دارد و هر کاری کند درست است! یهودیان و مسیحی‌ها نیز چنین اعتقادی را دارند. مسیحیان می‌گویند هر کس روز یکشنبه به کلیسا آید و خیری به کلیسا رساند، گناهانی که در طول هفته انجام داده توسط حضرت عیسی علیه السلام خریداری و بخشیده می‌شود. بهایی‌ها نیز گناه خود را با پولی که به کدخدا می‌دهند بخشیده شده می‌دانند و این شیعه است که از این مفاسد به دور است. شعار شیعه تقوا، عدالت، پاکی و حرمت خدا، حرمت دین و حرمت عمل است. خداوند ان‌شاء الله توفیق دهد اعتقادات و باورهای ما همانند اعتقاد ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و اولیای خداوند باشد.

روایت ﴿ ۳۳ ﴾

غلو انگاری و جبرگرایی

«حدَّثنا محمد بن علي بن بشار القزويني رضي الله عنه قال: حدَّثنا المظفر بن أحمد، وعلي بن محمد بن سليمان قالا: حدَّثنا علي بن جعفر البغدادي، عن جعفر بن محمد بن مالك الكوفي، عن الحسن بن راشد، عن علي بن سالم، عن أبيه قال: قال أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام: أدنى ما يخرج به الرجل من الايمان أن يجلس إلى غال فيستمع إلى حديثه ويصدقه على قوله، إنَّ أبي حدَّثني عن أبيه، عن جدِّه عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: صنفان من أمتي لا نصيب لهما في الإسلام: الغلاة والتدريية»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: کمترین چیزی که انسان به آن از ایمان خارج می شود این است که با فردی غلو کننده هم نشین شود و سخن او را بشنود و گفته‌ی او را باور و تصدیق نماید. همانا پدرم از اجداد خویش روایت می کند که رسول خدا صلى الله عليه وآله می فرماید: دو گروه از امت من بهره‌ای از اسلام ندارند: غلات و زیاده‌انگاران و قدریه و جبرگرایان.

بیان: دو گروهی که هیچ نصیب و بهره‌ای از اسلام ندارند در حالی که مسلمانند کسانی هستند که مشکل اعتقادی دارند. باید توجه داشت گاه کسی با هزاران گناه عملی کافر نمی شود اما باور و اعتقاد است که می تواند کفرزا باشد. این دو گروه که از دین بهره‌ای ندارند یک گروه از دوستان

۱. الخصال، ص ۷۲.



هستند و یک گروه از دشمنان. دوستان غالیان و زیاده‌انگاران هستند و دشمنان جبرگرایان.

غالیان درباره‌ی مقام اهل بیت علیهم‌السلام غلو و زیاده‌روی می‌کنند و باورهای غیر واقعی دارند و گاه حضرت علی علیه‌السلام را خدا و رزاق ذاتی می‌دانند و باورهای نادرستی در رابطه با اولیای الهی دارند. به صورت کلی هر کسی که تأثیر استقلالی برای اولیای خدا و برای هر چیزی قایل شود و شأن از او بی، عنایی و ظهوری آنان را نادیده گیرد غالی است. حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام به عنایت حق رزق می‌دهد و مرده زنده می‌کند و چنین اموری برای ایشان چیزی نیست اما در هیچ یک از این کارها استقلال ندارند و هیچ گاه در جایگاه معبود قرار نمی‌گیرند. غالی را باید تکفیر کرد و کافر دانست. بعضی از قلندران باید در این خصوص دقت بیش‌تری داشته باشند و هر چیزی را نه در باور داشته باشند و نه بر زبان بیاورند. شیعه باید محبتی عاقلانه و عالمانه داشته باشد، نه قلندرانه.

گروه دومی که از دین بی‌بهره‌اند جبرگرایان و قدریه می‌باشند. آنان می‌گویند همیشه آن می‌شود که خداوند می‌خواهد و انسان هیچ‌گونه آزادی و اختیار و اراده‌ای ندارد. این خداوند است که گناهکار را گناه‌کار می‌آفریند و بهشتی را بهشتی می‌کند و اوست که کسی را به پیغمبری بر می‌گزیند و اوست که حساب و کتاب را برپا می‌دارد و ما چون عروسک خیمه شب بازی هستیم که تنها بازی داده می‌شویم. تکلیف برای ما جبر است و این خداست که هر کاری را سامان می‌دهد. ما در دست خدا مثل مرده در دست مرده‌شور هستیم. شیعه چنین اعتقادی ندارد و خود را فردی زنده در دست خداوند حی و قیوم می‌داند؛ نه ما مرده‌ایم و نه

خداوند مرده شور است. بهشت، جهنم، ثواب، عقاب، تکلیف، ارسال رسولان و حساب و کتاب با جبر معنا ندارد و پوچ است. ترویج جبر از سیاست‌های حاکمان بنی امیه بوده است تا بر خطاها و اشتباهات و شهوت‌بارگی خود صحنه گذارند و به مردم بیاورانند که این اعمال از ناحیه‌ی خداوند است و به آنان ارتباطی ندارد، از این رو نباید در برابر آن پاسخگو باشند و نیز این خداوند است که آنان را خلیفه خواسته است و مردم در انتخاب خلیفه نقشی ندارند حتی محمدرضا شاه می‌گفت سلطنت موهبت خداست، به هر کس بخواهد آن را می‌دهد. الحمد لله مردم ایران این به اصطلاح موهبت را از او گرفتند و نشان دادند مردم در زندگی سیاسی و اجتماعی زنده و تأثیرگذار هستند.

خوارشدگان شایسته‌ی احترام

«حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد ابن الحسن الصقَّار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله ابن سنان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام قال: إِنِّي لأرحم ثلاثة، وحقَّ لهم أن يرحموا: عزيز أصابته مذلة بعد العزِّ، وغني أصابته حاجة بعد الغني، وعالم يستخفَّ به أهله والجهلة»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می‌فرماید: من با سه گروه با مرحمت و مهربانی برخورد می‌کنم و شایسته است که با آنان به نیکی برخورد شود: فرد گرامی که پس از عزت خوار گردیده، و توان‌گری که پس از ثروت به فقر دچار شده و عالمی که خانواده و ناگاهان او را کوچک می‌شمرند.

بیان: سفارشی که در این روایت است چیزی فراتر از عدالت است و از عنایت و بزرگواری سخن می‌گوید. برخورد کریمانه، جوان‌مردانه و از روی فتوت و بزرگواری این است که به سه نفر حرمت گذاشته شود. سه نفر که در زندگی شکست خورده‌اند. دنیا فراز و فرود و نشست و برخاست دارد و روزی به نفع یکی و روز دیگر به ضرر اوست. حضرت امیرمؤمنان عليه السلام می‌فرماید: «والدهر يومان: يوم لك ويوم عليك، فإذا كان لك فلا تبطر، وإذا كان عليك فاصبر»^(۲)؛ روزگار دو روز است: روزی برای تو و

۱. الخصال، ص ۸۶

۲. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۹۴.



روزی بر علیه توست. روزی که دنیا برای توست، زیاده‌روی ننما و روزی که بر علیه توست بردبار باش. به نقل از تحف العقول آمده است: «والدهر یومان: یوم لك ویوم عليك، فاصبر، فیکلیهما تمتحن»^(۱)؛ روزگار دو روز است: روزی که برای توست و روزی که بر علیه توست. پس بردبار باش که به هر دو آزموده می‌شوی.

شکست در زندگی هر کسی ممکن است پیش آید و موضوع این روایت سه گروه از این افراد است که باید به آنان حرمت گذاشت و با احسان، جوانمردی و بزرگواری با آنان برخورد نمود. امام صادق علیه السلام به گروهی فرمود: من حرمت سه نفر را پاس می‌دارم و سزوار است به آنها حرمت گذاشته شود و شایستگی آن را دارند؛ هر چند واجب نیست. یکی از آنان کسی است که عزیز، گرامی و محترم بوده و سپس با پیشامدی ذلیل شده و به خواری افتاده است. برای نمونه، وی تا دیروز مسؤولیتی دولتی داشته و از کارگزاران بوده و امروز با تغییر نظام یا دولت از اوج به حضيض افتاده و ممکن است جامعه دیگر به او اعتنایی نداشته باشد و حرمت دیروز او را نگاه ندارد ولی جوانمرد کسی است که با چنین انسانی با احترام دیروز او مواجه شود. افراد معتاد، منحرف یا گمراه نیز در این تعبیر داخل هستند و باید احترام آنان را نیز نگاه داشت؛ هر چند نباید به اشتباه آنان گرفتار شد. زنی که زندگی خوبی داشته و از شوهر خود طلاق می‌گیرد یا شوهر وی از دنیا می‌رود و تنها می‌شود نیز از عزت می‌افتد و به چنین زنی نیز باید با حرمت برخورد نمود. زندگی بدون شکست نیست و مصادیق این گفته بسیار است. کسی که به غیر عمد تصادف می‌کند و به

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۹۵.

زندگانی گرفتار می‌شود یا فرزندی که یتیم شده نیز موضوع این بخش از روایت است.

مردی که همسر وی درگذشته یا طلاق گرفته و چراغ خانه‌اش خاموش شده است نیز مصداق این مورد است. نباید گذاشت چنین کسی در خانه تنها بماند، باید او را دعوت کرد، به خانه‌اش رفت و در مشکلات وی همیار او بود تا دوباره چراغ خانه‌اش روشن شود.

نباید در مورد کسی که شکست می‌خورد و عزت خود را از دست می‌دهد گفت می‌خواست مواظب باشد تا چنین نشود یا می‌خواست با شوهر خود بسازد و سازگاری داشته باشد. حکم تنها از آن خداوند است و همه را باید بنده‌ی خداوند دید و نباید اشتباه کسی را به رخ وی کشید، بلکه باید شخص شکست خورده را کمک کرد و به او حرمت گذاشت و به او دل‌داری و امیدواری داد.

در اسلام کسی بدتر از ابن‌ملجم نیست اما آقا امیرمؤمنان علیه السلام چه قدر به او حرمت گذاشت! فرمود: او را مثله نکنید، او را نزنید و اگر من از دنیا نرفتم، خود حد را بر او جاری می‌کنم؛ یعنی حتی امام حسن علیه السلام نیز در این مورد دخالت نکند و چنانچه از دنیا رفته‌ام، حکم خداوند را اجرا کنید و حتی آن حضرت کاسه‌ی شیر خود را برای او فرستاد در صورتی که وی «اشقی‌الاشقیاء» بوده است! اسلام بی‌حرمتی به کسی را حتی در اجرای حد نمی‌پذیرد. متأسفانه گاه دیده می‌شود وقتی کسی گناهی می‌کند که باید حد بر او جاری شود، او را مسخره و «هو» می‌کنند و آبروی وی را می‌ریزند. کسی که حد اجرا می‌کند باید به کسی که می‌خواهد حد بر او جاری سازد سلام نماید و با او مانند مهمانی رفتار کند و به او بگوید چون

خداوند گفته شلاق بزن، من این کار را می‌کنم بدون آن که وی را به سخریه بگیرد و به او بی‌احترامی کند. کسی که حد اجرا می‌کند باید از کار خود ناراحت باشد و ناراحتی خود را اظهار کند و بگوید من باید حکم خداوند را اجرا نمایم. البته خوب نیست کسی در چنین کارهایی شرکت کند یا آن را شغل خود قرار دهد. انسان باید کارهای شیرین را به عنوان شغل برگزیند، نه کارهایی که کام مردم را تلخ می‌کند. حدود اسلامی با وحشی‌گری متفاوت است. حد اسلامی آن است که وقتی یک مورد آن اجرا می‌شود مردم عبرت بگیرند، متنبه شوند و به یاد خلاف خود بیفتند، نه این که از آدم گنه‌کار دفاع کنند و برای او دلسوزی داشته باشند، بلکه باید برای دین و بزرگواری آن دل بسوزانند؛ همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾^(۱)؛ در راه دین با توجه به آن چه که دین می‌گوید و بدون افراط و تفریط و بدون دخالت دادن سلايق شخصی، اجرای حد را باید به محکمی انجام داد و در اجرای حدی که ثابت شده است - چون دستور خداوند است - نباید کم‌ترین شک و سستی به خود راه داد اما این بدان معنا نیست که ما وحشی‌گری‌های نفسانی و سادیسم روانی خود را با آن همراه کنیم.

اما دومین فردی که باید با او به احترام برخورد نمود فقیری است که پیش از این توانمند بوده و پس از عزت، تحقیر شده است. به چنین شخصی باید کمک کرد تا خواری فقر را نکشد و به جایی رود که ناشناس باشد و به او حرمت گذارند.



اما فرد سوم عالمی است که خانواده و مردم شهر یا محل یا ناآگاهان به او بی حرمتی می‌کنند و شما باید تحقیر آنان را جبران کنید و از او دلجویی داشته باشید و نگذارید کسی به او بی‌احترامی نماید و او را کوچک و خوار سازد.

در مقایسه‌ی این سه گروه با هم به دست می‌آید که دو گروه نخست هرچند خود با دست خود سبب شکست و ذلت خود شده باشند شایسته‌ی احترام هستند و تنها عزت پیشین و ذلت پسین آنان ملاکی شایستگی احترام است اما این روایت هیچ‌گاه نمی‌گوید عالمی را احترام کنید که خود سبب خواری خود شده باشد، بلکه می‌فرماید عالمی را احترام نمایید که خانواده و ناآگاهان قدردان او نیستند و او را خوار می‌سازند.

روایت می‌فرماید دیگرانی که عالم نیستند و پیش از این عزیز بوده‌اند جوان‌مردی حکم می‌کند به آنان حرمت گذاشته شود؛ هرچند مرتکب قتل شده باشند. این روایت در مورد ثروتمندان و قدرتمندانی که فقیر و ذلیل می‌شوند و موقعیت خود را از دست می‌دهند شرطی برای احترام به آنان نمی‌گذارد.

براین اساس نباید به برخی از سرمایه‌داران که ورشکست می‌شوند و به زندان نمودن آنان حکم می‌شود بی‌احترامی کرد و آنها را با زیرشلواری یا پیراهن زندان در محکمه آورد، بلکه باید بیت‌المال و مال مردم را با احترام از او گرفت و او را به زندان که جزو حکم است برد و در آن‌جا لباس زندان بر او پوشاند. بی‌احترامی کردن امری جدای از آن است که از حق مردم نباید گذشت. شخصی که اهل فرار نیست را نباید

دست‌بند زد. دست‌بند برای مجرمانی است که احتمال فرار آنان می‌رود. حقوق الهی امری و رای بی‌حرمتی به افراد است.

بله، سرمایه‌داری که فردی عادی بوده و با دزدی و حيله به سرمایه رسیده و پول هنگفتی از مال مردم و بیت‌المال را جابه‌جا کرده است دزد است و نه فردی عزیز و چنین فردی شایسته‌ی احترام نیست و موضوع این روایت عزت و ثروت تثبیت شده است که حال، رو به شکست و زوال گذاشته است.

مراد از عزیزی که خوار شود کسی است که در چارچوب احکام شرعی و به صورت قانونی بزرگ، عزیز و محترم شده و پس از آن با پیشامد مشکلاتی، عزت خود را از دست داده و نه کسی که با دزدی از بیت‌المال و با رابطه و خارج از قانون و ضابطه همانند قارچ در جامعه و دستگاه‌های دولتی رشد می‌کند و برخی او را گرامی می‌دارند. برای نمونه، حضرت یوسف عليه السلام هم پیامبر است و هم پیامبرزاده که در پی حسادت برادران به غربت گرفتار می‌شود. البته باید دانست خداوند همواره عزت و احترام مؤمن را نگاه می‌دارد؛ هرچند وی ضربات سخت و سنگینی بخورد و ورشکست شود. عزیز کسی است که در عزت ثابت داشته است. در رابطه با ثروتمندی که فقیر می‌شود نیز همین حکم جاری است و کسی که در یک شب مثل قارچ با رابطه و زد و بند و با حيله، مالی را از بیت‌المال می‌دزدد و خود را به نوایی می‌رساند و اموالی باد آورده دارد را شامل نمی‌گردد.

برخی از سرمایه‌داران ساختگی هستند و با مال مردم ثروتمند شده‌اند و اگر بده‌کاری خود به مردم یا بانک‌ها را بپردازند فقیر می‌شوند و چنین

نیست که بازحمت و آبروداری به ثروت رسیده باشند، چنین کسی عزیز نیست. عزیز کسی است که با آبروداری و زحمت و کوشش به ثروت و عزت رسیده باشد.

باید توجه داشت درست است باید به عزیزی که خوار شده یا ثروتمندی که فقیر شده رحم نمود اما رحم کردن یک بحث است و درخواست طلب خود از آنان سخنی دیگر است و این روایت نمی‌فرماید در صورتی که بده‌کار شما ورشکست شد طلب خود را گذشت نمایید. اگر بده‌کاری ورشکست شود، بده‌کاری وی هم چنان ثابت است اما باید به او مهلت داد و فشاری روانی بروی وارد نیاورد و به او بی‌احترامی نکرد و او را اذیت و آزار ننمود؛ همان‌گونه که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام هم می‌فرماید شیر را برای ابن ملجم ببرید و هم می‌فرماید حکم خدا را اجرا کنید. دین و بدهی از کسی برداشته نمی‌شود و حتی با مرگ به وارث منتقل می‌گردد و آنان هستند که باید بدهی فرد درگذشته را بدهند و حتی بدهی عبادی وی و نماز و روزه‌هایی که نگزارده بر پسر بزرگ‌تر واجب می‌گردد، اما نباید به بده‌کار ورشکست شده بی‌حرمتی کرد و این به معنای گذشت از حق و حقوق خود نیست.

اما روایت حاضر در مورد عالمان دینی دیدگاهی گسترده ندارد و تنها سفارش می‌نماید به عالمی احترام بگذارید که علم و تقوا و عدالت وی تثبیت شده و ناآگاهان حرمت او را پاس نمی‌دارند اما عالمی که به صورت آگاهانه بدی می‌نماید و خود را ذلیل می‌سازد شایسته‌ی حرمت نیست؛ چرا که عالم دینی هیچ‌گاه نباید به بدی بگراید و در صورت میل به بدی‌ها به دین لطمه وارد می‌آورد. عالم گمراه یا منحرف، مردم و دین را به

گمراهی می‌کشد و چنین شخصی را نباید مورد حمایت قرار داد، بلکه حکم او سخت‌تر و سنگین‌تر می‌شود؛ چرا که کردار وی به دین منسوب است و به همان اندازه مسئولیت او سنگین‌تر می‌باشد. از این روست که باید گفت این عالمان دینی هستند که نیاز بیش‌تر به نصیحت دارند. این روایت تفاوت بسیار ظریف میان عزت، ثروت و علم را بیان می‌دارد. حضرت امیرمؤمنان درباره‌ی اهمیت علم می‌فرماید:

«یا کمیل، العلم خیر من المال. والعلم یحرسک وأنت تحرس المال. المال تنقصه النفقة والعلم یزکوا علی الانفاق، وصنیع المال یزول بزواله»^(۱).
 ثروت و مال نیازمند نگاه‌داری است اما علم و دانش باید انسان را حفظ و نگاه‌داری نماید، بر این اساس، مسئولیت عالم بیش از دیگران است. روایت یاد شده می‌فرماید به عالمی که مردم قدرشناس او نیستند باید حرمت گذاشت. درست است که عالم ممکن است خطا کند! اما در صورتی باید حرمت او را نگاه داشت که خطا یا اشتباه عمدی نداشته باشد؛ چرا که خود علم او را سرزنش و تنبیه می‌کند و علمی که دارد او را به توبه و بازگشت وادار می‌کند.

عالمی که سالیان متمادی بزرگوار، عزیز و محترم بوده و ناگهان در پیشامدی به زمین خورده شایسته‌ی احترام است ولی اگر عالمی قارچ گونه رشد کرده و با آن‌که عالم نیست خود را عالم نمایانده و با اتکا به مراکز قدرت و سیاست خود را مطرح نموده و حالا مقام خود را از دست داده است شایسته‌ی احترام نیست.

۱. نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۵.

لزوم احترام به عالم به سبب حرمت داشتن علم است. نقل است مؤمنی کنار قبر ابوحنیفه رفت و کفش‌هایش را سر قبر ابوحنیفه درآورد و سپس به لعن او مشغول شد. شخصی از وی پرسید این برای من معماست! تو احترام می‌کنی یا بی‌احترامی؟ اگر او را لعن می‌کنی چرا کفش‌هایت را بیرون آورده‌ای؟ وی گفت: من کفش‌هایم را بیرون آورده‌ام؛ زیرا ابوحنیفه عالم است و من می‌خواهم از این جهت به او حرمت بگذارم، من فردی عادی هستم و ابوحنیفه عالم است و من به عالم بی‌احترامی نمی‌کنم. اما این که او را لعن می‌کنم به خاطر این است که در مقابل امام صادق علیه السلام که بالاتراز او بوده می‌ایستاده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «من دعا الناس إلى نفسه وفيهم من هو أعلم منه فهو مبتدع ضال»^(۱).

وی گوید چون ابوحنیفه در برابر امام صادق علیه السلام می‌ایستاده و ادعا داشته در حالی که شایسته‌ی آن نبوده، وی را لعن می‌کنم اما حرمت علم او را دارم.

عالمی که می‌داند عالمی دیگر از او داناتر و بالاتر است در صورتی که صاحب ادعا باشد و مردم را به سوی خود دعوت کند، گمراه است. در میان کاسبان نیز چنین است که وقتی می‌داند فلان کاسب جنسی بهتر از او دارد و با سؤال مشتری، به وی اعلام نمی‌دارد و آن را پنهان می‌سازد، بدی خود را می‌رساند.

منظور از عالم کسی است که به صورت واقعی متخلق به علم است

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۷۵.

مانند ثروتمند و عزیزی که ثروت و عزت برای آنان تثبیت شده است و نه کسانی که بازی می‌کنند و با بازی‌گری خود را مطرح می‌نمایند. خداوند دین و تقوای عالمان را حفظ کند و همه‌ی مردم و مؤمنان را از هرگزندی مصون و محفوظ بدارد.

روایت ﴿ ۳۵ ﴾

بایسته‌ها و شایسته‌های ماه مبارک رمضان

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، وعبد الله بن جعفر الحميري، ومحمد بن يحيى العطار، وأحمد بن إدريس جميعاً قالوا: حدَّثنا أحمد بن محمد ابن عيسى، ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن سنان، عن حذيفة بن منصور، عن معاذ بن كثير، ويقال له: معاذ بن مسلم الهراء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: شهر رمضان ثلاثون يوماً لا ينقص والله أبداً»^(۱).

- نقل شده امام صادق عليه السلام فرمود: ماه رمضان سی روز است و به خدا سوگند که هیچ گاه از آن کاسته نمی‌شود.

بیان: گاه خداوند توفیق برخی از امور را از انسان می‌گیرد؛ برای نمونه، ممکن است ماه رمضان باشد و مردم چون نمی‌دانند اول ماه شده است روزه‌ی خود را می‌خورند. ممکن است در پایان ماه، عید فطر باشد و مردم در ماه شوال روزه بگیرند و در غیر آن فطریه می‌دهند و نماز عید فطر می‌گزارند. مؤمنان به چنین حرمان‌هایی مبتلا می‌شوند. درست است که آنان به ظاهر مأمور می‌باشند و ممکن است تکلیفی نداشته باشد، ولی از عوارض روزه‌خواری یا روزه‌ی عید فطر در امان نیستند و مانند کسی است که شراب را به گمان آب می‌خورد. وی گرچه گناهی نکرده است اما چنین نیست که به آلودگی مستی دچار نشود. زمانی که خداوند توفیق را از

۱. الخصال، ص ۵۲۹.

انسان سلب کند وی تکلیف خود را نمی‌داند.

روزه‌ی ماه شعبان در واقع مدخل ورودی ماه رمضان و اذن دخول به آن می‌باشد. روزه‌ی ماه رجب و شعبان همانند اذان و اقامه برای نماز است و انسان را برای انجام این فریضه آماده می‌سازد. ورود به ماه رمضان بسیار سنگین است و کسی که بخواهد ادب نگاه دارد و بخواهد سنگینی آن را بکاهد ناچار است روزه‌ی این دو ماه را به قدر توان بیاورد و از خداوند بخواهد به وی توفیق دهد تمامی روزه‌ی این ماه نصیب وی بشود و او بتواند تمامی روزهای این ماه مبارک را روزه بگیرد. آقا امام سجاده علیه السلام در صحیفه‌ی سجادیه نسبت به عظمت ماه رمضان و ورود و خروج آن اهتمام بسیاری دارد و دعایی که در این رابطه در صحیفه آمده حلول ماه مبارک رمضان را هم‌پای نزول قرآن کریم و وحی دانسته است. اما آنچه در این ماه حایز اهمیت است این است که انسان در پی جلب توفیق و عنایت خاص خداوند باشد. چنین نیست که تیر از چله‌ی کمان گذشته و هرچه قرار است بشود می‌شود! جیب یکی در روشنایی روز زده می‌شود و یکی در تاریکی شب گوهری می‌یابد. یکی در تاریکی چیزی می‌یابد و دیگری در روشنایی چیزی را گم می‌کند. بله، درست است انسانی که ظهوری بیش نیست و شأن از او بی دارد باید همواره به خداوند تکیه نماید و غرور و کبر دامنگیر وی نشود و همیشه به خدا پناه برد تا خداوند به وی عنایت نماید و از او سلب توفیق نشود و روزه‌ی ماه رمضان و نماز عید فطر را در جای خود بگذارد. بی‌توفیقی یعنی این‌که ندانیم اسم اعظم الهی چیست؟ یعنی این‌که مؤمن واقعی را نشناسیم کیست تا به او احترام گذاریم یا مواظب باشیم آسیبی به او نرسانیم! یعنی

آغاز و انجام ماه رمضان را در نیایم. ماه رمضان بسیار عظمت دارد و باید قدرشناس این ماه بود و با صفای بیش‌تر و حرارت فراوان‌تری دنبال صفا و تزکیه‌ی نفس بود و با قرآن کریم بیش‌تر انس داشت و از آن استفاده نمود. نباید چنین باشد که تنها ناهار این ماه به افطاری و سحری و مهمانی تبدیل شود. این در حالی است که امام سجاده علیه السلام این ماه را چنین توصیف می‌نماید:

«والحمد لله الذي جعل من تلك السبل شهره شهر رمضان، شهر الصيام، وشهر الإسلام، وشهر الطهور، وشهر التمحيص، وشهر القيام، الذي أنزل فيه القرآن، هدى للناس، وبيّنات من الهدى والفرقان»^(۱) و آن را «شهر الاسلام»، «شهر الطهور»، «شهر التمحيص» و «شهر القيام» می‌دانند.

به طور کلی در این ماه باید به چهار امر توجه داشت: نخست این‌که انسان نفس خود را رام کند. نفس آدمی سرکش و چموش است و در پی آزادی عمل و بخور بخور و لذات نفسانی و شهوانی است و برای رام کردن آن باید با نفسی که آزاد و رهاست درگیر شد، به خصوص اگر نفس به مرحله‌ی اماره به بدی‌ها برسد.

در این ماه باید با خود تمرین کرد و ریاضت کشید تا بتوان بر نفس چیره شد و زور خود را داشت. با چند ساعت غذا نخوردن، کالری و انرژی بدن انسان محدود می‌شود و در نتیجه روح وی قدرت مانور پیدا می‌کند و توان وی برای چیرگی بر نفس افزون می‌شود. این ماه را باید ماه کشتی با خود دانست و دید تا آخر ماه چه مقدار می‌توان مانع هاری نفس شد.

۱. صحیفه‌ی سجاده‌یه، ص ۲۱۲.

از مشکلات امروز جوامع، هاری نفس انسان‌هاست. نفس‌ها هار شده‌اند و به همین جهت برای کمی پول، آدم کشته می‌شود و آمار جرم و جنایت بالا رفته است. در گذشته، قداره‌کش‌ها و قلدرها گاهی چند ساعت با هم دعوا می‌کردند و تنها چهار نیش تیغ را با مهارت فراوان به هم می‌زدند و آدم نمی‌کشتند اما امروزه قساوت قلب و هاری نفس چنان شدت گرفته که انسان‌هایی بی‌عرضه نیز قتل نفس مرتکب می‌شوند. این لقمه‌های حرام و آلوده است که نفس آدمی را چنین هار می‌کند که حتی انسانی ضعیف حاضر به کشتن دیگری می‌شود. باید هاری نفس را به‌گونه‌ای درمان کرد و خود را از ظلم، بی‌انصافی و ناجوان‌مردی دور داشت.

امر دوم این است که گرفتن روزه و سحر خیزی برای سلامتی مزاج انسان لازم است و سوخت بدن را کنترل می‌کند و نوعی سرویس‌دهی عمومی به بدن به شمار می‌آید و بدن را از استهلاک و پیری زودرس دور می‌دارد. تفصیل این نکته را باید در کتاب‌های پزشکی جست.

سومین امر مهم این است که انسان روزه‌دار چون تشنه و گرسنه می‌شود و می‌خواهد چیزی بخورد و بیاشامد اما نمی‌تواند، با فقیران و بینوایان همدرد می‌شود و آنان را یاد می‌کند. خانواده‌های فقیری که چیزی ندارند تا مصرف کنند!

در این سه ویژگی تمام مردم مشترک هستند و حتی اگر کافری نیز روزه بگیرد، به سه خاصیت یاد شده دست می‌یابد اما جهت چهارمی که ویژه مؤمنان است این است که برخی از روایات بیان می‌دارد نظام عالم هستی و سیستم آن و جو درورای دنیا و به تعبیر دیگر در متافیزیک عالم

تغییر می‌کند و درهای رحمت باز می‌شود و شیاطین بسته می‌شوند و جهنم خاموش می‌شود؛ یعنی همان‌گونه که زمستان هوا سرد و در تابستان هوا گرم می‌شود و آب و هوا تغییرات پایداری را نشان می‌دهد، ماه رمضان نیز نظام هستی را به‌گونه‌ای دیگر می‌نماید و اگر آدمی اندکی همت نماید و خود را در مسیر رحمت آن قرار دهد به توفیق خاص و عنایت ویژه‌ی الهی دست می‌یابد. ماه رمضان ماهی است که درهای رحمت باز و وحی نازل می‌شود و جبرائیل و دیگر فرشتگان به زمین می‌آیند و روح به ناسوت کشیده می‌شود و انسان می‌تواند در کمین فیوضات آسمانی بنشیند و آن را رصد نماید تا ببیند این فیوضات در کجا و در خانه‌ی چه کسی می‌نشینند و بر چه کسی وارد می‌شوند. انسان می‌تواند در مظان رؤیت و وصول این حقایق بنشیند و از آن استفاده نماید. تعبیراتی که امام سجاده علیه السلام نسبت به ماه مبارک رمضان در صحیفه دارند به جهت این امر است. فیوضات عالم در این ماه تغییر می‌کند و به تبع آن، مؤمن نیز باید در این ماه مبارک نسبت به این امر اهتمام بسیار داشته باشد؛ به طوری که در پایان ماه بتواند بگوید من با تمام وجود این تغییرات عالم را دیدم و به فیوضات این ماه مبارک رسیدم نه آن‌که تنها ببیند سیستم سفره‌ی وی تغییر کرده و خرما، بامیه و زولبیا به جای پنیر صبحانه در سفره آمده است. مؤمن حقیقی کسی است که بتواند چنین حقایقی را رصد کند. متأسفانه آزمایشگاهی که بتوان چنین مطالب ربوبی را در آن اثبات کرد، وجود ندارد و جای خالی آن دانش‌های مسلمانی را رنج می‌دهد. باید به صورت آزمایشگاهی بتوان ثابت نمود و آن را محسوس نخبگان کرد که هوای ماه شعبان، رجب، رمضان و شوال با هم تفاوت دارد.

قرآن کریم در وصف این ماه و شب قدر آن می‌فرماید: ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾^(۱)؛ مؤمن باید ببیند این فرشتگان و روح در کجا فرود می‌آیند. باید دانست «روح» موجودی بزرگ‌تر از ملائکه و بسان قلب برای وادی ملکوت است و تنها این ماه است که ظرفیت نزول و پذیرش آن را دارد و دیگر ماه‌ها چنین ظرفیتی ندارند. علت این‌که قرآن کریم در این ماه مبارک نازل شده به خاطر کشش و ظرفیت این ماه است و ناسوت در غیر این ماه کشش نزول قرآن کریم را ندارد.

چگونه است که «روح» با این عظمت به ناسوت فرود می‌آید و مانه آن را می‌بینیم و نه خبری از آن می‌شنویم! و گاه تنها بر اثر زیاد خوردن سحری و افطاری چند کیلو بر وزن خود می‌افزاییم. وقتی واکسنی به بدن تزریق می‌شود اثر آن ظاهر می‌گردد و گاه یک قرص انسان را به زمین می‌زند یا او را که مانند جنازه‌ای در بستر افتاده از زمین بلند می‌کند، اما چگونه است که ما اثر فرود و فراز «روح» و تغییرات ماورایی عالم در ماه مبارک رمضان را نمی‌بینیم!

باید عاجزانه از خداوند خواست معرفت و قدرت شناسایی این ماه مبارک را به ما عطا فرماید تا بتوانیم فیوضات این ماه را باور کنیم و حقایق آن را ببینیم.

اما روایتی که در صدر بحث نقل شد، بیان می‌دارد ماه رمضان همیشه سی روز است و در طول تاریخ هیچ‌گاه کم‌تر از آن و بیست و نه روز نمی‌شود. مرحوم صدوق این روایت را نقل می‌کند و به آن فتوا می‌دهد.

مرحوم صدوق رحمته الله معتقد است کسانی که ماه رمضان را کم‌تر از سی روز می‌دانند تابع اهل سنت شده‌اند. وی گوید: «مذهب خواصّ الشیعة واهل الاستبصار منهم فی شهر رمضان أنّه لا ینقص عن ثلاثین يوماً أبداً، والأخبار فی ذلك موافقة للکتاب ومخالفة للعامة، فمن ذهب من ضعفة الشيعة إلى الأخبار التي وردت للتقية في أنّه ینقص ویصیبه ما یصیبه الشهور من النقصان والتمام اتقى كما تتقى العامة، ولم یکلم إلا بما یکلم به العامة، ولا قوة إلا بالله»^(۱).

از سوی دیگر بیش‌تر فقیهان با این نظرگاه مخالفت نموده‌اند. علم هیأت نیز این دیدگاه را نمی‌پذیرد و با توجه به دوران این ماه در فصول چهارگانه و حرکت وضعی ماه و درجه‌ی خاصی که دارد آن را بیست و نه روز می‌داند. چنین فتوایی اساس علمی ندارد و اشتباه و خطاست. شاید روایت یاد شده خصوصیت مکانی و زمانی داشته و از این لحاظ قابل توجیه است که در جای خود قابل بحث است.

روایت ﴿ ۳۶ ﴾

دروغ‌های شایسته و راست‌های ناصواب

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسين بن سعيد، عن أبي الحسين بن الحضرمي، عن موسى بن القاسم البجلي، عن جميل بن درّاج، عن محمد بن سعيد، عن المحاربي، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي بن أبي طالب قال: قال النبي ﷺ: ثلاث يحسن فيهنّ الكذب: المكيدة في الحرب، وعدتك زوجتك، والإصلاح بين الناس. وثلاث يقبح فيهنّ الصدق: النميمة، وإخبارك الرجل عن أهله بما يكرهه. وتكذيبك الرجل عن الخبر. قال: وثلاثة مجالستهم تميّت القلب: مجالسة الأندال، والحديث مع النساء، ومجالسة الأغنياء»^(۱).

- پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرمایند: در سه مورد دروغ گفتن نیکوست: حيله‌ی جنگی در میدان نبرد، وعده به همسر، اصلاح رابطه میان مردم.

در سه مورد است که راست‌گویی در آن زشت است: نمیمه و سخن چینی، خبر دادن کسی از خویشان وی به آنچه که آن را ناپسند می‌دارد، و تکذیب کردن فردی که خبری داده است.

هم‌چنین آن حضرت ﷺ فرمود: هم‌نشینی با سه نفر سبب مرگ قلب می‌شود: هم‌نشینی با افراد پست و فرومایه، گفت‌وگو با زنان، و هم‌نشینی با ثروتمندان و سرمایه‌داران.

۱. خصال، ۸۷.



بیان: انسان باید عبد اطاعت‌پذیر و پیرو احکام الهی باشد نه این‌که آموزه‌های دین را از سر عادت انجام دهد به‌گونه‌ای که در عمل به تکلیف، نتواند از عهده‌ی انجام کاری بر آید که غیر از آن‌چه تاکنون انجام می‌داده باشد و عمل کردن به آن برای وی سخت و سنگین است.

یکی از مواردی که حسن و قبح آن ذاتی نیست و به حیثیات و وجوه است دروغ است که گاه حسن و نیکوست و گاه قبیح و زشت. این روایت مصادیق دروغ نیکو و راست زشت را بیان می‌دارد. انسان باید در اطاعت‌پذیری چنان تمرین نموده باشد و نفس خود را رام و سرسپرده‌ی خواسته‌های الهی و حق کرده باشد که هرچند وی دروغ را زشت می‌دارد بتواند در جای خود دروغ بگوید یا در جای خود راست نگوید. دروغ از مواردی است که هم مورد خوب دارد و هم مورد بد و زشت و این جاست که کار خطرناک می‌شود و تشخیص آن سخت می‌گردد. دروغ مانند چاقوست که اگر در خانه‌ای نباشد نمی‌شود چیزی را پاره کرد و انسان به سختی دچار می‌شود. چاقو امر لازمی است. البته همان‌طور که چاقو اقتضای خوبی دارد، اقتضای بدی هم دارد؛ زیرا می‌شود با آن آدمی را به قتل رساند. در روایت است مؤمن ممکن است دزدی کند اما نمی‌تواند دروغ بگوید و اگر کسی دروغ گفت، معلوم می‌شود مؤمن نیست، با این وجود، در سه مورد می‌شود دروغ گفت و این برخلاف عادت مؤمن است و می‌فهماند مؤمن باید معرفت داشته باشد. گویی می‌فرماید اگر شما فقط یاد بگیرید دروغ نگوئید مسلمان ناآگاه و گمراهی هستید.

دروغ مانند سم و داروست و باید معرفت داشت تا سم را در جای خود مصرف نمود. اگر با دروغی می‌توان مشکل، کدورت، نگرانی و

ناراحتی را از دل مردم مسلمان بیرون کرد بسیار پسندیده است و باید سم را مصرف کند و با قصد قربت نیز این کار را بکند. مسلمان باید وضعیت شناس باشد و بداند کجا باید از سم بهره برد و کجا از غسل و مربا. راست گفتن در برخی از موارد زشت است. استفاده از راست نیز تخصص می‌خواهد و باید آن را مانند دارو دانست و چنین نباشد که برای هر فردی از آن تجویز شود. اما دروغ‌هایی که شایسته است در سه مورد است: یکی از این موارد، فریب و نیرنگ در جنگ است. دیگر آن‌که مرد وقتی به خانه می‌رود نباید مشکلات خود را به خانه ببرد. مرد در خانه باید جوانمرد باشد و شیرینی و صفای خود را برای همسر خود ببرد و نباید گرفتاری‌های خود را بر سر همسر و فرزند خالی کند و در این زمینه می‌تواند دروغ بگوید. مرد باید پشتوانه‌ی زن و فرزند باشد و به آنان امید دهد نه آن‌که آینده‌ای تاریک را برای آنان ترسیم نماید و از مشکلات خود برای آنان بگوید و آنان را در ترس و اضطراب فرو ببرد. انسان یا نباید از مشکلات خود چیزی بگوید یا دست‌کم باید چیزهایی را که مشکل دارد به آنان نگوید و آنان را آزرده و رنجور نسازد. امید، قوت، نشاط و شادی دادن به همسر و فرزند بسیار حایز اهمیت است و مرد باید چنان جوانمرد باشد که اگر مشکلی دارد آن را در خود فرو بخورد. این مورد از دروغ برای آن است که حرمت، آسایش، امنیت و آرامش خانواده حفظ شود.

اما مورد سوم دروغی است که می‌تواند به اصلاح رابطه‌ی میان دو نفر بپردازد. البته، دروغی که شخص برای جلب منفعت و سود می‌گوید و منافع شخصی خود را در نیت دارد داخل در این مورد نیست و چنین دروغی قبح فاعلی دارد. دروغ مانند سم است و در سال ممکن است

برای چند نفر خاص به عنوان دارو تجویز شود. در این مورد نباید گفت: من به راست گفتن عادت کرده‌ام، بلکه باید گفت: اگر خداوند امر نماید، من دروغ هم می‌گویم. بر این اساس، نباید به گفتن دروغ مصلحتی عادت کرد و مصلحت را بهانه آورد؛ چرا که موارد مصلحت اندک پیش می‌آید. دروغ مصلحتی سمی است که انسان آن را مصرف می‌کند و نباید رواج داشته باشد. در اصلاح رابطه میان مردم که نادر پیش می‌آید، می‌توان دروغ گفت. برای نمونه، اگر یکی از خویشان بدی دیگری را بگوید و چیزی پیش آید، وقتی از انسان درباره‌ی آن می‌پرسند باید بگوید من چنین چیزی نشنیدم و به من چیزی نگفته است یا نمی‌دانم یا من ندیده‌ام و به مثل: «پیغمبر دیده را ندیده کرد» ولی ما گاهی ندیده را دیده می‌کنیم. باید دیده‌ها را نیز نادیده گرفت و همواره بر آن بود تا مردم را تطهیر کرد. برای نمونه، بنده چندی پیش وارد کوچه‌ای شدم که دو نفر در آن گناهی را انجام می‌دادند و برخی از مردم دنبال آنان بودند. آن دو مرا دیدند و خود را جمع کردند. مردم رسیدند و از من درباره‌ی گناه آن دو پرسیدند، گفتم چیزی ندیدم، بعد از آن، این دو نفر هر شب به مسجد می‌آمدند. چنین انکار و برخوردی آنان را تطهیر و هدایت کرد. دروغ در صورتی که میان دو نفر آشتی و صفا برقرار کند اشکال ندارد و استفاده از این سم تجویز می‌شود. درست است که مؤمن به بیان برخی روایات همه‌کار می‌کند ولی دروغ نمی‌گوید، اما خود روایت بیان می‌دارد در چنین مواردی می‌شود دروغ گفت. البته، در صورتی که می‌شود با گفته‌ی راست میان دو نفر ایجاد صفا و دوستی نمود، نوبت به دروغ نمی‌رسد ولی کم‌تر می‌شود میان دو نفر که با هم قهر کرده‌اند با راستی ایجاد دوستی کرد. این مسأله،

اهمیت رابطه‌ی دوستانه و سالم میان مردم را می‌رساند. اصلاح رابطه میان مردم از مصرف چنین سمی مهم‌تر است. به عکس نیز چنین است؛ یعنی اگر انسان سخن راستی بگوید و دو نفر را آزار و اذیت کند، از دروغ بدتر است. این امر خود را به‌ویژه در اجرای حدود و شاهد قرارگرفتن در این مورد نشان می‌دهد. باید توجه داشت اسلام در اجرای حدود بسیار سخت‌گرفته است تا مردم را نجس و گناه‌کار نسازد اما شاهد قرارگرفتن در این مورد با این هدف تنافی دارد و بهتر است گناهان مردم نادیده گرفته شود؛ مگر گناهی که جنبه‌ی اجتماعی داشته و آسیب حیثیتی و روانی به جامعه وارد آورده است. اگر عیب‌های مردم نادیده گرفته نشود کسی سالم نمی‌ماند و جامعه بیمار می‌گردد و دیگر از انجام هیچ گناهی ابایی ندارد و زندان که باید حکم مترسک را داشته باشد شأن اجتماعی خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند قدرت بازدارندگی داشته باشد و به استراحتگاه مجرمان تبدیل می‌شود. کسی نباید داخل زندان را ببیند تا قبح آن شکسته نشود. اسلام حتی اقرار به گناه را گناه می‌داند تا چه رسد به آن‌که کسی شاهد بر گناه دیگران قرار گیرد. اسلام به جای اقرار، توبه را سفارش می‌نماید. متأسفانه برخی از افراد ناآگاه در مصدر امور قضایی قرار گرفتند و بر دین و اسلام رفت آن‌چه که نباید می‌رفت. نباید مردم را زخمی کرد و باید آنان را پاک دانست. اسلام افراد جامعه‌ی خود را مؤمن، طاهر، آبرومند و متشخص می‌خواهد و نه افرادی که حرمت و حیثیت آنان لکه‌دار شده و برای آنان انجام هر گناه دیگری مهم نیست! کسی که یک بار زندان می‌بیند و کتک و شلاق می‌خورد یا آبروی خود را از دست رفته می‌داند، دیگر این‌گونه امور برای او مهم نیست. مهم در اجرای حدود،

حرمت آدمی است که وقتی شکسته شد، دیگر نمی‌شود مانعی برای آن دید. اسلام راضی نیست گناه گناه‌کار در جامعه اثبات شود و چندان سخت گرفته است تا هر حدی به راحتی اجرا نشود.

بنده‌های خداوند عیال او هستند و اگر آبروی آنان ریخته شود آبروی خداوند رفته است. باید حرمت خداوند را با حرمت گذاشتن به بندگان خدا نگه داشت. حرمت خدا حرمت بنده‌های اوست و برای همین است که اجازه می‌دهد برای اصلاح میان دو بنده و سلامت آنان دروغ گفته شود.

البته اگر کسی برای اصلاح مجبور باشد دروغ بگوید، وی از غیبت، تهمت و مردم آزاری نیز مبرا است.

کسی اهل اصلاح میان مردم است که مردم را دوست دارد و کسی که مردم را دوست دارد، غیبت نمی‌کند، تهمت نمی‌زند و دیگران را آزار نمی‌دهد. ثواب چنین شخصی از راست‌های او بیش تر است و معلوم می‌شود که اصلاح میان مردم را دوست دارد. در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده: «الخلقُ عيالُ الله فأحبُّ الخلقَ الى الله من نفع عيال الله»^(۱)؛ مردم عیال خدا هستند. عیال خداوند نان‌خور او را می‌گویند. اگر انسان عیال خدا را دوست نداشته باشد نمی‌تواند خداوند را نیز دوست داشته باشد. باید دقت داشت از این روایت به دست می‌آید دین امری عادت‌ی نیست و باید در هر مورد به وظیفه‌ای که دین برای آدمی تعیین می‌کند عمل نمود. مؤمن نباید ضعف نفس داشته و عادت‌ی باشد.

۱. شیخ کلینی، کافی، ص ۱۶۴.

ان شاء الله خداوند به ما صفایی دهد که مردم را به صورت واقعی دوست داشته باشیم و به مردم احترام بگذاریم و گناهان و خطاهایی را که از آنان می بینیم، نبینیم تا از کدورت‌ها و بیچارگی‌ها مصون بمانیم و معرفت و صفای دین را در دل ما بیش‌تر و بیش‌تر بفرماید.

این روایت در ادامه می‌فرماید:

«و ثلاث یقبح فیهنّ الصدق: النمیمه، وإخبارك الرجل عن أهله بما یكرهه.

و تكذیبك الرجل عن الخیر».

در سه مورد است که راست‌گویی در آن زشت است: نیمه و سخن‌چینی، خبر دادن کسی از خویشان وی به آنچه که آن را ناپسند می‌دارد، و تکذیب کردن فردی که خبری داده است.

تعبیر «یقبح» در این سه مورد و نه «یحرم» می‌رساند زشتی این موارد امری عقلایی است و اگر کسی دین نیز نداشته باشد زشت است چنین راستی را بگویند. راست‌گویی در این موارد با گناهی کبیره برابری می‌کند. نمّامی و سخن‌چینی از این موارد است؛ بدین گونه که کسی از دست دیگری عصبانی باشد و به شما از او بدی بگوید و شما سخن او را برای دیگری بگویید. او ناراحت و عصبانی بوده و دلش گرفته و قدرت کنترل خود را نداشته و چیزی گفته است اما شما ناراحت نبودید و می‌توانستید خود را کنترل نمایید و آن را پنهان نمایید، برای چه آن را پیش دیگری گفته‌اید. او شما را امین دانسته بود و کسی به امانت خیانت نمی‌کند و درست نیست سخن او برای دیگران نقل شود. کسی که نمّامی می‌کند فتنه‌انگیز است و نمّامی یعنی فتنه‌گری فرد مریض. بدتر از آن وقتی است که کار به مقابله و مواجهه و رو به‌رو کردن کشیده می‌شود تا معلوم شود

چه کسی چه چیزی گفته است. اگر کسی از دیگری چیزی را نقل کرد باید گفت او به من چنین سخنی نگفته و پشت سر شما چنین حرفی را نزده است و اگر او را تصدیق کند و بگوید چرا به من گفته است، گفته‌ی وی فسادانگیزی است. چنین راستی اقتضای فتنه و فساد دارد. مسلمان باید سخنان دیگران را به امانت پیش خود نگاه دارد تا مسلمانان به هم اعتماد داشته باشند و هم‌دیگر را امین خود بدانند و بتوانند به هم تکیه کنند و پناهنده‌ی هم باشند. همین بی‌احتیاطی باعث شده انسان‌ها از هم‌دیگر بریده شوند و تنها بمانند و اگر کسی از چیزی دلگیر شد جرأت نکند با کسی سخن گوید.

دومین موردی که راست گفتن زشت بوده و زشتی آن بیش از مورد پیشین است این است که به کسی از خویشان خود آنچه را که ناپسند می‌دارد خبر دهید. برای نمونه، اگر کسی از همسر خود زشتی و گناهی دید آن را پنهان کند. این گزاره و آموزه صفا و بزرگواری دین و فرشته‌خویی آن را می‌رساند! اگر از همسر خود یا زنی چیزی ناپسند دیدید، آن را پنهان کنید؛ زیرا اگر شوهر وی بشنود مشکلی داشته است ناراحت می‌شود و با او درگیر می‌گردد. در چنین مواردی نباید راست گفت و نباید خیرخواهی و نصیحت را بهانه آورد و برای نمونه به شوهر او گفت مواظب همسرت باش. مسلمان باید برادر مسلمان باشد و برای او برادری نماید. برادر به این معناست که همسر و فرزند دیگران را همسر و فرزند خود بدانی و در پیشامد مشکلات در کنار آنان باشی و همواره آبرو و احترام آنان را پاس بداری. البته، مؤمن باید عاقل و دوراندیش باشد و توجه داشته باشد برخی از پنهان کاری‌ها وضع دیگری را بدتر می‌سازد و ممکن است

مخاطراتی را پیش آورد که در این موارد باید خیلی مواظب بود و نیت و اصل اولی را بر ایجاد صلح میان مردم قرار داد. ممکن است فرزندی به اعتیاد گراید و معتاد و آلوده شود؛ در حالی که نصیحتی می‌تواند او را از این مخاطره نجات بخشد. در این موارد باید عاقلانه به یکی از خویشان؛ مانند پدر و در نبود وی به دایی یا عموی وی تذکر داد تا برای رفع مشکل وی اقدام کنند؛ به گونه‌ای که کسی را ناراحت نکنند.

بعضی از حرف‌ها و سخنان ممکن است کمر فردی را خم کند. برخی از راست‌گویی‌ها چنین است. گاه سخنی یک زندگی را متلاشی می‌سازد. البته مردی که با سخنی و حرفی سامان زندگی خود را از دست می‌دهد، مرد نیست. اگر فرزند، زن یا دختر کسی مشکل بدی نیز پیدا کند، این دلیل نمی‌شود مرد دچار اختلال شود و زندگی خود را به هم بزند. انسان باید عاقل و پخته باشد، فکر کند و مشکل خود را با اندیشه‌ورزی برطرف کند. این پدر بی‌عرضه است که فرزندی را به بدی می‌گرایاند. چنین پدری باید پیش از زدن فرزند، خود را بزند. برخوردهای نامعقول و سخت‌گیری زیادی والدین است که آمار فرزندان فراری را بالا برده است. نباید انتظار داشت فرزند معصوم و مانند عالمان دینی طراز اول باشد. قرار نیست خداوند همه‌ی خوب‌ها و خوبی‌ها را به یکی بدهد. ممکن است خداوند بخواهد فرزندی بد شود. آدمی نباید خودخواه باشد و تمامی خوب‌ها را برای خود بخواهد. نباید همه‌ی فرزندان را درجه‌ی یک و اعلایی خواست؛ زیرا ممکن است خداوند خواسته باشد فرزند بدی نیز در خانه‌ی تو باشد. باید خداوند را شکر کرد و به رضای او راضی بود. درست است که باید دقت کرد و مواظب بود و کوشش داشت و به

فرزندى که بدى در او ريشه دوانيده کمک نمود تا چنين فرزندى از خانه فرار نکند و کنار او بماند و در درازمدت با ترفندهايى به خوبى ها ميل پيدا کند. مرد آن است که با پيشامد مشکلى؛ هر مشکلى که باشد، تعادل خود را از دست ندهد و چوب و کمر بند بر ندارد و گرنه چنين کارهايى است که فرزند را بد و ناشايست مى سازد. فرزندى که محبت، مهربانى، دوستى و صفا نمى بيند، عقدهى حقارتى که دارد او را به ناهنجارها گرايش مى دهد. برخورد با سختى، تندى و حدّت مورد خاص دارد و نمى شود در هر جايى از آن استفاده کرد. خبر از بدى خويشان خود ندهيد تا بى کارى، بى صفايى و نااميدى او را تهديد نکند و بتواند زندگى خود را اداره نمايد. به چنين شخصى که از او بدى ديده ايد اگر مى توانيد بايد کمک کنيد و دست کم با او به گونه اى مدارا داشت و بايد او را خواهر و برادر خود دانست و انديشيد که در اين صورت بايد با او چه برخوردى داشت. دين به پاس داشت حرمت هاى اجتماعى چنين اهتمام دارد.

مورد سوم جايى است که مؤمنى خبرى مى آورد و تو مى داني که خبر وى واقعيت ندارد. در اين صورت نبايد او را تکذيب و روسياه نمود و نبايد غير واقعى بودن ادعايى را که دارد به رخ او کشيد. برخورد مؤدبانه در اين موارد اين است که از او بخواهيد براى ادعاى خود دليل بياورد. در اين صورت او را متهم نکرده ايد؛ زيرا از او پرسش نموده ايد، ولى وقتى او را تکذيب مى کنيد، در واقع او را محکوم نموده ايد.

مسلمان نبايد هيچ گاه مسلمانى را محکوم کند. محکوم کردن يک مسلمان در واقع محکوم کردن همه ي مسلمانان است. وقتى شما مسلمانى را دروغ گو بدانيد، يعنى همه ي کسانى که چنين آيينى دارند

دروغ گو هستند اما سؤال و درخواست دلیل اشکالی ندارد و برخورداردی محترمانه است. تکذیب مسلمان به صورت صریح و رو در رو مثل این است که شما سنگی بردارید و بر سر او بزنید. انسان نباید نسبت به مؤمنان حکم صادر کند و آنان را دروغ گو بخواند. ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام با آن که معصوم و عالم به غیب بوده‌اند اما شب و روز تحمل شنیدن دروغ‌های مردم را داشته‌اند! چه قدر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام ریاضت کشیده‌اند که دروغ‌های این امت را تحمل کرده‌اند. ظرفیت ما خیلی کم است و تا از چیزی آگاهی پیدا می‌کنیم نمی‌توانیم خود را کنترل کنیم. نماز بسیاری از افرادی که پشت سر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به جماعت می‌خوانده‌اند، دروغین بوده اما آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چیزی نمی‌گفته است. آنان می‌گفتند هرچه ما می‌گوییم پیامبر گوش می‌کند، او اُذُن و ساده است. خداوند در پاسخ می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ، قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ، يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^(۱). گوش فرا دادن حضرت به سخنان شما و این که مخالفت خود با آن را اظهار نمی‌کند به خیر شماست. اگر آن حضرت به صورت صریح می‌فرمود شما دروغ می‌گویید، مشکلات فراوانی رخ می‌نمود. آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه قدر بزرگواری بوده‌اند که این همه دروغ را تحمل می‌کرده‌اند! با آن که از غیب نیز آگاه بوده‌اند. هیچ‌گاه دیده نشده که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردم را به دروغ متهم نموده باشند. حضرات معصومین علیهم‌السلام حتی در محکمه و در باب قضاوت نیز علم خود را دخالت نمی‌داده‌اند و به حسب دلایل و بینه‌های ظاهری

حکم می نموده‌اند. در این رابطه روایت زیبایی در امالی شیخ صدوق رحمته الله وجود دارد. در این روایت است:

«حدَّثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن هارون الصوفي، قال: حدَّثنا أبو تراب عبيد الله بن موسى الروياني، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام: يا بن رسول الله، حدَّثني بحديث عن آبائك عليهم السلام. فقال: حدَّثني أبي عن جدِّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يزال النَّاسُ بخير ما تفاوتوا، فإذا استوتوا هلكوا. قال: قلت له: زدني يا بن رسول الله. فقال: حدَّثني أبي عن جدِّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لو تكاشفتهم ما تدافتهم. قال: فقلت له: زدني يا بن رسول الله. فقال: حدَّثني أبي، عن جدِّي عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنَّكم لن تسعوا النَّاسَ بأموالكم، فسعوهم بطلاقة الوجه وحسن اللقاء، فإنِّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إنَّكم لن تسعوا النَّاسَ بأموالكم، فسعوهم بأخلاقكم»^(۱).

- عبد العظيم حسنی رحمته الله گوید به امام جواد عليه السلام عرض داشتم: ای پسر رسول خدا صلى الله عليه وآله، حدیثی از پدران بزرگوار خود بفرمایید. حضرت عليه السلام فرمود: حضرت امیر مؤمنان عليه السلام می فرماید: اگر مردم در اختلاف و تفاوت رتبه نباشند هیچ گاه روی خیر را نخواهند دید. به آن حضرت عرض داشتم: بیش تر بفرمایید. حضرت فرمودند: حضرت امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: اگر پرده‌ها کنار رود، شما یک‌دیگر را دفن نخواهید کرد. عرض داشتم بیش تر بفرمایید: حضرت فرمود: حضرت امیر مؤمنان عليه السلام می فرماید: شما نمی‌توانید با مال خود بر مردم گشاده بگیرید، پس با روی گشاده و اخلاق خوش آنان را در بر بگیرید.

۱. شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۳۱.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: اگر پرده‌ها بر افتد و حقیقت مردمان فاش و آشکار شود، معلوم می شود که فرد سالمی در میان آنان نیست و هیچ کس حاضر نمی شود حتی مرده‌ی دیگری را دفن کند تا چه رسد به آن که با زنده‌ی وی حاضر به ارتباط و گفت‌وگو باشد. خداوند می خواهد بندگان عزیز و محترم داشته باشد و حرمت آنان حفظ گردد؛ بر این اساس می فرماید مسلمان نباید مسلمانی دیگر را تکذیب کند. بله، در تاریخ تنها موارد اندکی بوده که مخاطرات نفاق فراوان می شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ناچار می گردیده برای حفظ مسلمانان و گم نشدن مسیر هدایت، منافقان را معرفی نمایند اما حرمت مردم ضعیف و مستضعف را همواره داشته اند. انسان باید خودنگه دار باشد و وقتی می بیند کسی ادعایی دروغ پیش او می آورد نباید به وی بگوید من می دانم تو دروغ می گویی و تنها می تواند از او سؤال کند که دلیل ادعای وی چیست. سؤال، برخورد محترمانه است ولی تکذیب، حکم است و خوب نیست انسان برای کسی حکم کند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در پایان می فرماید:

«و ثلاثة مجالستهم تمیت القلب: مجالسة الأذال، والحديث مع النساء، ومجالسة الأغنياء».

- هم نشینی با سه نفر سبب مرگ قلب می شود: هم نشینی با افراد پست و فرومایه، گفت‌وگو با زنان، و هم نشینی با ثروتمندان و سرمایه داران. سه گروه هستند که مجالست و هم نشینی با آنان، قلب انسان را می میراند. در نتیجه، کسی که می خواهد دلی زنده و شکوفا داشته باشد باید از این گروه‌ها دوری نماید.

تعبیر «مجالست» از باب مفاعله است و نشستی دو طرف را می‌رساند. این تعبیر در فهم معنای روایت حایز اهمیت است. مجالست یعنی حالت دوام و همیشگی و مراوده و دوستی و نزدیکی فراوان. روایت می‌فرماید تمامی رابطه‌ی انسان نباید با این سه دسته باشد و ارتباط زیاد و فراوان با آنان است که آسیب‌زا است. یکی از آن گروه‌ها آدم‌های پست، فرومایه و عقب مانده هستند و از اشرار و بدها شناخته می‌شوند. هم‌نشینی با چنین افرادی و شنیدن سخنان و دیدن کردار آنان، آدمی را نسبت به خوب‌ها و مؤمنان بدبین می‌سازد. باید توجه داشت ممکن است کسی شر باشد ولی پست نباشد. بدی می‌تواند با بزرگی جمع شود ولی گاهی کسی فقط بد نیست، بلکه پست و فرومایه و عقب مانده است و رسول خدا ﷺ از هم‌نشینی با آنان پرهیز می‌دهد.

نشست و برخاست با افراد شر و فرومایه، قلب و دل را به مرور زمان به افول می‌برد و آن را پایین می‌کشد. نفس نخست شروع به مقایسه می‌کند و خود را بهتر از آنان می‌بیند و کم‌کم با تأثیرپذیری از آنان می‌بیند که سیستم بدنهاد آنان در نهاد وی تعبیه شده و خود ناخودآگاه به تقلید از گفتار و کردار آنان می‌پردازد. البته جلوس و نه مجالست با چنین افرادی اشکالی ندارد. جلوس به معنای رسیدگی و کمک و تربیت آنان است اما مجالست به معنای مراوده، اقامت، آمیخته شدن و رفت و آمد به خانه‌ی وی است که اشکال دارد. فرد بزرگوار و مؤمنی که می‌تواند به قهوه‌خانه‌ها رود و به چنین افرادی کمک و ارشاد داشته باشد و آنان را امر به معروف و نهی از منکر نماید، نباید بی تفاوت باشد و چنین چیزی جلوس است و نه مجالست. مؤمنی که توان، قدرت و وجود آن را دارد که از چنین افرادی

دستگیری داشته باشد و به نصیحت، مشورت و تربیت آنان پردازد نباید بی تفاوت باشد و او از سویی رود و بگذارد دیگران برخلاف حق روند؛ چرا که بدین گونه میان خلق الله جدایی می افتد اما مجالست، مراوده و رفاقت با آنان قلب را افول و سقوط می دهد.

گروه دوم، سرمایه داران و اغنیا هستند. مجالست با ثروت مندان نیز دل را از آدمی می گیرد و او را به موجودی سخت تبدیل می نماید. مراوده و ارتباط با کسی که در زندگی مادی چالشی ندارد و از طبقات مرفه شمرده می شود میرایی قلب را در پی دارد و آدمیت و انسانیت را از آن می گیرد. فردی که از طبقات پایین جامعه است و در اداره یا مؤسسه ای کار می کند که نشست و برخاست او با اغنیاست و از آن دفتر به این دفتر و از این شرکت به آن شرکت می رود که مالکان آن سرمایه دار می باشند و با آنان به دوستی و مراوده می پردازد، موجودی و هویت خود را از دست می دهد مگر آن که تنها رابطه ای کاری با آنان داشته باشد و زندگی خانوادگی خود را با آنان عجین نسازد و از رفت و آمد و میهمانی با آنان خودداری کند.

به مرور زمان قلب چنین کسی چنان از دست می رود که دیدن فقیران و مستضعفان برای وی سخت می گردد و دیگر بر خود نمی گذارد که با آنان ارتباطی داشته باشد. وی چنان دل سنگ می گردد که دیدن فقری برای وی با دیدن فردی گدا برابری می کند و ارزش انسان ها و حرمت آنان دیگر به هیچ وجه به ذهن وی نمی آید.

باید توجه داشت تعبیر «اغنیا» ضد ارزش نیست؛ همان طور که تعبیر «فقیران» ارزش نمی باشد اما این واقعیتی اجتماعی است که غنا و

بی‌نیازی سبب استکبار می‌شود و کم‌تر کسی می‌تواند خود را از این عیب و آسیب برهاند. مجالست با کسی که ایمان نمی‌شناسد و فقط از پول بالا می‌رود و جز بهانه برای گرفتن دنیا نمی‌شناسد چنین آسیب‌ها و عوارضی دارد. البته جلوس با آنان اشکال ندارد. این پول و سرمایه داشتن نیست که اشکال دارد بلکه این استکبار و خودبرتربینی و فراموشی خدا با غرق شدن در دنیا و نادیده گرفتن ارزش‌ها برای بالا رفتن از ستون‌های پولی است که اشکال دارد و اگر ثروتمندی مؤمن باشد و از عیوب گفته شده پاک باشد، مجالست با او اشکالی ندارد؛ مگر آن‌که آدمی خود ضعیف باشد و با دیدن مکنث و ثروت او دچار عقده گردد و نعمت‌هایی را که خداوند به او ارزانی داشته نبیند و به کفران نعمت و ناسپاسی رو آورد. هم‌نشینی با سرمایه‌داری بد است که مستکبر باشد و هیچ‌گاه بیچاره یا فقیری را نمی‌بیند و از دردی که دارد ناآگاه است و حس بی‌نوایی را درک نمی‌کند و اگر بخواهد به فقیری نیز برسد هزار منت بر او می‌گذارد و خود و ثروت خویش را به رخ وی می‌کشد. کسی که با فقیران می‌نشیند باید خود را پایین بگیرد تا افراد فقیر و ضعیف به هیچ وجه احساس نکنند با بزرگ‌تر از خود نشسته‌اند و از او دل‌گیر و ناراحت نشوند و این فرد سرمایه‌دار است که باید خود را پیش فقیران پایین آورد نه آن‌که به آن بیچارگان فخر فروشد و برای آنان قیافه بگیرد و آنان را خرد و تحقیر کند که در این صورت، خداوند فقر را برای او و نسل وی پیش خواهد آورد.

اما سومین گروهی که مجالست با آنان سبب دل‌میری می‌شود سخن گفتن با زنان است. این مطلب نیز اگر به درستی تحلیل شود منطقی، عرفانی و علمی است و مورد تأیید روان‌شناسی می‌باشد. باید دانست در

مورد دو دسته‌ی نخست تعبیر روایت «مجالست» بود و در مورد این گروه «حدیث» و سخن گفتن است. با زنان نباید زیاد سخن گفت. زن‌ها موجوداتی عاطفی هستند و اگر با آن‌ها شروع به سخن کنید همه‌ی وقت شما به سخن گفتن می‌گذرد. با زن‌ها باید عمل نمود و نه آن‌که سخن گفت. زن عاطفی است و در سخن باز کردن همان و داد سخن گفتن زن همان. او به یک سخن ریشه و ساقه و پر و بال می‌دهد و از سخنی که به گاهی می‌ماند می‌تواند کوهی درست کند و حرف زدن را رها نمی‌کند و همواره آن را ادامه می‌دهد و چه بسا که ده‌ها غیبت و تهمت و گناهان دیگر نیز به میان آید. البته، این سخن گفتن با زن است که میرایی قلب را به دنبال دارد اما اگر زن با انسان سخن بگوید چنین پی‌آمدی ندارد. شما نباید با زن درددل نمایید اما بگذارید او با شما درددل نماید و شما را سنگ صبور خود بداند تا تخلیه شود؛ چرا که اگر با شما سخن نگوید و خود را خالی ننماید با خویشان و دوستان خود سخن می‌گوید و زندگی درونی خود را برای آنان می‌برد. البته در مجالست، حرف و حدیث هم هست اما این متعلق مجالست برای زنان نمود بیش‌تری دارد و بر این اساس می‌شود گفت مجالست با آنان نیز خوب نیست و مردانی که در خانه می‌نشینند و با زن گرم می‌گیرند، همسر آنان از وی سیر و زده می‌شوند و چنین مردانی عزت، قدرت، شیرینی و تازگی خود را برای همسران خود از دست می‌دهند. زنان همان‌گونه که عاطفی هستند، کم حوصله نیز می‌باشند. اگر کسی مجبور است در خانه بماند باید جای خود را از همسر خود جدا کند و اتاقی جداگانه برای خود داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که زن او را صدا کند. مجالست با زن باید محدود و مناسب

باشد. زن را نباید خسته و از خود سیر کرد؛ چرا که طبع آدمی برای هر چیزی اندازه‌ای قایل است. البته تنها گذاشتن زن نیز خوب نیست و هر چیز باید مناسبت و اندازه‌ی خود را داشته باشد.

خداوند به انسان توفیق دهد دانش و فن زندگی را فرا بگیرد. زندگی کردن سخت است و اداره کردن خانه‌ای گاه از اداره کردن مملکتی سخت‌تر می‌باشد؛ چرا که اداره‌ی مملکت بر اساس قوانین مصوب و خطوط از پیش تعیین شده انجام می‌شود اما اداره‌ی یک زندگی و منزل گاه به خلاقیت و نوآوری‌های بسیاری نیاز دارد تا نظم زندگی و امنیت روانی آن محفوظ بماند.

روایت ﴿ ۳۷ ﴾

رد هدیه و آموزه‌های دینی

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن موسى بن القاسم البجلي، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن الجهم قال: قال أبو الحسن عليه السلام كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لا يأبى الكرامة إلا حمار، قلت: ما معنى ذلك؟ قال: التوسعة في المجلس، والطيب يعرض عليه»^(۱).

- حضرت امیرمؤمنان عليه السلام می‌فرماید: کسی کرامت و بخشش را رد نمی‌کند مگر الاغ. ابن جهم گوید: پرسیدم منظور شما چیست؟ حضرت عليه السلام فرمود: باز کردن جا برای نشستن و عطر و بوی خوشی که به انسان پیشکش می‌شود.

بیان: شایسته نیست انسان هدیه‌ی کسی را رد کند؛ همان‌طور که نباید توقع هدیه‌ی بزرگ از کسی داشت. برای نمونه وقتی کسی از مکه، کربلا یا مشهد برای کسی جوراب هدیه می‌آورد وی نباید ناراحت شود! هدیه هرچه باشد هدیه است و ارزش دارد و محبت طرف مقابل را می‌رساند. اگر کسی با یک جفت جوراب راضی نمی‌شود با چیزهای دیگر نیز راضی نمی‌گردد و طبع زیاده‌جویی دارد.

امام عليه السلام در این روایت می‌فرماید: کسی هدیه را رد نمی‌کند، مگر الاغ.

۱. عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۷۸.



رد کردن هدیه بسیار ناپسند است و بی ادبی رسمی شمرده می شود. برای نمونه، اگر در قبرستان به شما خرمایی تعارف کنند تا فاتحه ای خوانده شود چون صورت معامله را دارد هدیه نیست و می شود گفت ببخشید، فاتحه اش را می خوانم، خرما هم نمی خواهم؛ چون معامله است ولی اگر بگویند: بفرما هدیه است، شایسته نیست آن را رد کرد. این در حالی است که تغذیه اهمیتی خاص دارد و نمی شود هر غذایی را از هر جایی خورد و توصیه بر پذیرفتن چنین هدیه ای از بدی بسیار رد هدیه حکایت دارد. برخی از روایات دیگری که در مذمت رد هدیه و تعریف و توضیح مصداقی آن آمده چنین است:

«حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصقار عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن علي بن الجهم قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: لا يأبى الكرامة إلا حمار، قلت: أي شيء الكرامة؟ قال: مثل الطيب وما يكرم به الرجل الرجل^(۱).
- امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: کسی کرامت و بزرگداشت را رد نمی کند مگر الاغ، پرسیدم: کرامت و بزرگداشت چیست؟ فرمود: مانند عطر و آنچه که فردی با آن دیگری را گرامی دارد.

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن علي بن ميسر، عن أبي زيد المالكي قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: لا يأبى الكرامة إلا حمار؛ یعنی بذلك في الطيب والوسادة»^(۲).
- امیر مؤمنان عليه السلام می فرماید: کسی کرامت و بزرگداشت را رد نمی کند و

۱. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۷۸.

از آن عطر و متکایی که برای افراد می‌آورند مقصود داشت.

«عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعري، عن عبد الله بن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: دخل رجلان على أمير المؤمنين عليه السلام فألقى لكل واحد منهما وسادة، فقعدها أحدهما وأبى الآخر، فقال أمير المؤمنين عليه السلام أقعد عليها؛ فإنّه لا يأبى الكرامة إلّا حمار، ثمّ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می‌فرماید: دو نفر به حضور امیر مؤمنان عليه السلام رسیدند و آن حضرت برای هر یک متکایی آوردند، یکی از آنان آن را پذیرفت و دیگری آن را رد کرد، حضرت به وی فرمود: بر آن بنشین، کرامت و بخشش را کسی رد نمی‌کند مگر الاغ. سپس آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هرگاه بزرگ قومی به نزد شما آمد او را گرامی دارید.

باید اندیشید اگر رد هدیه‌ی مردم چنین بد و ناپسند است و او را تا حد الاغی پایین می‌آورد، ردّ هدیه‌ی خداوند چگونه است و با آدمی چه می‌کند؟ به‌ویژه هدیه‌ای که خداوند آن را به پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله داده است تا آن را به مردم برساند. کسی که هدیه‌ی مردم را رد کند، گویی هدیه‌ی خداوند را رد کرده و چنین کسی نباید در زندگی بدون مشکل باشد. همان‌گونه که نباید هدیه را رد کرد، نباید آموزه‌های دین الهی را که هدیه‌ای رها بخش برای انسان‌هاست رد کرد.

برخی از مسلمانان می‌گویند ما علت احکام و آموزه‌های دینی را نمی‌فهمیم و وظیفه‌ی ماست که فقط به آن عمل کنیم. آنان به محتوا و معنای گزاره‌ای که به آنان رسیده است کاری ندارند و تنها عمل به آن را

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۵۹.

بدون هیچ گونه اندیشه‌ای می‌آورند و محوریتی برای عقلانیت و خردورزی در دین قایل نیستند و به درستی یا نادرستی گزاره‌ای که به آنان به عنوان دین رسیده است نمی‌اندیشند و کارگاه عقل و فکر را در این رابطه تعطیل می‌دانند و تقلید از مجتهدان را با به کارگیری نیروی عقل مخالف می‌دانند. از سوی دیگر برخی دیگر هر گزاره‌ی جزئی را به محک عقل می‌برند و اموری که درک آن در توان عقل نیست را به عقل عرضه می‌دارند و او را در این امور پاسخ‌گو می‌خواهند و عقل را در تمامی امور مرجع و مجتهد خود می‌دانند به‌گونه‌ای که اگر در حکمی جزئی عقل راهنمایی و گذری نداشته باشد و با آن که حکم دینی خردستیز نیست اما آنان به صرف خردگریزی آن، به عدمی یا منفی بودن آن حکم می‌کنند. این که تسبیحات اربعه را باید سه بار گفت یا یک بار به عقل هیچ فیلسوف یا عارفی در نمی‌آید و عقل در این موارد حکمی ندارد. بله، عقل چرایی حرمت شراب را می‌تواند دریابد اما باید توجه داشت حتی در این زمینه نیز آنچه عقل به آن می‌رسد حکمت حکم است و نه علت تامه‌ی حکم. ابن سینا با آن که فیلسوف نابغه‌ای است در بحث معاد جسمانی سر تسلیم و کرنش در پیشگاه صاحب شریعت پایین می‌آورد و با آن که معاد جسمانی را عقلانی نمی‌داند، می‌پذیرد که عقل وی در تبیین این معنا کوتاه است و معاد جسمانی روز قیامت در ضمن این که مادی است و ماده به حکم عقل نمی‌تواند ابدی و ازلی باشد، اما به حکم صادق مصدق باید گفت ماده‌ی آن جهانی ابدی و ازلی است. وی گوید اگر بهشت ابدی باشد نمی‌تواند مادی باشد، چون ماده یعنی متغیر و امر متغیر ابدی نیست. ملاصدرا نیز در پی حل این مسأله بوده اما تلاش وی در این زمینه ناکام

مانده است. آنان به این مسأله به واسطه‌ی نقل و ضرورت دین ایمان می‌آورند. نباید هرچه را که فهم آن به عقل ما نمی‌آید رها کرد، بلکه باید گفت: خدایا، تمامی احکام دین تو واقعی است و تو هر چه می‌گویی درست است و ما هر مقدار از آن را که فهمیدیم، می‌پذیریم و هر بخش از آن را که نفهمیدیم به کسانی که می‌دانند مراجعه می‌کنیم تا آنان آن مسأله را برای ما تبیین نمایند. اگر هم کسی یافت نشد تا آن را بفهمد و برای من تبیین و تحلیل نماید، علم در حال رشد و تکامل است و در آینده عده‌ای می‌آیند که آن را می‌فهمند.

همان‌گونه که انسان نباید هدیه را رد کند باید در دین هم تعبد داشته باشد و هم تعقل و تعبد وی نیز باید از سر تعقل باشد. عقل ما توان محدودی دارد و نباید از آن انتظار داشت علیت تمامی احکام شرعی را به دست آورد؛ همان‌گونه که نباید عقل را در محدوده‌ای که در اختیار اوست تعطیل کرد و حکمت بسیاری از احکام که برای آن قابل تشخیص است را تحقیق نمود و تنها تعبدی جاهلانه به آن داشت.

ان‌شاء الله خداوند هرچه بیش‌تر دل، ذهن، روح و نفس ما را صافی و باصفا نماید.

زندان زبان

«حدَّثنا حمزة بن محمد بن أحمد العلوي رضي الله عنه قال: أخبرني علي بن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن عيسى، عن زياد بن مروان القندي، عن أبي وكيع، عن أبي إسحاق، عن الحارث قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: ما من شيء أحقَّ بطول السجن من اللسان»^(۱).

- امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: چیزی به زندانی درازمدت شایسته تر از زبان نیست.

بیان: حارث گوید از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم و این تعبیر می رساند عده ای در کنار آن حضرت بوده اند و حضرت برای آنان سخن می گفته است. حضرت علیه السلام می فرماید چیزی برای زندان سزاوارتر از زبان نیست؛ یعنی اگر قرار باشد مجرمان زندانی شوند، سزاوارتر از هر موجودی برای زندان شدن، زبان انسان است. بسیاری از مشکلات و گناهان زاییده ی زبان است. زبان عضوی فضول، سبک، لغزنده و هرجایی است. دروغ، غیبت، تهمت، نمایی و خبرچینی با زبان انجام می شود.

تهمت، غیبت و دروغ از بزرگ ترین گناهان زبان است. این سه گناه در زشتی به ترتیب یاد شده یکی از دیگری زشت تر است. غیبت از زنا بدتر است. درباره ی زشتی دروغ آمده است مؤمن ممکن است تحت فشار

۱. الخصال، ص ۱۴

زندگی زنا یا دزدی کند، اما هیچ گاه دروغ نمی گوید و سه بار آن را تکرار می فرماید که دروغ نه، دروغ نه و دروغ نه.

زبان به گونه ای لغزنده آفریده شده و سیار است. اگر کسی بتواند زبان خود را کنترل نماید درصد بالایی از مشکلات را پشت سر گذاشته است. باید تمرین کرد تا صبور بود و به سرعت و با تندی سخن نگفت و سخن را سنجید و آن را در جای خود گفت و ملاحظه ی شنونده و مخاطب را داشت. زبان مؤمن پشت قلب اوست و پیش از سخن گفتن از قلب خود اجازه می گیرد و بدون مجوز آن لب نمی گشاید. افراد لاابالی که ضعف نفسانی و ضعف ایمان دارند پیش از کسب اجازه از قلب خود و بدون توجه سخن می گویند. گاه یک غیبتی آبروی مؤمنی را که سالها آبروداری کرده از بین می برد و حرمت او را لکه دار می سازد ولی ممکن است کسی در پنهانی گناه انجام دهد و حتی زنا کند ولی در جامعه ایجاد بی حرمتی ننماید و این گونه است که غیبت از زنا بدتر است و این گونه است که زبان سزاوار زندان است.

در زمان رسول اکرم ﷺ مؤمنان تمرین می کردند تا بی جهت سخن نگویند. آنان برای حصول این منظور ریگ یا چیزی دیگر در دهانشان می انداختند تا زبان دست انداز داشته باشد و به راحتی سخن نگوید. این مسأله اعتقاد، ایمان و احتیاط مسلمانان صدر اسلام را می رساند. کسی که نمی تواند زبان خود را کنترل کند در قوه ی ایمان ضعف دارد و این نیرو نمی تواند توان لازم برای مهار فرد را تولید کند. کسانی که دروغ می گویند یا غیبت می کنند یا تهمت می زنند از نظر روان شناسی افرادی

ضعیف‌النفس هستند. افراد ضعیف دوست ندارند درست سخن بگویند، آنان کمبود شخصیت دارند و می‌خواهند خود را با تهمت و غیبت بالا ببرند و برای این منظور دست به تخریب شخصیت دیگری می‌زنند و با تهمت به او حمله‌ور می‌شوند و با دروغ و غیبت او را خرد می‌سازند؛ چرا که در جبهه‌های دیگر کم‌توان و ضعیف شده و نمی‌تواند به صورت رو در رو و با جوان‌مردی وی را به مبارزه بطلبد.



فصل

سلامت و سعادت



۲۲۷



روایت ﴿ ۳۹ ﴾

نامردی و بی‌انصافی

«حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله عن عمّه محمد بن أبي القاسم قال: حدَّثني أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أحمد بن عبيد، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن ثابت، عن أبي عبد الله، عن آبائه، عن علي عليه السلام قال: ثلاثة لا ينتصفون من ثلاثة: شريف من وضيع، وحليم من سفیه، وبرّ من فاجر»^(۱).

- امام امیرمؤمنان عليه السلام می‌فرماید: سه نفر هستند که از سه نفر انصاف و مردانگی نمی‌بینند و بر آنان چیره نمی‌شوند: فرد شریف از فرد پست، فرد خردمند و عاقل از فردی سفیه و سبک‌سر، و فرد نیکوکار از فردی زشت‌کردار.

بیان: برخی از موضوعات مهم اخلاقی است که عمومی و فراگیر می‌باشد و از این نظر حایز اهمیت شایانی است. چنین مسایلی میان مسلمان و غیر مسلمان مشترک است و به انسانیت انسان ارتباط دارد که همه باید آن را رعایت نمایند. یکی از این مسایل، گزاره‌های روایت حاضر است. این روایت می‌فرماید اگر سه دسته با سه گروه درگیر شوند شکست آنان حتمی است و موفقیتی برای آنان نمی‌باشد، از این رو کسی که از سه گروه نخست است نباید با این سه گروه درگیر شود؛ مگر آن‌که دو نفر درگیر از یک سنخ و گروه باشند.

۱. الخصال، ص ۸۶.



یکی از آنان انسان شریف، مؤمن، متشخص و آبرومند است که نباید با فردی بی‌شخصیت مواجه شود و در صورت مقابله با وی باید با مناعت طبع آن را از خود دور نماید و چنین نباشد که ادعای حق کند و او را ناحق بخواند و هر چند کاری ناحق و مضر و ظالمانه بر او تحمیل شود باید آن را بپذیرد؛ وگرنه نتیجه‌ای جز شکست ندارد. وی باید ضرر نخست را برای دفع ضررهای بعدی بپذیرد که دفع ضرر هر وقت باشد منفعت است. کسی که آبرو دارد و انسانی سنگین و محترم است اگر به هر دلیل با آدم پستی اختلاف پیدا کرد، نباید به اختلاف دامن زند؛ چرا که وی برای احقاق حق ناگهان ناحقی‌های فراوانی می‌بیند. انسان آبرومند باید تا می‌تواند با افراد بی‌آبرو ارتباطی نداشته باشد و در صورت ناچارى اگر چه وی ضرر بزند و کلاهبرداری کند نباید با او درگیر شود.

دو دیگر آن‌که فرد حلیم، خردمند و عاقل نباید با فردی نادان مقابله نماید؛ چرا که خردمند فردی حسابگر و دوراندیش است اما سفیه تنها همین لحظه را می‌بیند و دوراندیشی و حلم ندارد و باید خواسته‌های او را داد وگرنه گرفتاری دارد. رانندگان تاکسی در صورتی که حلیم باشند ممکن است در روز با چنین افرادی رو به‌رو شوند و وی اگر بخواهد خود را با آنان درگیر سازد از زندگی ساقط می‌شود و روان‌پریشی و استرس او را فرا می‌گیرد.

فرد سوم مؤمنی است که اهل گناه و معصیت نیست. وی نباید با فردی که اهل معصیت و گناه است و بی‌مبالات می‌باشد مقابله کند؛ چرا که مؤمن هیچ‌گاه در مواجهه با دیگران دست به گناه نمی‌زند و هم‌چنین اصول مردانگی و جوان‌مردی را پاس می‌دارد و نان کسی را نمی‌برد و

آبروی کسی را نمی‌ریزد و نه دروغ می‌گوید و نه ظلم می‌کند اما فرد فاجر به این‌که گناه یا نامردی از او صادر شود توجهی ندارد و دست به هر کاری می‌زند. مقابله‌ی مؤمن و فاجر مانند مقابله و کشتی فردی که دست او را بسته‌اند با فردی است که دستانی باز دارد و انسان باید گاه ضرر مختصری را بپذیرد و نگرانی کوتاهی را بر خود هموار سازد، ولی درگیر نشود تا خود را به گرفتاری‌های بیش‌تر و بزرگ‌تر گرفتار نسازد و خود را از آسیب‌های افراد غیر محترم و بی‌مبالات به هر چیز هرز و آلوده که به راحتی ناسزا و فریاد دارند دور دارد. افراد آبرومند، مؤمن و متشخص باید سعی کنند هیچ‌گاه به سراغ چنین انسان‌هایی نروند و برای نمونه، چنین افرادی را استخدام نکنند یا از آنان کارگر نگیرند تا اگر اختلافی نیز پیدا شد، ملاحظه‌ی شما را داشته باشند و در حق شما بی‌انصافی نکنند.

باید توجه داشت در صورت درگیری با افراد لایابالی باید از حق خود گذشت و دانست چوب خدا صدا ندارد. در چنین مواقعی باید کار را به خدا واگذار نمود؛ به‌خصوص در مواجهه با آدمی که آبرو ندارد.

روایت ﴿ ۴۰ ﴾

مبغوضان خداوند

«حدَّثنا حمزة بن محمد بن أحمد العلوي رضي الله عنه قال: أخبرني علي بن إبراهيم بن هاشم، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن الحسين بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ الله عزَّ وجلَّ يبغض الغني الظلوم، والشيخ الفاجر، والصلعوك المختال، ثمَّ قال: أتدري ما الصلعوك المختال؟ قال: فقلنا: القليل المال، قال: لا، هو الذي لا يتقرَّب إلى الله عزَّ وجلَّ بشيء من ماله»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: خداوند فرد توان‌گر ستم پیشه و پیرمرد فاجر و فقیر مغرور را دشمن می‌دارد. سپس حضرت فرمود: می‌دانی «الصلعوك المختال» چیست؟ عرض کردم فردی که مال اندکی دارد و فقیر است. حضرت عليه السلام فرمود: نه، او کسی است که به چیزی از مال خود به خداوند تقرب و نزدیکی نمی‌جوید.

بیان: بغض به معنای بد دانستن نیست بلکه چیزی بالاتراز آن است و دشمن داشتن و خوش نداشتن به همراه عصبانیت و خشم است. خداوند متعال از سه گروه بغض دارد: یکی ثروتمندی که ظالم است. کسی که ثروت و سرمایه دارد و به زیردستان خود و فقیران ظلم می‌کند. داشتن سرمایه و غنی بودن به خودی خود عیب نیست و باید برای رسیدن به

۱. الخصال، ص ۸۷.



خصال

سلامت و سعادت



۲۳۳



غنا تلاش نمود. اما پرسش این است چرا کسی که خداوند به او توان مالی داده است به جای شکرگزاری به ستم‌گری رو می‌آورد؟ تعبیر «ظلوم» که در روایت است کسی را می‌گوید که بسیار ظلم می‌کند و به عمد هم، چنین می‌کند. فرد توانگر زندگی گسترده‌ای دارد و برخی از افراد، زیردست و کارگر او می‌شوند و ممکن است به اشتباه به آنان ظلم نماید اما به چنین شخصی ظلوم گفته نمی‌شود. ظلوم کسی است که به عمد حق کارگر، زیردست و فقیران را نمی‌دهد و برای آنان کم می‌گذارد و چنین شخصی که خداوند به او نعمت داده و او به کفران گرفتار شده است، مبعوض خداوند می‌باشد.

دومین کسی که خداوند بر او خشم می‌گیرد افراد پیر و کامل سنی است که کارهای زشتی را که در شأن سن و سال آنان نیست انجام می‌دهند و به قول معروف: پیرمردی است که هم‌چون برخی از نوجوانان سبک‌سری می‌کند و به جلف‌پوشی رو می‌آورد و مقتضای سن خود را رعایت نمی‌نماید. کسی که سن بالایی دارد و کت و شلوار یا پیراهن بسیار روشن یا چسبنده می‌پوشد یا ریش خود را از ته می‌تراشد یا کفشی جلف به پا می‌کند مبعوض خداوند است. مردی که سن وی بالا می‌رود باید سعی کند کم محاسن نباشد؛ چرا که تراشیدن ریش برای چنین افرادی به مقتضای سن آنان نیست.

سومین فرد کسی است که به تعبیر روایت: «والصعلوك المختال» می‌باشد. راوی معنای این فراز را به‌درستی متوجه نمی‌شود و حضرت ﷺ به او خاطر نشان می‌شود که وی معنای حدیث را متوجه نشده است. راوی این فراز را به تهیدست و فقیر معنا می‌کند و می‌گوید

خداوند از فقیران بغض دارد؟! امام علیه السلام می فرماید: معنای آن چنین نیست بلکه ثروتمندی مراد است که با مال خود به خداوند قرب پیدا نمی کند و خود را با مال خود به خداوند نزدیک نمی سازد. او درهم داری است که کرم ندارد. انسان باید از طریق چیزی که خداوند آن را بیش تر به وی ارزانی داشته است به خداوند نزدیک شود؛ خواه قدرت بدنی باشد؛ بدین گونه که مظلومی را یاری کند، یا علم فراوانی داشته باشد و یا مال بسیار. ممکن است خداوند به کسی فقط مال داده باشد و وی علم یا قدرت بدنی نداشته باشد و او باید از مال خود در راه قرب به خداوند استفاده کند.

کسی که نه مال و نه دانش و نه قدرت بدنی دارد دست کم باید اخلاق خوش داشته باشد و سعی نماید با اخلاق نیکی که دارد به حضرت حق تقرب جوید و گرنه چنین فردی برای خانواده ی خود فلاکت تمام و به قول معروف سكرات دوزخ است.

رفتارها باید به تناسب دارایی ها در تمام زمینه ها باشد و اصلاح الگوی مصرف به همین معناست و به قول معروف: خرج و دخل باید متناسب باشد. سوغاتی ها نیز باید به تناسب باشد و برای نمونه، برای فردی از اهل علم کاسه و بشقاب کادو نمی برند بلکه کتاب و مانند آن است که در شأن وی می باشد.

انسان باید از آن چه بیش تر دارد بیش تر ببخشد و با آن بیش تر دست گیری داشته باشد. کسی که قدرت تعقل دارد و فردی فهیم است باید به نظریه پردازی برای حل مشکلات مردم رو آورد و راه و رسم زندگی درست را به آنان آموزش دهد. کسی که آبرومند و صاحب وجاهت یا

دارای قدرت نفوذ و تأثیرگذاری است باید از آبرو و تنفذ خود برای مردم استفاده کند و در راه خدا ضامن دیگران شود.

قرض الحسنه نیز که ثواب فراوانی دارد به خاطر کمک و دست‌گیری از مردم است. البته قرض الحسنه امروزه به قرضی تبدیل شده که بدهکار آن را پس نمی‌دهد. متأسفانه سیستم قرض الحسنه و وام بانک‌ها درست نیست و وام‌ها به هیچ وجه به فقیران و نیازمندان تعلق نمی‌گیرد. انسان سرمایه‌دار با دان وام و مهلت به فقیران می‌تواند به خدای خود نزدیک شود یا کسی که نفوذ کلام دارد و متنفذی اجتماعی است می‌تواند در امور خیر برای مردم ناتوان و بیچاره واسطه شود. حضرت علیه السلام در این روایت تنها مال را بیان نموده اما این از باب تعیین مصداق بوده و در موارد دیگر نیز قابل تطبیق است.

باید از افراد شکست خورده دست‌گیری کرد و با آنان با مردانگی رفتار نمود و آنان نیز حتی اگر گناه‌کار باشند و در جامعه به نیکی شناخته نشوند وقتی می‌بینند فردی آبرودار از آنان حمایت می‌کند و پشت آنان ایستاده است نمی‌گذارد آبروی وی بریزد. بر این اساس باید «والصعلوك المختال» را کسی دانست که در راه خدا کاری از او برمی‌آید ولی کوتاهی می‌کند و خداوند به چنین شخصی بغض دارد؛ چرا که خداوند به وی آبرو، علم، مال، قدرت جسمی و مانند آن ارزانی داشته اما او از آن استفاده نمی‌کند و آن را کفران می‌سازد و مالی که می‌توانست باعث رونق زندگی فقیر و نیازمندی شود کدورت، مصیبت، بلا و مکافات را در پی خواهد آورد و در این صورت است که مردم به جای این‌که چنین فردی را محبت نمایند از او بغض دارند.

خداوند به ما صفا، محبت و مرحمتی داشته باشد تا دل‌های ما در این دوره‌ی آخرالزمان به هم نزدیک شود، به‌گونه‌ای که اگر روزی هم‌دیگر را نبینیم دل‌تنگ شویم ولی متأسفانه الان کسی از دل کسی خبر ندارد و مؤمنان اگر شبی کسی را در مسجد نبینند جویای حال وی نمی‌شوند. مسجدی باید در فکر چاره‌جویی برای مشکلات دیگر مؤمنان باشد؛ همان‌گونه که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کسی که بر سر ایشان خاکستر ریخته بود به‌جای نقاص و تلافی، وقتی او بیمار شد و در بستر افتاد، دل‌تنگ وی شدند و به او محبت کردند و به عیادت وی رفتند. طبیعی است چنین فردی وقتی بزرگواری آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌بیند از کرده‌ی خود پشیمان می‌شود و توبه می‌نماید.

کسی که چشمش بارها به چشم کسی می‌افتد به وی عادت می‌کند و دیگر نمی‌تواند او را ترک گوید. در خانواده میان زن و شوهر نیز چنین است. ممکن است آنان با هم دعوا داشته باشند اما نمی‌توانند هم‌دیگر را نبینند و برای هم دل‌تنگ و پریشان می‌شوند. دعوی آنان هم از روی عادت است و اگر با هم نباشند بی‌حوصله می‌گردند. در حیوانات نیز چنین ارتباط و عادت وجود دارد. دو قناری اگر مدتی کنار هم گذاشته شوند به هم عادت می‌کنند. جای تعجب است چه‌طور می‌شود مؤمنی چندین روز در مسجد حضور پیدا نمی‌کند و مؤمنان دیگر به سراغ وی نمی‌روند. چنین برخوردی به جای محبت، کدورت می‌آورد. ان‌شاء الله خداوند متعال دل‌ها را هرچه بیش‌تر با صفا و مصفا سازد و به هم مهربان، دلسوز و صمیمی نماید.

روایت ﴿ ۴۱ ﴾

پاکی نیت و کردار

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس قال: حدَّثني محمد بن أحمد، عن عبد الله بن محمد الرازي، عن بكر بن صالح، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من صدق لسانه زكا عمله، ومن حسنت نيته زاد الله في رزقه، ومن حسن برّه بأهله زاد الله في عمره»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: کسی که زبانش به راستی گراید کردارش پاک می شود، و کسی که نیت وی نیک گردد خداوند بر رزق او می افزاید، و کسی که احسان وی به خانواده اش نیکو گردد و خوش رفتار باشد خداوند بر عمر او می افزاید.

بیان: کسی که زبان وی پاک می گردد؛ عمل و کرده ی او خواه ناخواه و به صورت قهری پاک می شود. اگر کسی بتواند دروغ نگوید، غیبت نکند و تهمت نزند و زبان را از گناهان دیگر دور دارد، کار بدی از او سر نمی زند. کنترل زبان به کنترل عمل و فکر می انجامد. گویی این زبان لغزنده و تند و تیز است که تمامی اعضا و جوارح؛ مانند: دست، پا و دل را به گناه آلوده می کند. کنترل منطقه ی استراتژیک دهان و زبان، کنترل دیگر اعضا و جوارح را در پی دارد.

در فراز بعد می فرماید اگر کسی نیت پاک و سالمی داشته باشد، رزق و

۱. الخصال، ص ۸۷.



روزی وی زیاد می‌شود. افراد زرنگ و کلاه‌بردار به صورت غالبی رزق کمی دارند؛ به این معنا که برکت از زندگی آنان گرفته می‌شود و دخل آنان به خرجشان نمی‌رسد؛ چرا که نیتی سالم ندارند. البته زندگی آنان خالی از رزق و برقه‌های دنیایی نیست اما همین رزق و برقه‌ها برایشان آرامش و راحتی نمی‌آورد و وبال زندگی آنان است. ناراستی در نیت موجب کجی در رفتار می‌شود. فرد خوش نیت با خواستن خیر و صلاح دیگران خیر خود را می‌خواهد. نیت سالم سبب فراوانی و برکت رزق می‌گردد.

فراز سوم روایت در رابطه با فردی است که در خانه با خانواده‌ی خود خوش‌رفتار است و دارای دست و دل باز و بخشنده می‌باشد. چنین کسی عمری طولانی می‌یابد. کسی که در زندگی به خانواده‌ی خود سخت‌گیر باشد، مردانگی و جوان‌مردی ندارد. جوان‌مرد کسی است که نپندارد همسر و فرزند وی سربار او هستند. لطف و صفای انسان از صدقه‌ی سر زن و فرزند است و او به خاطر آنهاست که سالم است، زندگی دارد، دارای کار است، نان می‌خورد و آبرو دارد. برخی که می‌میرند عمر طبیعی خود را نداشته‌اند و زود هنگام می‌میرند و به اصطلاح مرگ آنان اضطراری و زودرس است و علت آن نیز این بوده که نسبت به کسی کوتاهی نموده یا به کسی مانند همسر، فرزند، فامیل، رفیق، فردی غریب یا بیچاره دست‌گیری نداشته است، از این رو پیش از موعد می‌میرند. نیکی و رسیدگی به چنین افرادی به این نیست که برای نمونه چند فرش ماشینی زیر پای آنان انداخته شود، بلکه به آنها باید محبت کرد و با آنان اخلاق نیکو داشت و در این صورت است که عمر وی طولانی می‌شود. باید قدر، منزلت و ارزش بزرگسالان را دانست. آنان از هزاران مشکلات گذشته‌اند

تا به این سن رسیده‌اند و این بدان معناست که خداوند به آنان بسیار لطف کرده؛ چون یک لحظه‌ی دنیا بر هزاران سال آخرت افضل است؛ زیرا همین چند سال محدود زندگی ما در دنیاست که آخرت را می‌سازد. اگر انسان بداند دنیا نسبت به آخرت چه قدر مهم است بیش‌تر از آن استفاده می‌کند و عمر بیش‌تری از خداوند متعال می‌خواهد. متأسفانه گاه می‌شود بنده‌ای می‌گوید من دیگر نمی‌خواهم زنده باشم. چنین کسی دنیا را نمی‌شناسد و از صفا و ارزش آن بی‌خبر است؛ به‌ویژه شب‌های دنیا که بسیار ارزشمند است و در قیامت حتی برای لحظه‌ای از آن بسیاری حسرت می‌خورند. ممکن است شخصی در دنیا پیری را تحمل کند که خیلی سخت است اما این عمرها ارزش فراوانی دارد.

کسی به‌راحتی مو سفید نمی‌کند و پیر نمی‌شود، از این رو باید ارزش و احترام بزرگسالان را دانست. آنان شرافت، عزت و حرمت ویژه‌ای نزد خداوند دارند؛ به‌گونه‌ای که شنیدن صدای آنان، چشم در چشم آنان داشتن، دست در دست آنان گذاشتن یا مصافحه با آنان ممکن است عمر را طولانی سازد و انسان را به صفا برساند و خدا به خاطر وی به او لطف و مرحمت می‌نماید. صدا و نگاه پیران انرژی بخش است. کسی به‌آسانی به هشتاد و نود سالگی نمی‌رسد، او باید دارای صفا و قدرتی باشد که خداوند چنین رزق و لطفی به او داشته است تا مخاطرات بسیاری را طی کند و به هفتاد سالگی برسد. شایسته است آدمی پیران و اشخاصی که محاسن خود را سفید کرده‌اند در آغوش بگیرد و آنان را ببوسد و ببوید و به آنان نگاه کند و دور آنان طواف کند؛ چرا که بر صفای دل می‌افزاید و دلی که صفا دارد طول عمر به آن ارزانی می‌شود. روایت می‌فرماید: کسی

که بر، حسن و نیکویی وی در خانه و در زندگی خوب باشد، عمری طولانی می‌یابد. گذشتگان می‌گفتند:

هر جوانی که بی‌ادب باشد گر به پیری رسد عجب باشد!

بسیاری از مخاطراتی که برای انسان پیش می‌آید از ادب نگاه نداشتن با بزرگسالان است. بسیاری در جوانی که هنوز به بار ننشسته‌اند از دنیا می‌روند. انسان باید مواظب رفتار خود باشد تا به چنین آفت‌هایی دچار نشود؛ زیرا او تنها برای یک بار می‌تواند به دنیا آید. یک باری که در غفلت، خواب و کار می‌گذرد گویی که به آمدنش نمی‌ارزد. عمرهای هفتصد، هشتصد سال گذشتگان به هفتاد و هشتاد رسیده است. انسان وقتی به خانه می‌رود باید با معرفت رود، سلام کند، دست دهد، با همسر و فرزند معانقه کند و برای آنان شیرین‌تر و بهتر باشد. عیب آن است که معانقه نکرده، دست نداده و سلام نکرده وارد خانه شوی. باید با صفا و محبت به خانه رفت. دوری از چنین اموری دل انسان را از صفا و رونق می‌اندازد و رمقی برای او نمی‌گزارد. مؤمن باید عاشق باشد. می‌گویند:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

اگر کسی می‌خواهد خدا را ببیند باید به بندگان خدا نگاه کند. آدمی مثل و نمونه‌ی خداست. خدا را می‌خواهی ببینی بنده‌های خدا را باید دید. همان‌طور که می‌توان گفت «السلام علیک یا الله» باید با بندگان نیز سلام داشت. کسی که به خانه می‌رود باید با دست پر برود. دست پر اثر دارد. نباید دست خالی به خانه رفت. دست مرد باید باز باشد و به همسر و فرزند سخت نگیرد و گرنه رزق وی کم می‌شود. اگر کسی به خانواده‌اش

سخت بگیرد خداوند هم به وی سخت می‌گیرد و نعمتی را که به خاطر آنان به وی می‌دهد از او دریغ می‌دارد. پس از فرازهای سه‌گانه‌ی روایت غافل نشویم و ارزش پیران را نیز بدانیم که اسراری در وجود آنان نهفته است که به این سن رسیده‌اند. خداوند بزرگ‌ترها را برای همگان حفظ کند و کوچک‌ترها و همسر و فرزندان را از گزند حوادث محفوظ بدارد.



منفور خداوند

«حدَّثنا مُحَمَّد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن يحيى العطار قال: حدَّثني مُحَمَّد بن أحمد قال: حدَّثني موسى بن جعفر البغدادي، عن مُحَمَّد بن المعلِّی، عنَّ أخبره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ثلاث فيهنَّ المقت من الله عزَّ وجلَّ: نوم من غير سهر، وضحك من غير عجب، وأكل على الشيع»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: خداوند از سه چیز نفرت دارد: خواب تمام شب بدون بیداری، خنده‌ای که به غیر تعجب و شگفتی باشد، و نیز خوردنی که بر سیری باشد.

بیان: خداوند متعال سه چیز را از امور نفرت‌انگیز می‌داند: کسی که می‌خوابد و صبح بیدار می‌شود نه این‌که نماز صبح وی قضا شود بلکه وی پیش از اذان صبح به هیچ وجه بیدار نمی‌شود و شب‌زنده‌داری ندارد. این شناسه محکمی است که اگر انسانی چنین حالتی دارد، آن را از خود دور نماید. شب‌زنده‌داری با دقایقی بیدار شدن پیش از اذان صبح و گزاردن دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر محقق می‌شود و به درک سحر و شب‌زنده‌داری رسیده است. خدا رحمت کند گذشتگان، مؤمنان و اعظام علما که می‌فرمودند اگر به دو رکعت هم که شده است نافله‌های شبانه‌روز را بخوانید.

برخی از عالمان به نافله‌ی نماز صبح اهمیت می‌دهند و برخی نیز به نافله‌ی نماز عصر و ما نسبت به نافله‌ی نماز مغرب خیلی اهتمام داریم. نماز مغرب با نمازهای دیگر تفاوت دارد.

خداوند لطف نماید تا چند دقیقه زودتر از خواب برخیزیم که از خشم و غضب حق در امان مانیم یا دست‌کم آن را کاهش دهیم. توفیق لازم است و انسان باید با خود قرار بگذارد چند دقیقه‌ای زودتر بیدار شود و نافله‌ای بخواند و بگوید خدایا ما که تمامی نوافل را نمی‌توانیم بخوانیم اما شما آن را با ما حساب کن؛ چرا که تو رحمان و رحیمی. افزوده بر نافله‌ها، انسان باید برای موضوعات دیگر نیز چند رکعتی از باب عشق و احترام بخواند. سالی در مسجدی حضور داشتم و در آن‌جا بعد از نماز عشا دو رکعت نماز نشسته و دو رکعت نماز ایستاده به‌جا می‌آوردم. برخی از مؤمنان زنده و شاداب از من سؤال می‌کردند: حاج آقا، شما نماز عشا را که می‌خوانید دو رکعت نماز نشسته می‌خوانید که نافله‌ی عشا است ولی بعد از آن دو رکعت نماز ایستاده می‌خوانید که نمی‌دانیم چیست؟ به آنان گفتم این دو رکعت را از کودکی می‌خوانم و هیچ وقت آن را ترک نکرده‌ام و اگر کاری برای من پیش آید، نماز عشا را تند می‌خوانم تا این دو رکعت را به‌جا آورم؛ چرا که ما مولایی داریم به نام آقا امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) و دو رکعت نماز برای آقا گزارده می‌شود که نه واجب است و نه مستحب و نه نذری بلکه از باب عشق و علاقه و عرض ارادت است. آقا و مولایی هست که ما به او ارادت و عشق داریم و در رکاب او هستیم، کاری هم که برای آقا از ما بر نمی‌آید، حاجتی نیز نداریم اما از باب تسلیم دو رکعت نماز برای ایشان می‌خوانیم. انسان باید شب‌زنده‌داری داشته

باشد؛ هر چند به دقایقی اندک تا خداوند را به خشم نیاورد. چگونه است که هندوانه‌ی شب یلدا فراموش نمی‌شود و به آن اهمیت داده می‌شود اما به بیداری دقایقی پیش از اذان صبح بهایی داده نمی‌شود!

اما دومین چیزی که خداوند از آن نفرت دارد این است که انسان بدون دلیل و بی آن‌که چیزی او را به اعجاب آورد بخندد. انسان عاقل وقتی می‌خندد که تعجب می‌کند. روان‌شناسی نیز این بحث را دارد. خنده‌ای که از سر تعجب باشد حسن است و گرنه عیب به شمار می‌رود. خنده‌هایی که از متلک گفتن و مسخره کردن و نیش زبان زدن باشد خداوند را به خشم می‌آورد. بندگان خدا بنده‌ی خدا هستند و چون بنده‌ی خدا هستند خداوند به آنان غیرت می‌ورزد. بندگان خداوند عیال حضرتش هستند و نمی‌شود بدون دلیل به آنان خندید یا آنان را به سخریه گرفت؛ خواه کافر و گنبد باشند یا مسلمان؛ چرا که به هر حال آفریده‌ی خداوند و بنده‌ی او هستند. کسی که بدون تعجب می‌خندد مشکل عقلانی دارد و در حالی که خود مشکل دارد به دیگری می‌خندد. او باید پیش از آن‌که به دیگران بخندد به خود بخندد. افرادی که اگر شخصی در خیابان به زمین می‌خورد ناگهان می‌خندند یا از کارهای دیوانه‌ای به خنده می‌افتند، مشکل روانی دارند و آنان نیز کم‌تر از این دیوانه نیستند. اگر بنده‌ای بر زمین می‌خورد باید به حال او تفقد و دست‌گیری داشت نه آن‌که به وی خندید.

سومین چیز نفرت‌انگیز خوردن در حال سیری است. انسان باید هنوز سیر نشده دست از غذا بکشد تا مزاجی سالم داشته باشد. خوردن در حال سیری انسان را بیمار و عمر را کوتاه می‌کند. بسیاری از مشکلات



فصل

طهارت و عبادت



۲۴۷



جسمانی بر اثر مصرف زیادی غذاست. انسان برای سوخت و ساز بدن خود حد معینی کالری نیاز دارد و مصرف بیش از آن به سوخت بدن نمی‌آید و در بدن به ضایعات تبدیل می‌گردد و آن را بیمار می‌سازد. کالری مورد نیاز بدن نه باید کم باشد و نه زیاد وگرنه آن را دچار بیماری‌های مختلفی می‌سازد. بسیاری از موهایی که زود سفید می‌شود بر اثر مواد غذایی است که یا زیاد خورده می‌شود یا دارای مشکل است. عمر نیز با زیاد خوردن کوتاه می‌شود و نیروی تعقل و بندگی فردی که سیر است به تحلیل و کاهش گذاشته می‌شود. خداوند از کسی که سیر است و باز می‌خورد خشمگین است.

همین جا خاطر نشان می‌شود سه وعده غذا خوردن که در فرهنگ ما ایرانیان وجود دارد، افزون بر آن که برای سلامتی مضر است، طرحی اسلامی نیست. در روایت است:

روي عن رسول الله ﷺ: من أكل في اليوم مرّة لم يكن جائعاً، ومن أكل مرّتين لم يكن عابداً، ومن أكل ثلاث مرّات اربطوه مع الدوابّ».

- از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که فرمودند: کسی که در روز یک مرتبه غذا بخورد گرسنه نمی‌باشد و فردی که در روز دو بار غذا بخورد عابد نمی‌باشد و کسی که سه وعده غذا بخورد با جنبندها و حیوانات قرینش دارید.

بیان: باید دید طرح دین برای وعده‌های غذایی چیست؟ این روایت می‌فرماید کسی که سه بار غذا می‌خورد هم‌چون جنبندها و ماسه بادی است که قدرت کنترل خود را ندارد و چنین فردی در حمد و سوره‌ی رکعت اول نماز خود می‌ماند!

متأسفانه تربیت غذایی ما اشتباه است. برخی صبح‌ها برای کار بیرون می‌آیند و با آن‌که تا ظهر فعالیت بدنی و فکری دارند، صبحانه را پنیر با چای شیرین یا کره با مربا می‌خورند! در حالی که غذای صبح باید آب‌گوشت، برنج، مرغ و دیگر غذاهای پختنی باشد؛ یعنی غذایی که بتواند انرژی و کالری مورد نیاز بدن را تا ظهر فراهم آورد اما به عکس، شب که فعالیت بدن رو به کاهش و استراحت می‌رود، به جای آن‌که از غذاهای سبک استفاده شود، غذاهای پختنی مصرف می‌شود. این امر به ویژه در میهمانی‌های شبانه به هیچ وجه رعایت نمی‌گردد. جای صبحانه و شام در فرهنگ ما عوض شده و همین تغییر باعث بسیاری از بیمارها یا گرفتاری‌های جسمی و روحی شده است. شب را باید به غذای حاضری اختصاص داد؛ چون وقت خواب است و هیچ فعالیت سنگین بدنی وجود ندارد. نان، پنیر و چای شیرین که برای صبحانه خورده می‌شود در معده خمیر می‌شود. متأسفانه برای تبیین فرهنگ غذایی اسلام هیچ برنامه‌ریزی انجام نگرفته است. اسلام تنها بر خوردن دو وعده‌ی غذایی صبح و عصر تأکید دارد. البته غذای پختنی آن برای صبح و غذای سبک برای عصر است آن هم به اندازه‌ای کم و مناسب که از جمع این روایت با روایاتی که بر خوردن شام توصیه دارد به دست می‌آید. داشتن سه وعده‌ی غذایی نه تنها طرحی اسلامی نیست بلکه دین آن را غیر اخلاقی می‌شمرد که انسان را قرین حیوانات می‌سازد. بسیاری از مشکلات جسمی و روحی و اقتصادی از این طرح غذایی ناسنجیده است که در فرهنگ ما نهادینه گردیده است. متأسفانه در این زمینه نه از ناحیه‌ی پزشکان و نه از ناحیه‌ی روان‌شناسان، تحقیقی جامع و منسجم صورت

نگرفته است. اصلاح الگوی مصرف، در این زمینه‌ها و با تبیین مبانی دینی آن است که شکل می‌گیرد.

مشکل دیگری که پرخوری ایجاد می‌کند خواب زیاد و فراوان است. کسانی که زیاد می‌خوابند استعداد و حافظه‌ی آن‌ها کم می‌شود و فراموشی به آنان دست می‌دهد و به حواس‌پرتی دچار می‌شوند. خواب را باید در چند وعده و به صورت کوتاه انجام داد. پرخوابی و پرخوری دو مشکل اساسی است که روح و روان انسان را به بی‌کاری و تعطیل می‌کشاند.

به طور خلاصه، این روایت می‌فرماید خنده‌ای که از سر شگفتی نباشد، نداشتن بیداری و شب زنده داری و خوردن از سر سیری موجب خشم و غضب پروردگار می‌شود. خداوند به انسان توفیق دهد این مشکلات از انسان دفع شود.

ملعونان

«حدّثنا محمّد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن عبيد الله بن عبد الله الدهقان، عن درست بن أبي منصور، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي الحسن عليه السلام قال: لعن رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاثة: الأكل زاده وحده، والرّكب في الفلاة وحده، والنائم في بيت وحده»^(۱).

- امام كاظم عليه السلام می فرماید: رسول خدا صلى الله عليه وآله سه گروه را لعن نمودند: کسی که غذای خود را به تنهایی می خورد، سواره‌ای که در بیابان به تنهایی می رود، و کسی که در خانه‌ای به تنهایی می خوابد.

بیان: رسول خداوند صلى الله عليه وآله سه دسته را لعن نموده‌اند. لعنت به معنای دوری و اکراه جدی حق تعالی است. فرد ملعون خطرناک‌ترین موقعیت را داراست. یکی از ملعونان کسی است که به تنهایی غذا می خورد؛ خواه در مسافرت باشد یا در شهر یا در خانه. بعضی از مردان از این‌که با همسر و فرزند خود غذا می خورند و از این‌که آنان هم غذا می خورند ناراحت می شوند. گاه بعضی از خانم‌ها از رفتار شوهر ممسک و سخت‌گیر خود اذیت می شوند. چنین مردانی خرج‌هایی جزئی را ناگهان برای خود بزرگ فرض می‌کنند. چنین افرادی نسبت به کاری که انجام می‌دهند ملعون هستند.

باید دانست کسانی که به همسر و فرزند خود فشار می‌آورند و با آن‌که توان مالی خوبی دارند بر آن‌ها سخت می‌گیرند، بیمار روانی و نیازمند معالجه هستند. شایان ذکر است حتی حیواناتی مانند گنجشک، مرغ و تمامی چارپایان بچه‌های خود را در توسعه قرار می‌دهند و توسعه‌ی آدمی بر همسر و فرزند و گشاده‌دستی به آنان امتیازی به شمار نمی‌آید! روایت حاضر رهنمون می‌دهد نباید تنها به دنبال کسب امکانات برای خود بود و از افراد بیچاره و ندار و نیز از خانواده غفلت ورزید.

فرد دوم سواره‌ای است که در بیابان و جاده به تنهایی می‌رود. در زمان‌های پیشین با مرکبی به صحرا و بیابان می‌رفتند. فرد سواره اگر پیاده‌ای ببیند و با آن‌که می‌تواند او را سوار کند ولی به او بی‌اعتنا شود، از این زمره است. البته در این زمان به جای چارپا خودروهای فعلی است و راننده‌ای که پیاده‌ای را می‌بیند و می‌تواند او را سوار کند و بی‌توجه از کنار او می‌گذرد مورد لعن قرار می‌گیرد. امروزه افراد گمراه و گناه‌کار هستند که کسی را سوار می‌کنند تا به هواهای نفسانی خود برسند. باید به افراد جامعه و دیگران اهمیت داد و دستگیر بیچارگان بود؛ هر چند ممکن است از آنان زخمی نیز دیده باشد اما مردم ایران این‌گونه‌اند که همواره بزرگی و بزرگ‌منشی و غیرت خود را حفظ می‌نمایند.

روایت می‌فرماید کسی که در فلات سوار مرکبی است یعنی در جایی است که رفت و آمد کم صورت می‌گیرد و محل عبور و مرور نیست، باید پیاده‌ای را سوار نماید وگرنه مورد لعن قرار می‌گیرد.

البته، این به آن معنا نیست که جانب احتیاط رعایت نشود و به هر فردی هر چند خطرناک، جانی یا آلوده باشد ترحم نمود. مؤمن باید



حیثیت و آبروی خود را حفظ نماید. آبروی مؤمن بالاتر از هر چیز است و در موقعی که در معرض تهمت است نباید کسی را سوار کند. مسلمان نباید ساده‌انگار باشد. درست است که نباید پیاده‌ای روی زمین بماند اما نباید آبروی کسی هزینه شود یا آسیبی به کسی رسد!

بنابراین حدیث را نباید به‌دور از ملاک‌های عقلی معنا کرد. گاه فردی زنی را که دو فرزند در بغل دارد سوار می‌کند ولی دیگر پایین نمی‌آید! مسلمان نباید ساده باشد. زیرکی و دانایی از ویژگی‌های مؤمن است. آموزه‌های دینی نیز برای تقویت زیرکی و خوش فهمی مؤمنان است و نباید این‌گونه فکر کرد که اگر کسی زنی تنها را سوار نکند ملعون است. ممکن است کسی که سوار می‌شود با خود تریاک و مواد مخدر داشته باشد اما نباید چنین باشد که نسبت به مؤمنی آشنا و دوست بی‌توجه بود. باید لحاظ حیثیات و امور را داشت تا بی‌حرمتی، گرفتاری، پشیمانی و پریشانی پیش نیاید.

اما سومین فردی که ملعون است کسی است که در خانه تنها می‌خوابد. تنها خوابیدن و تنها در خانه ماندن کراهت دارد. البته این مطلب به صورت کلی درست نیست؛ چرا که در روایت است: «الصبیر علی الوحدة علامة قوّة العقل، فمن عقل عن الله اعتزل أهل الدنيا والراغبین فیها، ورغب فیما عند الله، وكان الله آنسه فی الوحشة، وصاحبه فی الوحدة، وغناه فی العیلة، ومعزّه من غیر عشیره»^(۱).

نشانه‌ی قوت و توانمندی فکر و اندیشه‌ورزی، بردباری بر تنهایی است. تنهایی برای کسانی که ضعیف یا ترسو هستند یا مشکل دارند

۱. شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷.

خوب نیست اما کسی که از تنهایی نمی‌ترسد و هنگامی که تنهاست فکر و اندیشه و عبادت دارد و نه معصیت و گناه، تنهایی بسیار نیز برای او نیکوست. بسیاری از عالمان دینی در تنهایی بوده است که کار می‌کرده و تحقیق و تفکر داشته‌اند و تنهایی برای افراد قوی استحباب دارد. البته این روایت از خوابیدن به تنهایی سخن می‌گوید که کراهت دارد. فردی که تنهاست ممکن است بترسد یا خطری مانند دزد ببیند یا بیمار شود یا بمیرد و کسی نباشد که از او خبر گیرد و در این صورت، تنهایی خوابیدن خوب نیست.

تنها نبودن دو مصداق دارد: یکی کسی است که فردی در کنار او نمی‌خوابد با آن‌که همسر و فرزند دارد و دیگر آن‌که فردی عذب است و مرد یا زنی است که همسر ندارد. عرف برخی از مناطق این‌گونه است که زن و شوهر جدای از هم می‌خوابند! این روش دینی نیست. مؤمن باید چنان فهمیده باشد که چنین جدا خوابیدنی را ضد ارزش بداند. البته، حرمت‌ها و حیثیت‌ها باید لحاظ شود. پس روایت می‌تواند هر دو معنا را مقصود داشته باشد و همان‌گونه که گفته شد برای افراد ضعیف و ترسو یا بیمار یا فرد عذب است. امروزه تنهایی و احساس تنها بودن از مشکلات عمده‌ی جوامع است و مردم با هم رابطه‌ی مؤانست، نزدیکی، قرب، وحدت، تمایل، محبت، عاطفه و عشق ندارند. متأسفانه گاه گفته می‌شود این‌که زن و شوهر کنار هم بخوابند بی‌حیایی است. البته، به حرمت‌ها، تناسب‌ها، حیثیت‌ها و نیز فرزندان باید توجه شود، ولی به قول قدیمی‌ها: تنهایی براننده‌ی خداست و بس. البته خداوند هم تنها نیست و همواره با آفریده‌هایش بوده است. مَعِيَّتٌ قِيَوْمِي مخصوص حق تعالی است ولی ما در راه او که باشیم برای سعادت ما کافی است.

از بزرگ‌ترین مشکلات جامعه‌ی ما درک نکردن جوانان است. جوانان در این شرایط نمی‌دانند چه کنند؟ پدر و مادر آنان به راحتی افطار می‌کنند و خود را از نظر شهوانی تخلیه می‌نمایند اما جوان باید روزه بگیرد و راهی شرعی برای ارضای شهوت خود نمی‌بیند و موانع ازدواج فراوان است. چنین جوانی یا مشکل روانی پیدا می‌کند یا آلوده می‌شود. وجود این مشکلات است که جوان را از خانه، درس، مسایل دینی و مساجد گریزان کرده است. کسی که نفس اماره بر او غلبه کرده و شهوت به او فشار آورده است می‌گوید من گرفتار و آلوده‌ام و مسجد جای فرد آلوده نیست! یا می‌گوید مسجد رفتن من چه مشکلی را حل می‌کند؟ دخترها و پسرها اگر بخواهند درس بخوانند تا سن بیست و پنج سال و گاهی بیشتر تر باید ریاضت بکشند در حالی که جامعه‌ی ما برای ریاضت کشیدن آماده نیست و اگر بخواهند درس نخوانند بی‌سواد می‌مانند و جمع هر دو نیز به راحتی ممکن نیست. بله، ممکن است افرادی هم درس خوان و هم عقیف باشند اما نمی‌توان آن را به تمام سیستم جامعه تحمیل کرد و باید این مشکل را به صورت اساسی حل نمود و راه چاره‌ای واقعی برای آن پیدا کرد. ان شاء الله خداوند و آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) عنایت فرمایند و این مشکلات کلیدی جامعه، آن‌گونه که صلاح و خیر امت و مردم است، برطرف شود.

روایت ﴿ ۴۴ ﴾

مردان مرد

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد أبي عبد الله البرقي، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبة بن ميمون، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الرجال ثلاثة: رجل بماله، ورجل بجاهه، ورجل بلسانه، وهو أفضل الثلاثة»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: مردان سه نفرند: مردی که مردانگی او به مال اوست، مردی که آبرو و اعتبار اجتماعی دارد، و مردی که زبان دارد و او از همه بالاتر و برتر است.

بیان: مردان مرد سه گروه هستند: مردی که خداوند به او مال دنیا داده و فردی متمول و سرمایه دار است و به بهترین صورت از این مال برای زندگی، خانواده، عاقبت و آخرت خود و نیز در خدمت به دیگران استفاده می کند. خداوند به او لطف کرده و امکانات داده و او نیز از این امکانات به نیکی بهره می برد و نمی گذارد بدون استفاده بماند یا از بین برود.

اما دومین مرد کسی است که خداوند به او قدرت، دولت و هنر اجتماعی داده و معتمد مردم است. خداوند به او بزرگی و حرمت داده و او نیز از این بزرگی در راه خیر استفاده می کند و مشکلات مردم را با آن

۱. الخصال، ص ۱۱۶.



برطرف می‌سازد. وی نیز از اقتدار، جاهت و نفوذ اجتماعی که دارد به‌خوبی استفاده می‌کند.

سومین مرد فردی است خوش زبان که خوش برخورد و خوش بیان است. فردی صبور، با استعداد، دلسوز، فهمیده و با درایت است که می‌تواند اختلافات و گرفتاری‌ها را برطرف کند و از زبان خود به‌خوبی بهره می‌برد.

حضرت امام صادق علیه السلام سه امتیاز برای مردان مرد و مردانگی قرار می‌دهد که اگر کسی هر سه را با هم جمع داشته باشد چیزی از مردانگی کم ندارد اما اگر کسی هیچ یک از سه ویژگی گفته شده را نداشته باشد خالی از مشکل نیست.

روایت در ادامه می‌فرماید: از میان سه ویژگی یاد شده، خوش‌زبانی و داشتن بیان شیرین از خصلت‌های دیگر بهتر و برتر است و فرد خوش‌کلام از فردی که مال دارد و سرمایه‌دار است یا از فردی که موقعیت و نفوذ اجتماعی دارد بالاتر می‌باشد و بهتر می‌تواند به خداوند تقرب جوید؛ چرا که قدرت مالی و نفوذ اجتماعی محدود است اما قدرت زبان بسیار زیاد است. زبان می‌تواند به کسی دل‌خوش دهد و پشت او را محکم نماید. کلام شیرین می‌تواند امیدواری دهد و فرد را دل‌گرم و مقاوم سازد. باید توجه داشت انسان هیچ‌گاه از مشکلات دنیا شکست نمی‌خورد، بلکه این از ضعف نفس است که او را شکست می‌دهد. دیواری که محکم باشد بار سنگین را تحمل می‌کند ولی هنگامی که سست است با یک بار جزیی شکاف برمی‌دارد و چه بسا فرو می‌ریزد. انسان هرچه مال یا نفوذ اجتماعی داشته باشد نمی‌تواند مشکلات افراد زیادی را حل کند، ولی

زبان بسیار مقتدر است و انسان می‌تواند با زبان خوش مشکلات عده‌ی زیادی از مردم را حل کند. هر چند از افراد که پریشان و گرفتار باشند و غم و غصه داشته باشند، انسان می‌تواند دل آنان را با زبان خوش به دست آورد و به آن‌ها امید، صبر و استقامت دهد و با هم‌زبانی و هم‌دردی، دل‌های فراوانی را شاد نماید و به همین گونه کسی که خداوند زبان خوش به او داده از کسی که مال و مقام دارد بهتر است. در ضمن، ممکن است مال و مقام آسیب ببیند اما کم می‌شود که زبان آفتی پیدا کند.

ممکن است کسی مال و مقام نداشته باشد اما باید سعی کرد دست‌کم زبان خوشی داشت و پاسخ سلام را به گرمی داد یا نشانی و آدرسی را که می‌خواهند با روی گشاده پاسخ داد. با چند سؤال مختصر می‌توان شخصیت و آقایی افراد را به دست آورد.

با زبان خوش به راحتی می‌توان دل افراد را شیرین ساخت. در میان اعضای بدن بعد از سرعت چشم، سرعت زبان از دیگر اعضا بیش‌تر است و به همین میزان بر کارایی آن افزوده می‌گردد. نباید مانند غربیان تنها اصالت سود مادی را در نظر داشت و برای دریافت سود لب به سخن گشود. برخی نه در جامعه خوش برخورد هستند و نه در خانه خوش اخلاق و خوش بیان. حضرت امیرمؤمنان علیه السلام وقتی از خانه بیرون می‌آمد، بسیار مردانه و با ابهت بودند و به میدان رزم که می‌رسیدند کسی نمی‌توانست در چشم‌های ایشان نگاه کند، ولی وقتی داخل خانه می‌شدند همانند کودکان بودند و شوخی و بازی می‌کردند و حتی چهار دست و پا می‌شدند و بچه‌ها را روی دوش خود سوار می‌کردند و هیچ‌گاه رفتار بیرون از خانه را با رفتار درون خانه در هم نمی‌آمیختند.

برخی وقتی وارد خانه می‌شوند همانند ملایکه‌ی عذاب می‌مانند! باید نخست به آنان سلام کرد؛ سخت‌گیر است، اگر به ظاهر مذهبی است تلویزیون رنگی را بدون دلیل حرام می‌داند و فرزندان خود را مجبور می‌کند یا تلویزیون نینند یا تنها سیاه و سفید آن را تماشا کنند و برای آنان حرام‌هایی از پیش خود می‌تراشد، چنین فردی نمی‌تواند در آینده خانواده‌ی خود را از حرام‌های واقعی نیز گریز دهد. برخی پوشیدن دمپایی پلاستیکی زنانه در خانه را برای مرد حرام می‌دانند؛ چون می‌گویند تشبه رجال به نساء است! در حالی که تشبه حرام برای متن اجتماع و در انظار عموم است. زن می‌تواند در خانه شلوار و بلوز مردانه بپوشد و عکس آن نیز اشکال ندارد اما در اجتماع باید ملاحظه‌ی عرف را نمود و لباس غیر متعارف نداشت. چنین سخت‌گیری‌های بی‌موردی خستگی و سنگینی می‌آورد. متأسفانه برخی از خانم‌های منبری بیش‌تر از خود حرام می‌سازند!

انسان باید با زبان خود مهر، صفا، صمیمیت، عشق و محبت را برای مردم ارمغان برد نه آن‌که با سختی و خشکی و با شداد و غلاظ با آنان سخن گوید. خداوند به صورت صریح به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ، فَاعْفُ عَنْهُمْ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾^(۱)؛ اگر بر مردم سخت بگیرد همه از اطراف تو پراکنده خواهند شد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره با رویی گشاده با مردم رو به رو می‌شدند و این‌گونه بود که افراد با افکار و عقاید گوناگون گرد آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حلقه می‌زدند و حتی ابوسفیان نیز به رحمت آن حضرت طمع نمود و به ظاهر از کرده‌های

پیشین خود توبه کرد! اگرچه بعد از آن با حضرت امیرمؤمنان علیه السلام درگیر شدند. سخت‌گیری بر زن و فرزند آنان را خسته می‌کند و صفا و صداقت را از زندگی می‌گیرد و تنها سالوس و ریا را به ارمغان می‌آورد. خداوند ان‌شاء الله بر صفا و صداقت ما بیفزاید.



روایت ﴿ ۴۵ ﴾

موالیان دوزخی

«حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْقَاسِمِ ابْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِيِّ، عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ، عَنِ حَفْصِ بْنِ غِيَاثِ النَّخَعِيِّ، عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنِّي لِأَرْجُو النِّجَاةَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ لِمَنْ عَرَفَ حَقَّنَا مِنْهُمْ إِلَّا لِأَحَدٍ ثَلَاثَةً: صَاحِبِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ، وَصَاحِبِ هَوَى، وَالْفَاسِقِ الْمَعْلَنِ»^(۱).

- امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: من برای تمامی امت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که حق ما را می شناسند امید نجات دارم مگر برای سه نفر: کسی که با سلطانی ظالم همراه شود، کسی که هوای نفس بر او چیره است و کسی که به صورت آشکار فسق می نماید.

بیان: این روایت می فرماید شیعیان در صورتی که داخل در یکی از سه گروه گفته نباشند امید نجات برای آنان می رود، ولی اگر در یکی از سه گروه گفته شده باشند حتی ولایت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برای آنان کارگشا نیست. این سه گروه عبارت است از:

یکی همراه شدن با کسی که ظلم می کند و کمک نمودن به ظالمی که ستم بزرگی را روا می دارد و ستم او فراگیر است.

دوم کسی که به گناه اعتیاد دارد و برای نمونه، رباخواری و کم فروشی

۱. الخصال، ص ۱۱۹.



و مردم آزاری عادت او شده است. تعبیر «صاحب هوی» چنین شخصی را می‌گوید. کسی که به گناه عادت می‌کند از انجام گناه نه تنها ناراحت و اذیت نمی‌شود، بلکه از آن لذت می‌برد.

سومین نفر کسی است که گناه خود را اظهار می‌کند و گناه را آشکارا مرتکب می‌شود. کسی که این‌گونه است حیا و عفتی ندارد، ولی اهل ولایت اهل حیا و عفت می‌باشند. اهل ولایت حیا دارند و حتی در حال گناه نیز دارای حالت انکسار هستند و در حالی گناه مرتکب می‌شوند که آن را دوست ندارند و راضی به آن نیستند و از آن اذیت می‌شوند اما متجاهر به فسق ولایت ندارد و چنین نیست. او چون حرمتی ندارد غیبت و ذکر گناه آشکار وی نیز گناه دانسته نمی‌شود. البته در مورد همان گناهی که آن را علنی مرتکب می‌شود نه گناهان دیگر که آن را پنهان می‌دارد. انسان مؤمن نباید بدی‌ها را انتقال دهد و حرمت انسان‌های محترم را ضایع کند. بعضی از حیوانات روی نجاست خود خاک می‌ریزند و حاضر نیستند آشکار باشد؛ چه‌طور آدمی می‌تواند کار اشتباه دیگری را از زیر خاک و از درون پنهانی‌ها بیرون کشد و آن را به خورد دیگران دهد. چه بد است که اتفاق ناپسندی دهان به دهان بگردد و اشاعه‌ی فحشا صورت گیرد. کسی که این‌گونه است مشکل روانی دارد و فرد آلوده‌ای است که دوست دارد بدی‌ها زیاد و گناهان علنی شود. او می‌خواهد بدی کند و در پی بدکار می‌گردد یا کمبود شخصیت دارد و می‌خواهد با فراوانی بدها، خود را خوب بنمایاند. انسان باید با قدرت اراده‌ای که دارد خودنگه‌دار و رازنگه‌دار باشد و به خصوص بدی‌ها را نقل نکند تا محیط جامعه را آلوده و عفونی نسازد. کسی که می‌گوید: خبر داری دیشب کسی را در خیابان

کشته‌اند!، این معنا را ناخودآگاه انتقال می‌دهد که پس می‌توان کسی را در خیابان کشت و چنین نقلی آموزش قتل است.

غیبت فرد متجاهر به فسق در مورد گناه علنی وی حرام نیست؛ زیرا وی حرمت ندارد و وقتی خود کاسه‌ی خود را می‌شکند دیگر حرمتی برای او باقی نمی‌ماند. به عنوان مثال اگر کسی به زنی مسلمان از روی شهوت نگاه کند حرام است؛ چرا که چنین نگاهی تجاوز به اوست؛ اما نگاه به زنی کافر که مفسده‌ای نداشته باشد اشکال ندارد، البته نه در کشوری که حدود بیست میلیون دختر و پسر جوان و مجرد دارد. از این رو باید در گزینش فیلم‌ها دقت بسیار داشت. آدمی باید سعی کند نه گناه‌کار درست کند و نه خود اقرار به گناه داشته باشد. انسان از خداوند بخواهد به او توفیق دهد تا مردم را تطهیر کند. چه لزومی دارد انسان هرچه را که می‌بیند باز گوید. انسان تا می‌تواند باید گناه دیگران را فراموش کند تا رفته رفته به منجلا بی تبدیل نشود.

روایت ﴿ ۴۶ ﴾

خصال اهل ولا

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس بن عبد الرحمن يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: كان فيما أوصى به رسول الله صلى الله عليه وآله علياً عليه السلام: يا علي، أنهاك عن ثلاث خصال عظام: الحسد والحرص والكذب، يا علي، سيِّد الأعمال ثلاث خصال: انصافك النَّاس من نفسك، ومواساة الأخ في الله عزَّ وجلَّ، وذكر الله تبارك وتعالى علي كلِّ حال.

يا علي، ثلاث فرحات للمؤمن في الدنيا: لقاء الأخوان، والإفطار في الصَّيام، والتَّهجد من آخر الليل.

يا علي، ثلاث من لم تكن فيه لم يَقم له عمل: ورع يحجزه عن معاصي الله عزَّ وجلَّ، وخلق يداري به النَّاس، وحلم يردُّ به جهل الجاهل.

يا علي، ثلاث من حقائق الايمان: الانفاق في الأقتار، وانصاف النَّاس من نفسك، وبذل العلم للمتعلِّم.

يا علي، ثلاث خصال من مكارم الأخلاق: تعطي من حرمك، وتصل من قطعك، وتعفو عمن ظلمك»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: از سفارش های رسول خدا به حضرت

۱. الخصال، ص ۱۲۴.



امیرمؤمنان علیه السلام چنین بود: ای علی، من تو را از سه ویژگی بزرگ پرهیز می‌دهم: حسد، حرص و دروغ. ای علی، برترین کردار سه چیز است: انصاف دادن در حق مردم، یاری رساندن به برادر دینی در راه خدا و نیز ذکر خداوند تبارک و تعالی. در هر حال، ای علی، سه شادی برای مؤمن در دنیا است: دیدار برادران، افطار از روزه و شب‌زنده‌داری و عبادت در آخر شب. ای علی، سه چیز است که اگر در کسی نباشد عملی برای او نیست: ورع و پرهیزکاری که او را از گناهان دور دارد، خلقی نیکو که با آن با مردم مدارا شود و بردباری که با آن ناآگاهی جاهل بازداشته شود. ای علی، سه چیز از حقایق ایمان است: انفاق در سختی و نیازمندی، انصاف با مردم از ناحیه‌ی خود، و بخشش علم به کسی که خواهان دانش است.

ای علی، سه خصلت از مکارم اخلاق است: دادن و بخشش به کسی که از تو منع کرده و ارتباط با کسی که با تو قطع ارتباط کرده و عفو و بخشیدن کسی که به تو ستم روا داشته است.

بیان: این روایت از کمالاتی سخن می‌گوید که اگر در کسی وجود داشته باشد مؤمن و شیعه‌ای اهل ولایت است و فردی عادی و معمولی دانسته نمی‌شود. این خصال از وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است.

سه چیز در دنیا موجب شادی و سرور مؤمن است و او را خوش حال می‌سازد و به او نشاط می‌دهد: یکی دیدار برادر دینی و ایمانی است. مؤمن وقتی برادران ایمانی و اهل ولایت و دوستان را می‌بیند شاد و خوشحال می‌شود. این بیان ظریف است و به این معناست که فرد

ولایت مدار ممکن است برادر خود را که اهل ولایت نیست ببیند ولی چنان شاد نشود که از دیدار اهل ولایت و اهل مکتب خود به وجد می آید. این صفایی است که در دل مؤمن در دنیاست و در واقع حضرت می فرماید صفایی در دنیا غیر از آن نیست. بر این اساس دیدار صاحبان ولایت باید برای مؤمن چه صفایی داشته باشد. مؤمن از داشتن پول و سرمایه چنین شاد نمی شود و اگر فرزند خود را ببیند یا مکه رود این قدر شادمان و مسرور نمی گردد و هرچه برای او پیش می آید این صفارا در دل او ایجاد نمی کند که برادر ایمانی خود را می بیند. «اخوان» اصطلاح خاص روایی است و اهل طریق، اهل سلوک ایمانی و افراد ولایت مدار را در بر می گیرد و با توجه به روایتی که در پیش گذشت که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «أنا و علي أبوا هذه الأمة»؛ من و علی پدران این امت هستیم، پس شیعیان با هم «اخوان» هستند و «لقاء الاخوان» با توجه به آن معنا می شود. این بحث را باید در مباحث ولایت پی گیر بود و در این مختصر نمی گنجد.

اما دومین چیزی که مؤمن را شاد می سازد فرا رسیدن زمان افطار است، البته نه به آن جهت که گاه خوردن و آشامیدن رسیده است؛ بلکه به این جهت که توفیق یافته روزی را برای خداوند روزه بگیرد و روزه ای را به منزل رسانده و آن را آلوده و باطل ننموده است. روزه یک تکلیف و بار است که باید آن را به مقصد رساند و هنگامی که صدای اذان مغرب بلند می شود، این بار به منزل رسیده است و بنابراین خوشحالی دارد. سومین موردی که خوشحالی مؤمن را سبب می شود تهجد و عبادت در پاسی از آخر شب است و بیداری و عبادت در این زمان و دقایقی پیش از اذان صبح اهمیت فراوانی دارد.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو به حضرت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در حالی که نام مبارک آن حضرت را به مهربانی صدا می‌زند، خطاب به ایشان می‌فرماید: سه خصلت بزرگ‌ترین خصلت‌هاست. تعبیر «سید الاعمال» تنها به معنای بزرگی عمل نیست، بلکه بزرگی همراه با شرافت و کمال است.

باید توجه داشت این تعبیر برتر از تعبیر پیشین است که خوشایندی و خوش حالی مؤمن را بیان می‌دارد.

یکی از این خصال بزرگ عبارت است از رفتار منصفانه با مردم و این که حق را به صاحب حق بدهی و خود محور نباشی و خود را حق محض ندانی و همواره خود را تبرئه و دیگران را آلوده و متهم ننمایی. انصاف پیش از دین قرار دارد و دین فرد بی‌انصاف نیز اثری ندارد. باید نخست منصف و سپس مسلمان بود.

انصاف با ایثار و گذشت تفاوت دارد و اگر حق را به دیگری بدهی در حالی که حق با او نیست ایثار و گذشت می‌باشد اما اگر حق را به صاحب حق بدهی انصاف است. انصاف باید در همه‌ی شؤون زندگی حضور داشته باشد. برای نمونه اگر کسی معامله‌ای انجام داده باشد و فروشنده مالی را زیادی به او داده است، زیادی را به وی اعلام دارد.

دومین کردار بزرگ و شریف کمک کردن به برادر دینی و رفع نیازهای وی است که همان اهل ولاء بودن را تأکید می‌کند. مانند این که کسی چند ساختمان دارد و مؤمنی آبرومند را می‌شناسد که مستأجر است و یکی از خانه‌های خود را به او می‌دهد و یا به نام او ثبت می‌نماید و او را از بی‌خانمانی نجات می‌دهد یا دو خودرو دارد و یکی از آن را به فردی پیاده و ضعیف می‌دهد. البته انجام چنین کاری صفا، توفیق، گذشت و ایمان

لازم دارد. صفتی که سید صفات نیکوی دیگر است و به راحتی به چنگ نمی‌آید. باید دیگر برادران ایمانی را در مال خود شریک دانست و تمام فکر و ذهن انسان گذاشتن مال برای وارث نباشد. چون وارث یا همسر است که به خانه‌ی شوهر می‌رود و هرچه دارد برای او می‌برد. یا پسر است که آن را برای دختر دیگری می‌برد و یا دختر است که آن را برای داماد می‌برد. امام حسن مجتبی‌علیه السلام بارها اموال خود را دو بخش می‌نمودند و یک بخش از آن را به نیازمندان می‌دادند. اگر ما قدرت انجام چنین کارهایی را نداشته باشیم آیا اهل ولایت و شیعه هستیم؟ چون ما فرزندان علی و اهل ولایت هستیم باید بتوانیم چنین کارهایی انجام دهیم. برای نمونه، کسی که مغازه‌ای بزرگ دارد می‌تواند وسط آن را دیواری بکشد و بخشی از آن را به دیگری بدهد تا کاسبی نماید. «مواسات الاخوان» یعنی انسان به جایی رسد که بتواند اموال خود را با دیگران نصف کند نه این‌که تنها از اضافه‌های خود بخشش داشته باشد. کسی که چنین ویژگی دارد گلستان و بهشتی برای خود مهیا کرده و پیش از آن‌که بمیرد مرده و آخرت خود را آباد نموده است و نیازمند مردن و ملک الموت نیست. چنین فردی به حساب و کتاب قبر و قیامت نیازی ندارد و مردن وی همان و داخل بهشت شدن وی همان است؛ اگرچه این‌گونه انصافی تنها مخصوص اولیای خدا و اهل ولا و دوستان خاص حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است و دیگری را وجود و جگر انجام این کارها نیست. در روایت است شخصی به محضر امام صادق علیه السلام رسید و گفت از شهری آمده‌ام که شیعیان شما در آنجا قرار دارند و مردم آن خوب می‌باشند و از آنان تعریف و تمجید نمود. حضرت علیه السلام از وی پرسید اگر

یک نفر از شما دو پیراهن داشته باشد و کسی را بشناسد که پیراهن ندارد آیا یکی از آنها را به او می‌دهد؟ وی پاسخ داد خیر. حضرت محکم بر روی زانوی خویش زدند و فرمودند: پس برادری کجا رفت.

اگر برادران دینی به هم کمک کنند، عشق و علاقه‌ی آنها به یکدیگر فزونی می‌یابد. امروزه چون مؤمنان به یکدیگر کمک نمی‌کنند یکدیگر را دوست ندارند. فرزند، پدر و مادر را به مقداری دوست دارد که برای او هزینه می‌کنند و اگر کمی آن را محدود سازند از آنان ناراضی می‌شود. مؤمنان نیز چندان ارتباطی با هم ندارند و حتی خویشان چون به هم رسیدگی نمی‌کنند و صله‌ی رحم به معنای واقعی آن را ندارند به هم دل نمی‌بندند و اگر یکی از آنان بمیرد، دیگران چندان از مرگ وی ناراحت نمی‌شوند!

اما سومین خصلت بزرگ، ذکر خدای تعالی در هر حالی است. ذکر بر دو قسم جلی و خفی است. ذکر جلی مزاحم ذکرهای دیگر است و کند پیش می‌رود. برای نمونه، تسبیحات حضرت زهر علیها السلام را نمی‌توان در یک لحظه گفت؛ چون نباید آن را به هم وصل کرد و نمی‌توان آن را به یک نفس آورد اما ذکر خفی هم تند است و هم می‌توان با آن ذکر دیگری نیز گفت. مؤمنان و اولیای خدا ذکر خفی دارند و در حال نماز و حتی در حال خواب نیز ذکر خفی آنان قطع نمی‌شود. قلب آنان به ذکر عادت کرده است و آنان همواره در ذکر می‌باشند. ذکر که در هر حالتی صورت می‌گیرد؛ خواه در نماز باشد یا در غیر نماز و در بیداری باشد یا در حال خواب و به هنگام کار باشد یا در وقت فراغت، در حال سخن گفتن باشد یا در حال خندیدن ذکر خفی است.

اما ذکری که حواس آدمی بر آن نیست ذکر جلی است. اولیای خدا به هیچ وجه به شمارش ذکر نیاز ندارند و شماره‌ی ذکر را بدون تسبیح و بدون بندهای انگشت دارند و همین که ذکر می‌گویند می‌دانند چه موقع تعداد آن تمام می‌شود. انسان تا به برزخ نرود در نمی‌یابد یک «الله اکبر» یا «سبحان الله» یا «صلوات» چه قدر ارزش دارد و می‌گوید اگر می‌دانستم این ذکرها این قدر گران است در همه‌ی لحظه‌ها صلوات می‌فرستادم و هر چه داشتم را به ذکر تبدیل می‌کردم، ولی این ارزش در دنیا به باور آدمی نمی‌آید. یکی از اسمای روز قیامت «یوم التغابن» است. «تغابن» یعنی انسان کلاه سرش رفته است و می‌گوید اگر من می‌دانستم که به قول قدیمی‌ها «کفش کهنه در بیابان نعمت است» و من در بیابان مشکل پیدا می‌کنم، لنگه کفش کهنه‌ی خود را نیز با خود می‌آوردم. در قیامت حتی لنگه کفش کهنه‌ای را به قیمت فوق العاده می‌خرند. در قیامت انسان درمی‌یابد ذکرهایی که حتی اشکال داشت نیز ارزشی بسیار دارد و قابل قیاس با طلای گران دنیا نیست.

خداوند تنها یک بار ما را به دنیا می‌آورد و می‌میراند و دیگر آدمی را باز نمی‌گرداند؛ چرا که می‌خواهد بندگان را ندانسته و ندیده آزمایش کند تا ببیند چه کسانی سخن او را می‌پذیرند و چه کسانی آن را انکار می‌کنند اما اگر آنان را برای بار دوم به دنیا باز می‌گرداند همه در دنیا برای آخرت خود دعوا می‌کردند و همه به گذشت و ایثار روی می‌آوردند و تمامی ذکر می‌گرفتند و صلوات می‌فرستادند اما خداوند می‌گوید من ندیده می‌فروشم و اگر کسی ببیند و خریدار شود ارزشی ندارد؛ به ویژه در زمان غیبت که آدمی با پیامبر یا امامی در ارتباط نیست و تنها به سخن عالمان

دینی اعتماد می‌شود، سرمایه‌گذاری بر چنین اعتمادی شجاعت می‌طلبد و انسان در واقع بر روی خداست که سرمایه‌گذاری می‌کند و نه بر روی خود و تجربه‌اش؟! در قیامت هر چیزی و هر کرده‌ی نیکویی هر چند خالی از اشکال نباشد ارزش دارد و به قیمت گزافی خریداری می‌گردد؛ چرا که رحمت خداوند ایجاب می‌کند تا به هر بهانه‌ای هر چند بهای اندکی داشته باشد، ریش نماید و بنده را در بر گیرد اما ما ساده‌انگارانه و بی‌خیال زیاد می‌خواهیم و پر می‌خوریم و عمر خود را بیهوده تلف می‌کنیم و اگر به کسی نیز بخشش و کمکی داشته باشیم، آن را در گوشه‌ی ذهن خود نگاه می‌داریم و به امید جبران آن می‌نشینیم. خداوند به انسان توفیق دهد ندیده خریدار شود و جرأت معامله را داشته باشد تا اگر در قیامت نیز خریداری برای آن نباشد به خداوند عرض نماییم ما زرنگ نیستیم و اگر تو کلاه سر ما گذاشته‌ای مهم نیست چون اگر انسان زمین خورده‌ی فردی مهم باشد اشکال ندارد، و در این صورت است که عنایت خداوند دستگیر وی می‌گردد. ما نسبت به حق تعالی آشنایی اندکی داریم و هنوز نمی‌دانیم خدا چه موجودی است! حتی بزرگان و محققان ما در حق تعالی حیران هستند و جز مفهومی از او چیزی در ذهن ندارند. اگر ما به خداوند قرب پیدا کنیم و او را بشناسیم فدایی او می‌شویم. ما به حرف و سخن اوست که این قدر عشق و علاقه داریم اما اگر به خود او برسیم حیرانش می‌شویم. خداوند ان‌شاء الله توفیق دهد حیران حق شویم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه مقام و وصول می‌فرمود: «اللهم زدنی فیک تحیراً»؛ خدایا، بر حیرت من بیفز!».

ما حیران نیستیم. کسانی که حیران می‌شوند دیگر نمی‌آیند و لقاء،

اینار، گذشت و مواسات برای آنان بسیار جزیی است. حضرت علی علیه السلام انگشتر گران قیمت خود را در نماز به فقیر می‌دهد. انگشتری آن حضرت ارزشمند بوده و چیزی معمولی نبوده است چون انگشتر هر کسی با دست او تناسب دارد. حضرت مواسات نکرده است که نیمی از آن را بدهد بلکه کمال جود بوده که بذل موجود نموده است و چیزی را که در اختیار داشته بخشیده است تا مشکلی را از فقیری برطرف نماید. باید همواره به فکر حل مشکل بود، نه آن‌که تنها شریک کار خیر شد؛ هر چند همان نیز در این زمان غنیمت است.

کسانی که چندین انگشتر عقیق، فیروزه، زبرجد و.. به دست می‌کنند مشکل ذهنی دارند. انگشتر نباید از دو تا تجاوز کند و اگر یکی باشد باید آن را به دست راست کرد برخلاف بعضی که آن را به دست چپ می‌کنند اما اگر کسی دو انگشتر دارد و یکی را به دست چپ نماید اشکال ندارد. به دست کردن چند انگشتر اثرات یک‌دیگر را خنثی می‌کند همان‌گونه که وقتی چند غذای متضاد خورده شود اثر خود را از دست می‌دهد.

این‌که در روایت است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چند انگشتر داشته است به این معنا نیست که آن حضرت همه را با هم دست می‌نموده‌اند بلکه ایشان آن را یکی یکی به دست می‌کرده‌اند و بیش از دو انگشتر نداشته‌اند. خداوند ان‌شاء الله به همه صفا، صمیمیت، عشق، محبت، لقا و مواسات عطا کند.

شاکیان درگاه خداوند

«حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن موسى بن عمر، وسعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن ابن فضال، عمَّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ثلاثة يشكون إلى الله عزَّ وجلَّ: مسجد خراب لا يصلِّي فيه أهله، وعالم بين جهال، ومصحف معلق قد وقع عليه غبار ولا يقرء فيه»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: سه شخص به درگاه خداوند شکایت می برند: مسجد ویرانه ای که اهالی در آن نماز نمی گزارند، و عالمی که در میان ناگاهان باشد، و قرآنی که رها شده و گرد بر آن نشسته و از آن خوانده نمی شود.

بیان: روایت حاضر محتوایی بسیار سنگین دارد. هم موضوع آن سنگین است و هم ادعایی سنگین دارد. امام صادق عليه السلام می فرماید: سه شخص نزد پروردگار شکایت می کنند. در این روایت نیامده است آنان در روز قیامت به شکوا می ایستند و ممکن است در همین دنیا شکایت خود را عرضه دارند. باید دانست آنان نزد خداوند شکایت می کنند و نه نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حاکم یا قاضی که اهمیت این گروه ها را می رساند. کسانی که به صورت مستقیم با خداوند ارتباط دارند! هم چنین خطرناکی شکایت آنان را می رساند. کسانی که داد و فریاد ندارند و دادگاه نمی روند تا شما از

۱. الخصال، ص ۱۴۲.



خود دفاع کنی و جای نگرانی نداشته باشی. شکایت آنان به درگاه خداوند همانند سخن گفتن حضرت امام خمینی علیه السلام در میان مردم است که اگر کسی را در نزد مردم و به صورت علنی توبیخ می‌کردند وی بدون آن‌که فرصت دفاع داشته باشد موقعیت و حیثیت خود را از دست می‌داد. خدا رحمت کند مرحوم امام علیه السلام که در تمام مدتی که حیات ملکوتی در ایران داشتند بسیار کم و تنها به بعضی حمله کردند، ولی تا با کسی مخالفت می‌کردند وی در میان ملت جایی نداشت و کافی بود حضرت امام علیه السلام اشاره‌ای می‌کردند که از کسی راضی نیستند یا چرا کاری را انجام داده است و او بی‌درنگ از چشم ملت می‌افتاد؛ چرا که یکی مانند حضرت امام علیه السلام نگرانی خود را اظهار می‌نمودند که فردی عادی نبودند. بنابراین بسیار مهم است که به چه کسی شکایت برده می‌شود و این‌که از چه چیزی شکایت می‌گردد!

یکی از آن شاکیان مسجد است. مسجدی که خراب است. خرابی مسجد به تناسب آن است و به این معنا نیست که روشنایی یا دیواری از آن اشکال داشته باشد بلکه به مسجدی خرابه می‌گویند که اهالی محل در آن نماز نمی‌گزارند یا در آن را بسته‌اند و مصداق: ﴿يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ می‌باشند یا مردم امام جماعت آن را قبول ندارند یا متولی یا خادم مسجد را به تخریب می‌کشانند. خرابی مسجد؛ یعنی خلوتی، بی‌رونقی و بی‌محتوایی مسجد و اگر مسجد و خانه‌ی خدا محتوا نداشته باشد خانه‌ای معمولی می‌شود. مسجد باید محلی برای کسب معرفت، محبت، صفا و علم باشد و اهل آن گره مردم را باز کنند و تنها به خواندن نمازی در آن بسنده نکنند و علم و معرفت و خدمت به بندگان خدا را نیز در آن دنبال نمایند.

آبادی مسجد به عبادت است. مسجدی که در آن عبادت نمی‌شود و نماز نمی‌خوانند با مدرسه، پایگاه و دیگر مراکز تفاوتی ندارد. مسجد ابتدا برای خواندن دعا، قرائت قرآن کریم، ذکر، عبادت، مناجات و خلوت است و بعد از آن مدرسه است و جای علم و معرفت می‌باشد و اگر در مسجدی چیزی یاد نمی‌گیرید و یا چیزی یاد نمی‌دهند آن مسجد خراب است. هم‌چنین مسجد باید گره از کار ضعیفان، فقیران و بیچارگان باز کند تا برخی خیر مادی و عده‌ای نیز خیر معنوی برند و مسجد در این صورت است که آباد است. مسجدی که ده‌هزار نمازگزار دارد و دعای کمیل و نافله در آن خوانده می‌شود ولی خیر آنان به کسی نمی‌رسد یا کسی در آن چیزی یاد نمی‌گیرد خراب است. هم‌چنین مسجدی آباد است که امام آن رعایت مردم را بنماید و نه بسیار تند و نه کند نماز بخواند. مردم هر محل باید به حضور در مسجد خود اهتمام داشته باشند؛ چنان‌چه روایت می‌فرماید: نماز همسایه‌ی مسجد در غیر مسجد نماز نیست؛ یعنی نماز او دارای کمال نیست نه آن‌که باطل باشد. هم‌چنین مسجدی که نظیف نبوده و آلوده باشد خراب است. اگر در محله‌ای کسانی که مشکل دارند برای حل مشکل خود به مسجد نمی‌آیند و مسجد و مسجدی برای آنان مشکل گشا نیست، آن مسجد خراب است. مسجد چار دیواری نیست و گرنه تأسیس و بنا نهادن آن نیازمند صیغه نبود. مسجد غیر از خانه‌ی معمولی، مسافرخانه و هتل است و تا صیغه نخوانند و از ملک مردم خارج نشود مسجد مسجد نمی‌شود.

متأسفانه مسجدهای ما سبک مسجد اسلامی نیست و آن را شبیه خانه‌ها و مثل زندان با دیوارهای بلند می‌سازند و اصول مهندسی در آن رعایت نمی‌شود، در حالی که مساجد در صدر اسلام حتی سقف

نداشت. مسجد باید بی آرایش، تمیز و دل باز باشد و نباید دیوارهای آن را همانند زندان بالا برد.

البته، مردم در این گونه امور مقصر نیستند و کسانی که ایدئولوگ دین و عالم به دین هستند باید طرح دهند و بگویند مسجد اسلامی چه ویژگی‌ها و طراحی باید داشته باشد تا در آن به انسان حال مناجات، دعا و صفا دست دهد. دیوارهای برخی مساجد بلند و داخل آن سیاه و تاریک است. بیش‌تر پرده‌های آن سیاه و یا تیره‌رنگ و فرش‌های آن نیز قرمز است که این‌ها همه برای اعصاب و روان زیان‌آور است و مناسب مناجات، صفا، دعا، و عبادت نیست، در حالی که نماز و عبادت باید روح مؤمن را به عالم بالا و معراج بر دهد. مسجد ملک خدا و خانه‌ی خداست و باید از خانه‌ی خدا کارهای بسیاری بر آید. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿خذوا زینتکم عند کل مسجد﴾^(۱)؛ یعنی زینت‌های خود مانند لباس سفید را برای رفتن به مسجد بپوشید چون لباس سیاه کراهت دارد مگر در نعلین، عبا و عمامه. مسجد نباید سیاه‌پوش باشد مگر در مواقع عزاداری که به جای خود مطلوب است. مسجد نباید با فرش‌های قرمز مفروش شود که در رنگ‌شناسی قرمز از خانواده‌ی سیاه است.

مؤمن باید دارای صفا باشد و به گاه آمدن به مسجد لباس نو، زیبا، سفید و روشن بپوشد و عطر استفاده کند و تمیز و نظیف باشد. مسجد نیز باید چنان تمیز باشد که اگر کسی خواست در مسجد را بیوسد، از آن لذت ببرد. مسجد الحرام چنین می‌باشد و بسیار زیبا، تمیز و روشن است و سنگ‌های آن نیز بسیار سفید و براق می‌باشد. رنگ‌های سیاه، تاریک، کدر

و قرمز برای اعصاب، روح و روان و عبادت و مناجات مضر است و نباید به بهانه‌ی معلوم نشدن چرک و آلودگی، از رنگ‌های تیره استفاده کرد. رنگ‌های تیره جاذب گرما نیز می‌باشد و در تابستان، مسجد را گرم می‌سازد. مسجد باید چنان عظمتی داشته باشد که اگر کسی دست به دیوار آن می‌گذارد حس نماید به کعبه دست گذاشته است و خانه‌ی خدا را لمس می‌کند. عبادت و مناجات در خانه‌ی خدا صفا و عشقی دیگر دارد و مسجدهای گذشته‌ی ما نیز همان گونه بود. متأسفانه امروزه مسجدها از زخرف دنیا پر شده و از صفا کم‌تر در آن خبری است. نگارنده به یاد دارد در کودکی از پدر و مادر خود خجالت می‌کشیدم شب‌ها بلند شوم و راز و نیازی داشته باشم، برای همین پیش از آن‌که مدرسه روم کلید مسجد را داشتم و شب‌ها به مسجد محل می‌رفتم و ستون‌های آن را به بغل می‌گرفتم، گویا خود خدا را در آغوش داشتم! مسجد باید این‌گونه بوده و سرشار از صفا و معنویت باشد. دعای مسجد باید مستجاب شود و انسان را بسازد. انسان باید مسجد را شفیع درگاه خدا قرار دهد و بگوید: به حق این مسجد مشکل مرا حل کن! نه به حق مردم این مسجد؛ چون مردم از مسجد جدا هستند. البته، آن‌ها هم حرمت خاص خود را دارند. باید خاک و دیوار مسجد به‌گونه‌ای باشد که اگر مریضی آمد و کمی از خاک آن را به عنوان شفا مصرف کرد درمان شود و محیط آن افزون بر تمیزی و روشنی و نظافت، باید آکنده از صفا، صمیمیت، طهارت و پاکی باشد و باید وقتی کسی وارد مسجد می‌شود بوی عطر و گلاب او را مست کند و نخواهد از مسجد بیرون رود. باید برای مسجد این‌گونه هزینه شود و اگر این امور رعایت نشود، مسجد از اهالی محل شکایت می‌کند. دومین کسی که شکایت به نزد خدای متعال می‌برد عالمی است که

میان مردمی ناآگاه گرفتار باشد. باید سعی کرد عالمان دینی را شناخت. البته، باید عالم دینی را از نظرگاه دین شناخت و چنین نیست که دین هر کسی را عالم بخواند. عالم که چنین جایگاه مهمی دارد و با مسجد در این روایت همراه آمده کیست؟ میان افرادی که در یک روایت کنار هم جمع می‌شوند باید تناسب باشد. عالم کسی است که در وصف او آمده جوهر مداد وی از خون شهید بالاتر است و قداستی بیش از آن دارد: «مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء»^(۱). عالم باید از شهید بالاتر باشد و چنین عالمی کسی است که اهل معرفت و کمال باشد و به دنیا نگراید و صفا، صمیمیت، عشق و علم وی چیره و شهره باشد و چنین عالمی است که هم‌پای مسجد قداست دارد و می‌تواند نزد خداوند شکایت کند ولی اگر کسی اهل علم باشد و مردم از او شاکی باشند کجا می‌تواند شکایت به نزد خداوند برد؛ چرا که در این صورت، دیگران هم از دست او شکایت می‌کنند! زیرا همه چیز حساب و کتاب خود را دارد و هر کس حق خود را می‌طلبد!

عالم کسی است که کرده‌ی وی گفته‌ی او را تصدیق کند و اهل عمل باشد و نه هنرپیشه. کسی که نام وی کنار مسجد قرار می‌گیرد باید جزو انبیا و اولیای خدا باشد و نه از کسانی که «مکب علی الدنيا» و اهل هوا و هوس هستند. کسی که در علم ناقص است عالم نیست و در واقع به غیر از مجتهد عادل نمی‌توان به کسی عالم گفت. اگر عالمی این‌گونه باشد حکم وی حکم‌الله است و هم می‌تواند شفاعت کند و هم شکایت اما اگر از اجتهاد یا عدالت افتاد آن‌گاه می‌توان از او شکایت کرد؛ بنابراین، تنها

۱. ر.ک: شیخ طوسی، امالی، ص ۵۲۱.

مجتهد عادل است که می‌تواند به خداوند شکایت نماید.

سومین شاکی به درگاه خداوند قرآن کریم است. قرآنی رها شده که گرد بر روی آن نشسته و خوانده نمی‌شود. مانند قرآن‌هایی که به جلو خودرو آویز می‌کنند و آن را سپر قرار می‌دهند تا تصادف نکنند، مانند آن‌که کسی را گروگان بگیرند و به خانواده‌ی او بگویند: اگر خواسته‌های ما را نپذیرید او را می‌کشیم! این فرد نیز قرآن کریم را این‌گونه گروگان گرفته و جلوی خودروی خود آویزان کرده تا تصادف نکند.

قرآن کریم برای آویز یا گذاشتن سر قبر نیست. قرآن کریم کتاب قانون، صفا، دارو، طب و کتاب عمل و نتیجه است. تعبیر «مصحف معلق» می‌رساند در آن زمان‌ها قرآن کریم را به‌گونه‌ای بر سر درِ خانه‌ها یا غیر آن آویزان می‌کردند و در نتیجه غبار روی آن را فرا می‌گرفته و کسی آن را نمی‌خوانده است. اگر کسی نیز در خانه‌ی خود قرآنی دارد نباید بگذارد این مصحف شریف غبار بگیرد.

مسجد، عالم و قرآن کریم در کنار هم آمده و عالم در وسط قرار گرفته است؛ چرا که این عالم است که می‌تواند قرآن کریم را بیان و تفسیر کند و به مسجد رونق دهد. کسی که میان قرآن کریم و مسجد می‌نشیند باید فرد مهمی باشد و او تنها مجتهد عادل است که ید دارد و اگر چیزی بگیرد یا چیزی به کسی بدهد همه‌ی آن حجت و شرعی است ولی کرده‌ی دیگران این‌گونه نیست و هیچ ملاک شرعی ندارد و اگر کسی عالم باشد ولی مجتهد نباشد، باید نماینده و وکیل از جانب مجتهد عادل باشد وگرنه حق هیچ‌گونه تصرفی ندارد.

البته چنین نیست هر کسی بتواند مدعی عالم بودن بشود. امام صادق علیه السلام بر امامان شیعه علیهم السلام اطلاق عالم می‌نمایند و می‌فرماید: «نحن

العلماء وشيعتنا المتعلمون»^(۱)؛ ما عالم هستيم و شيعيان ما شاگردان ما هستند!

بايد دانست در قيامت فقط حکم است و شکايت‌ها پيش از آن انجام گرفته است و چه بسا اين سه در غياب فردی از او شکايت برده باشند. قرآن کریم و مصحف و نیز مسجد موجودی زنده و حَي می‌باشند و به نمازگزاران و قاریان خود علم و عنایت دارند. ان‌شاء الله خداوند به ما توفيق دهد نسبت به معارف دینی و مساجد اهتمام داشته باشیم. خداوند ما را با مسجد و قرآن کریم و عالمان ربانی مأنوس گرداند.

سایه‌ی خدا در قیامت

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن النهيكي، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: ثلاثة يستظلون بظلّ عرش الله يوم لا ظلّ إلا ظلّه: رجل زوج أخاه المسلم، أو أخدمه، أو كتم له سرّاً»^(۱).

- امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: سه نفر در روز قیامت که سایه‌ای جز سایه‌ی خداوند نیست در سایه‌ی عرش الهی قرار می‌گیرند: کسی که برای برادر مؤمن خود همسری بگیرد. کسی که به دیگری خدمت کند یا برای او خادم بگیرد، و کسی که راز برادر دینی خود را پنهان دارد.

بیان: ما در لزوم گره‌گشایی از مشکلات مؤمنان در ذیل عنوان مردم‌دوستی سخن گفته‌ایم. در این روایت نیز مواردی از آن را بر می‌شمرد و کسانی که چنین هستند در قیامت جبروت دارند و در زیر سایه‌ی عرش جای می‌گیرند. تلاش برای گرفتن همسر برای فردی که تنهاست و نیز گرفتن خادم برای افراد ناتوان و پیرمردان یا پیرزنان تا در پیری سختی نکشند یا آن‌که خود برای آنان کار کند و مسلمان باید چنین آقا و آقا منش باشد تا هم به یکی کار داده باشد و هم به یکی خدمتی نموده باشد. هم‌چنین مسلمان باید دیده را ندیده و شنیده را نشنیده بگیرد. بعضی

۱. الخصال، ص ۱۴۱.

نفس ضعیفی دارند و آنچه را که سالیان پیش از کسی شنیده یا دیده‌اند به این و آن می‌گویند. آنان افرادی بی‌ریشه هستند و به جایی نیز نمی‌رسند و این افراد بزرگوار هستند که در زیر سایه‌ی خداوند می‌باشند.

روایت ۴۹

ماندگاران

«هارون بن مسلم، عن مسعدة بن زياد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه عليه السلام قال: قال علي عليه السلام: إنّ للمرء المسلم ثلاثة أخلاء: فخليل يقول: أنا معك حيّاً وميتاً وهو عمله، و خليل يقول له: أنا معك إلى باب قبرك ثمّ أخليك وهو ولده، و خليل يقول له: أنا معك إلى أن تموت وهو ماله. فإذا مات صار للوارث»^(۱).

- امام امیرمؤمنان عليه السلام می فرماید: همانا برای مسلمان سه دوست و یار است: یکی از آنان می گوید من در زمان زندگی و مرگ با تو هستم و آن کرده و عمل اوست، و رفیقی می گوید: من تا در قبر با تو هستم و سپس تو را رها می کنم و او فرزند است، و دوستی می گوید: من تا زمان مرگ با تو هستم و آن مال اوست پس چون بمیرد از آن وارث می گردد.

بیان: روایت می فرماید مسلمان دارای سه دوست و یار نزدیک می باشد. البته کافر نیز همین گونه است و در جای خود توضیح خواهیم داد چرا دوستی با مسلمان در این روایت ذکر شده است. هم چنین اشکالی نیز در روایت به نظر می رسد و آن این که در آن از همسر سخنی به میان نیامده است که آن را نیز در ادامه توضیح خواهیم داد.

مسلمان سه دوست دارد: یکی عمل اوست که با زنده و مرده وی

۱. الخصال، ص ۱۱۴.



همراه است و در دنیا و آخرت با اوست. آثار وضعی عمل، در زندگی دنیوی خود را نشان می‌دهد و در آخرت نیز به صورت ثواب و عقاب جلوه می‌نماید. افرادی که در دنیا معصیت و گناه می‌کنند پریشان خاطر هستند و وجدان راحت و آسوده‌ای ندارند.

برای نمونه، کسی که چند لول تریاک در جیب خود دارد، در کوچه و خیابان با نگرانی راه می‌رود و اضطراب و وحشت دارد اما کسی که خلافتی ندارد وقتی راه می‌رود گویا آسمان زیر پای اوست و این طرف و آن طرف را نیز نگاه نمی‌کند. روان‌شناسی موقعیت افراد را از حرکت چشم، سر، دست و بدن آنان به دست می‌دهد که در چه راه یا مسیری هستند. عمل انسان با زنده و مرده‌ی آدمی همراه است. عمل انسان یک موجود زنده و شعورمند و یک حقیقت است و نه نوشته‌ای بی روح. همان‌گونه که غذایی که خورده می‌شود در معده قرار می‌گیرد، چیزی که انسان می‌پرستد یا چشم آن را می‌بیند یا گوش آن را می‌شنود و از وجود انسان خارج نمی‌شود و اعمال انسان تا قیامت با او همراه است. چیزی که با مرده و زنده‌ی انسان همراه است اگر خوب و نیکو باشد خوشایند اوست ولی اگر بد باشد همواره او را آزار خواهد داد.

دوست دیگری نیز با انسان است ولی تا ورودی قبر با اوست، و وقتی جنازه‌ی آدمی وارد قبر می‌شود، از انسان جدا می‌گردد و او فرزند انسان است. البته اگر در پی ارث و میراث نرود و جنازه را همراهی کند.

یار و همراه سوم تا دم مرگ با انسان است و نه تا ورودی قبر یا در قیامت و آن مال و اموال آدمی است که هزینه نشده است. چنین مالی که در خیرات هزینه نشده تنها تا وقتی صاحب آن زنده است با اوست و با

سر گذاشتن بر بالین مرگ، دیگر دیده نمی‌شود و به وارثان می‌رسد. نفس آخر انسان قطع شدن همان و انتقال مال به وارثان همان است. البته اگر کسی در مرض مرگ باشد نیز تنها در یک سوم مال خود می‌تواند تصرف نماید و دو سوم از اموال خود را از دست می‌دهد.

همان‌گونه که گفته شد عمل کافر و فرزند و مال وی نیز چنین است اما این‌که روایت آن را وصف مسلمان قرار می‌دهد برای این است که کافر یا هر فرد بدی، نمی‌تواند خلیل به معنای دوست و رفیق داشته باشد و تا جایی با او همراه باشد. مال کافر برای خود او نیست و حرمتی ندارد و مال او مال مردم است که آن را به صورت غصبی و به زور در اختیار دارد. فرزند کافر با مرده‌ی پدر خود همراه نمی‌شود. در کشورهای پیشرفته‌ی اروپایی این شهرداری است که جنازه‌ها را جمع می‌کند. فرزند کافر عاطفه، احساس، محبت، صفا، گریه، غم، عزاداری و سیاه‌پوشی ندارد. الحمد لله مسلمان‌ها این صفات را دارند؛ هر چند متأسفانه رو به کاهش نهاده است. البته اهل سنت این‌گونه نیستند و این صفا مخصوص شیعیان است. کسانی که به مکه مشرف شده‌اند می‌دانند سنی‌ها مرده‌های خود را با اسید، آهک و مواد دیگر نابود می‌کنند یا موادی در کفن مرده می‌گذارند تا مرده را تجزیه کند و بتوانند مرده‌ای دیگر جای آن دفن کنند، ولی شیعه این‌طور نیست. آنان شب‌های جمعه، شب عید، محرم و شب ماه رمضان به قبرستان و زیارت قبور می‌روند. گویی پدر و مادر و برادر و خویشان مرده‌ی خود را زنده می‌بینند و به مهمانی او می‌روند. این صفایی است که در شیعه هست. برخی از اهل سنت عاطفه ندارند و بوسیدن ضریح را مشکل می‌دانند و خداوند محبت را از دل آنان گرفته است. چه‌طور است



اگر کسی فرزند یا خانم خود را ببوسد مشرک نمی‌شود اما اگر تربت و ضریح پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بوس کند مشرک می‌شود؟ گاهی کسی که فرزند معلولی دارد چنان او را بغل می‌گیرد و به او عشق دارد که آدم تعجب می‌کند. گویی یوسف را در بغل دارد و او را می‌بوید و می‌بوسد و این صفایی است که این پدر و مادر دارند، آیا چنین چیزی فضیلت است یا ناهنجاری و شرک؟ عاطفه از دل آنان بیرون کشیده شده است که چنین می‌گویند. اروپاییان به شهرداری خبر می‌دهند تا مرده‌های آنان را ببرد و اینان در کفن مرده چیزی می‌گذارند تا زود بیوسد و از آن طرف هم می‌گویند قبرها را نبوسید. مراد از مسلم در این روایت همان مؤمن است و اوست که عاطفه دارد و می‌تواند خلیل، دوست و رفیق داشته باشد و مال او تا زمان مرگ و فرزند وی تا ورودی قبر و عمل وی تا ابد با او می‌ماند. در مقایسه‌ی این سه این تنها عمل است که با مرده‌ی آدمی می‌ماند و بعد از مرگ نیز قرین و رفیق اوست. صفا و عشقی که برای انسان می‌ماند از عمل اوست.

پرسش دیگری که می‌توان در این جا طرح کرد، این است که چرا زن و همسر در این روایت نیامده و تنها از فرزند سخن گفته شده است؛ چرا که زن نیز شوهر را تا ورودی قبر همراهی می‌کند. باید دانست زن یا شوهر و به صورت کلی همسر باصفا تر از اولاد است. فرزند با شوهر یا همسر خود می‌رود و این زن است که داغ فراق شوهر او را می‌گیرد. مرد باید برای همسر خود که بعد از مرگ وی می‌ماند راه درآمد و هزینه‌ای داشته باشد و چنین نباشد زنی که با حضور شوهر سلطان خانه بود بعد از مرگ وی به فلاکت و بدبختی و ذلت افتد و مستأجر این و آن گردد. زن نه می‌تواند به

خانه‌ی پدر رود و نه برادر و نه خواهر و نه فرزند و نه دختر و این است که پای قبر می‌ماند و برای همین کنار فرزند از او نامی آورده نشده است. باید به‌گونه‌ای وصیت کرد که زن به دیگران مانند برادر یا پدر یا فرزندان نیازمند نشود و کسی به او لگد نزند و زنی که تا دیروز یک شوهر داشت به ناگاه ده شوهر پیدا نکند و عروس‌ها و دامادها نیز بر او حکم کنند. مرد جوان مرد باید به‌گونه‌ای از دنیا رود که زن وی محتاج کسی نباشد و سربرار کسی نگردد!

البته لازم نیست حق فرزندی را ضایع کرد، ولی باید آبروی زن را نیز حفظ نمود. زن‌هایی که شوهر خوبی دارند، با مرگ شوهر خود از دست می‌روند و ریزش فراوانی بر آنان عارض می‌شود. شوهر خوب و مرد غیرتمند باید به‌گونه‌ای برای زن وصیت کند که اگر زن ده‌ها سال بعد از وی نیز زنده باشد، به فرزند خود نیازمند نگردد.

این روایت می‌فرماید بعد از مرگ جز عمل با انسان همراه و یار نمی‌شود و ای کاش، عمل نیز با آدمی رفیق نمی‌شد و سربرار او نمی‌گردید. عمل فردی غیر معصوم نمی‌تواند اشکال و ایراد نداشته باشد. مانند آن‌که کسی رفیق معلولی را با خود تا قله‌ای همراه برد که نه او می‌تواند کمکی به وی کند و نه می‌شود او را رها کرد. عمل ما چه خاصیتی دارد که با ما همراه باشد، کاش عملی نبود و ما بدون عمل محشور می‌شدیم و می‌گفتیم: خدایا، ما هیچ چیز نداریم، مادر دنیا سابقه نداریم، نه سوء سابقه و نه حسن سابقه. بله انسان محبت اولیای خدا و محبت خدا را با خود داشته باشد و بگوید: خدایا، من به عملم تکیه نمی‌کنم، عملم مثل خود من است، ولی حیم حب علی است، عشقم

عشق آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، محبتم محبت زهرایی است، صفای من صفای ولایت است و من عشق خدا را با خودم دارم، عمل من را دور بریز. خدایا ما دشمنت نبودیم. گفتی: سرت را بر زمین بزن، زدیم. گفتی: هفت جای بدنت را بر زمین بگذار، گذاشتم. بالاخره همین طوری کاری کردم و فقط خواستم بگویم دشمنت نیستم و گرنه عمل من با عمل اولیای خدا قابل مقایسه نیست.

فرض کنید در کافه‌ای نشسته‌اید و هفت رقم مرغ و کباب و جوجه آورده‌اند، یکی هم سفره‌اش را باز کرده و قدری پنیر و نان خشکیده در سفره‌ی خود گذاشته است. چه قدر خجالت دارد؟ در این موقع چنین فردی غذا نمی‌خورد تا آبرویش نرود. وقتی انسان اعمال اولیای خدا را می‌بیند و سفره‌ی خود را نیز باز می‌کند مثل همان نان کپک زده است که خجالت می‌کشد آن را باز کند و با خود می‌گوید: اگر گرسنه بمانم، بهتر از آن است که این غذا را بخورم. عمل ما با کاستی‌هایی که دارد نمی‌تواند دست ما را بگیرد و تنها چیزی که می‌تواند از انسان دست‌گیری کند محبت اولیای خدا و خود خداست و انسان باید بگوید: خدایا ما تو را دوست داشتیم، چیزی هم نمی‌فهمیدیم، هیچ کاری هم نکرده‌ایم و فقط همین قدر بوده که تو را دوست داشتیم؛ این امری است که بسیار ارزش دارد. خداوند صفا و محبت خود و صفا و محبت اولیای خود را هر چه بیش‌تر و بیش‌تر در دل ما جا دهد.

چهار حق الزامی

«حدَّثنا حمزة بن محمد بن أحمد العلوي رضي الله عنه قال: أخبرني علي ابن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن عبد الله بن القاسم، عن عبد الله ابن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: يلزم الحق لأمتي في أربع: يحبون التائب، ويرحمون الضعيف، ويعينون المحسن، ويستغفرون للمذنب»^(۱).

- پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله می فرماید: خداوند برای امت من چهار چیز را الزامی کرده است: توبه کننده را دوست داشته باشند، و بر ضعیفان رحم آورند، و نیکوکاران را کمک کنند، و برای گناهکاران استغفار نمایند.

بیان: تأمل در بلندای روایاتی مانند روایت حاضر، تفاوت مذهب و آیین اهل ولایت و شیعه را با دیگر گروه‌ها و مذاهب اسلامی و آیین‌های دیگر روشن می‌سازد. شیعه از وقتی که به دنیا می‌آید چیزی جز اسم و عشق علی عليه السلام به گوش او نمی‌خورد؛ محبت و صفایی که در اندیشه‌های دیگران وجود ندارد. هم‌چنین در اندیشه‌های دیگران بسیار به ندرت پیش می‌آید که سخنی به دست آید که جامع سلامت دنیوی و سعادت اخروی و آرامش بخش روح و روان آدمی و خردپذیر باشد. این روایت می‌فرماید امت اسلامی به چهار گروه بده‌کار است و در این صورت

۱. الخصال، ص ۲۳۹.



می‌توانند در روز قیامت گریبان این امت را بگیرند که چرا بدهی خود به آنان را نداده‌اند؛ زیرا از آن به حقی الزامی یاد کرده است.

طلب‌کاران و حق‌داران این امت چهار گروه هستند و چهار حق الزامی بر این امت وجود دارد. یکم، کسی که بدی و گناهی را مرتکب شده است؛ هرچه باشد، و سپس توبه نموده، بر شما واجب است او را دوست داشته باشید و با او با مرحمت برخورد نمایید؛ اگرچه دزد، قاتل، معتاد یا قاچاق فروشی باشد که به‌راستی از کار و گناه خود بازگشته و توبه کرده است. با چنین فردی باید مهربان بود؛ زیرا وقتی توبه می‌کند مانند آن است که تازه به دنیا آمده است و گناهی ندارد. البته صرف دوست داشتن چنین اشخاصی کافی نیست و نباید مصداق این مثل معروف باشد که: «گریه هرچه بخواهی می‌کنم اما از نان خبری نیست»، بلکه باید او را در جامعه پذیرفت و به او کار داد و او را احترام نمود؛ چرا که دوست داشتن نیز باید اثری داشته باشد. باید به کسی که توبه کرده اهتمام داشت؛ زیرا او مهمان خداست و باید او را دوست داشت. وقتی یکی از سفر مکه یا کربلا می‌آید به زیارت او می‌روند، کسی که توبه می‌کند نیز باید به زیارت او رفت و خداوند را برای نجات و هدایت وی سپاس گفت. اگر به گناه‌کارانی که توبه می‌کنند احترام می‌گذاشتیم، کسی خود را به گناه نمی‌آلود و رفته رفته از گناه‌کاران کاسته می‌شد. متأسفانه برخی آدمیان را همانند گرگ می‌نگرند و می‌گویند: توبه‌ی گرگ مرگ است. شاید چنین افرادی خود را نگاه می‌کنند و چنین قضاوتی می‌نمایند. محبت و احترام، حق کسی است که توبه کرده است.

فرد دوم کسی است که ضعیف و ناتوان می‌باشد. اگر با کسی که ضعیف است مواجه شدید بر شما لازم است به او کمک کنید. فرد

ضعیف بر شما حق دارد و روز قیامت می‌تواند از کسانی که توانا بودند و او را دست‌گیری ننمودند شکایت نماید و حق خود را مطالبه نماید؛ همان‌گونه که سادات، مسجد، مصحف و عالم می‌تواند حق‌طلبی داشته باشد. به ضعیف نباید ظلم و ستم روا داشت و او را نادیده گرفت. ضعف نیز یا به سبب فقر است یا به سبب بیماری یا در مشکلات و گرفتاری‌ها پیشامد می‌کند و یا به سبب غربت و نداشتن آشناست و یا برآمده از بی‌کاری است. هر ضعیفی که باشد انسان بده‌کار اوست. بر مؤمن لازم است به ضعیفا ترحم نماید و خداوند برای آنها این حق را قرار داده است نه این‌که خوب است به آنان کمک شود تا افراد درمانده، مستأجر یا بیمار، فردای قیامت نتوانند از اهمالی که به آنان شده و حقی که از آنان سلب گردیده شکایت نمایند. گاه در برخی از بیمارستان‌ها بیماران یا پذیرفته نمی‌شوند یا مرخص نمی‌گردند؛ چراکه توان پرداخت هزینه‌ی بیمارستان را ندارند. افراد توانا نیز قسم یاد می‌کنند وضعی بدتر از بیمار دارند و به این معناست که برای بیمار پول ندارند، وگرنه آنان پول دارند و آن را در خوشی‌های خود هزینه می‌کنند و به اندازه‌ی خوشی خود دارند. روز قیامت تمام ضعیفان از انسان طلب‌کارند و گریبان آدمی را می‌گیرند.

اما دسته‌ی سوم کسانی هستند مردم‌دار، محترم، وارسته، شایسته، نیکوکار، با کمال، با ادب، با اخلاق، با ایمان یا عالم که باید آنان را احترام کرد، اهمیت داد و حرمت گذاشت، نه آن‌که بی‌اعتنایی کرد. فرد محسن؛ یعنی فرد وارسته، شایسته، نیکوکار و کسانی که با کمال هستند. احسان به معنای انفاق، ایمان، کمال، وارستگی و نیکوکاری است، یعنی کسانی که خوبی و شایستگی دارند. در عرفان گفته می‌شود مقام احسان، مقام توحید و معرفت خداست و کسی که معرفت خدا دارد محسن است.

محسن کسی است که صاحب توحید عالی است، نه تنها کسی که در راه خیر هزینه می‌کند، بلکه کسی است که وارستگی دارد؛ خواه این وارستگی ادب باشد یا اخلاق، علم، بخشش، گذشت، جوان‌مردی، شجاعت یا معرفت.

به دارندگان چنین کمالاتی باید اهتمام ورزید که البته از کمک کردن بالاتر است. انسان به افراد خوب و نیکوکار بده‌کار است و نباید کار آنان را تضعیف کرد، بلکه باید قدردان آنان بود. ما به خوبان بده‌کاریم. کسی که خوب است، باید به او احترام گذاشت. فضای جامعه نباید به‌گونه‌ای باشد که مردم خوبی‌های خود را پنهان کنند. اگر جوانی خوب و شایسته است باید به او احترام گذاشت و به وی اهتمام داشت تا دیگران هم به او نگاه کنند و او را سرمشق و الگوی خود قرار دهند. زنی که به خوبی پوشش خود را نگاه می‌دارد باید مورد احترام قرار گیرد تا او از رو گرفتن و پوشاندن رو و موی خود خجالت و شرم نکند. باید در جامعه به خوبی‌ها بها داد و به آن حرمت گذاشت و فرد خوب را به‌خاطر خوبی او احترام کرد تا خوبی‌ها رونق یابد.

اما مورد چهارم بیان مشکلی دارد و می‌فرماید شما به تمامی گناه‌کاران عالم بده‌کار هستید. باید پاسی از شب را برای گناه‌کاران استغفار نمایید و بگویید: خدایا، هر کس گناهی کرده، او را ببخش. افرادی را که مشکل دارند عفو کن و هر کس که معصیت می‌کند، گناه کبیره دارد، قتل، غارت، دزدی و جنایت می‌کند را هدایت فرما.

این کارها برای انسان لازم است و صرف خوب بودن کافی نیست. باید برای افراد گناه‌کار طلب مرحمت و مغفرت داشت تا گناه‌کاران در روز قیامت نگویند: شما برای خود خوب بودید، برای ما بدها چه کردید؟ اگر

دعا، استغفار و طلب رحمت برای گناهکاران نباشد شماره‌ی گناهکاران و بدها زیاد می‌شود و رفته رفته خود و فرزندان ما نیز به آنان ملحق می‌شوند. اگر گناه در جامعه جریان پیدا کند، مانند آن است که بند باز شده و سد شکسته است. حرمت خداوند شکسته می‌شود و به همه آسیب می‌رسد.

برآیند محبت به این چهارگروه چنین است که گویا ما باید به تمام خلق خدا محبت کنیم و دل خود را صافی و باصفا سازیم. اگر دل انسان نسبت به گناهکاران یا کسانی که گناه کرده و بعد توبه کرده‌اند و نیز نسبت به ضعیفان و خوب‌ها صاف باشد، فرد دیگری نیست که دل انسان نسبت به او ناصاف باشد. مؤمن نباید دل ناصاف و کینه‌ای داشته باشد. مؤمن باید دریادل باشد. دلی که دریادل است سگ که نجس العین است نیز چنانچه وارد آن شود نمی‌تواند آن را نجس گرداند و از آن بو نمی‌گیرد و صاف و طاهر باقی می‌ماند. دل مؤمن باید دریایی باشد و همه در آن شنا کنند؛ خواه گناهکار باشد یا کسی که از گناه خود توبه کرده یا فرد ضعیف یا کسی که خوب و نیکوکار است. اگر آدمی به این چهارگروه بدهکار است پس به چه کسی بدهکار نیست؟ انسان به همه بدهکار است و همه نسبت به انسان حق دارند. انسان نباید خودخواه و خودمحور باشد. باید با همه برخوردی مرحمت‌آمیز داشت و به کسی بی‌اعتنا نبود و دست همه را گرفت. باید دست افراد گرفتار، گناهکار، تائب یا ضعیفان را گرفت و آنان را نیز به کارهای خیر و مسجد دعوت نمود و با احترام با آنان برخورد نمود. خداوند همه‌ی مؤمنان را دریادل کند و صفا و محبتی را که باید دوستدار امیرمؤمنان علیه السلام داشته باشد هر چه بیش‌تر و بیش‌تر به همه‌ی ما عطا فرماید.

ستم بر کسی که یاوری ندارد

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثني علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن إسماعيل بن مهران، عن درست بن أبي منصور، عن عيسى بن بشير، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما حضرت علي بن الحسين عليه السلام الوفاة ضمني إلى صدره ثم قال: يا بني، أوصيك بما أوصاني به أبي عليه السلام حين حضرته الوفاة، وبما ذكر أن أباه أوصاه به، يا بني، إياك وظلم من لا يجد عليك ناصرًا إلا الله»^(۱).

- ابو حمزه ی ثمالی گوید: امام باقر عليه السلام فرمودند پدرم امام سجاد عليه السلام چون می خواست از دنیا رود مرا در آغوش گرفت و به سینه ی خود فشرد و سپس فرمود: فرزندم، تو را به آن چه پدرم به هنگام مرگ به من سفارش نمود وصیت می نمایم. چیزی که جدم به آن وصیت نموده است. فرزندم، پرهیز از ظلم بر کسی که بر علیه تو یار و مددکاری ندارد جز خداوند.

بیان: این که سه امام علیهم السلام چنین سفارش و وصیتی داشته و امام سجاد عليه السلام در آخرین لحظات عمر و در لحظه ی وداع به آن توصیه می نماید، اهمیت این سخن را می رساند. آن هم از معصومی که داغ دیده است؛ داغی که برای چهل سال، قلب مبارک آن حضرت را سوزانده است. داغی چون داغ کربلا که برای دیگر ائمه علیهم السلام پیش نیامده است. امام باقر عليه السلام نیز در حالی که پنج ساله بودند در کربلا حضور داشتند.

۱. الخصال، ص ۱۶.



وصیتی که نیاز به فشردن در سینه و اظهار محبت شدید دارد! آن هم از امامی که داغ مظلومیت، و نیز داغ اسارت دیده و شاهد شهادت همه‌ی نزدیکان بوده و آنان را در جلو دیدگان خود از دست داده و تا پایان عمر شریف خود آن داغ را همراه داشته است!

امام سجاده علیه السلام به امام باقر علیه السلام می‌فرماید من تو را به چیزی وصیت می‌کنم که پدرم به من وصیت کرده یعنی امام حسین علیه السلام و ایشان نیز آن را از امام امیرمؤمنان علیه السلام به عنوان وصیت دریافت کرده است. وصیت چنین است: از کسی که غیر از خدا ناصر و یاور ندارد بترس؛ یعنی از مظلوم و از کسی که ناتوان است بترسید و به او ظلم روا مدارید. کسی که زوری ندارد و در برابر تو در ظاهر ضعیف است و از کسی غیر خدا نمی‌تواند کمک بگیرد.

معنای حدیث این است که خداوند همه‌ی بندگان خود را دوست دارد؛ خواه مسلمان و بی‌یاور باشند یا کافر و مظلوم و اگر انسان به بنده‌ای مظلوم و بی‌یاور ظلم کند، باید بداند خداوند پشت او ایستاده است. خداوند بندگان خود را می‌خواهد و نمی‌گذارد کسی به راحتی به آنان صدمه بزند. هم‌چنین معنای دیگر روایت این است که انسان نباید از افراد قوی و نیز از ظالمان بترسد، بلکه باید از افراد ضعیف و مظلوم هراسان بود و خوف داشت؛ چرا که خداوند هوادار قسم خورده‌ی آنان است. متأسفانه ما از افراد قوی و ظالم بیش‌تر می‌ترسیم تا از افراد مظلوم. ما می‌پنداریم باید از ظالمان ترسید، در حالی که این مظلوم و ضعیف است که ترس دارد؛ زیرا ضعیف وقتی تیغی برنده در دست ندارد، در پشت او تیغ نصرت حق ظاهر می‌شود و اگر تیغ نصرت حق پشت کسی ظاهر شود هیچ کس نمی‌تواند جلودار آن باشد. این تجربه و وصیت امام امیرمؤمنان علیه السلام بوده که به امام حسین علیه السلام و سپس از ایشان به امام

سجاد علیه السلام و از آن حضرت به امام باقر علیه السلام رسیده است.

کربلا نمونه‌ای از این روایت است. زمانه فضای سیاسی را به‌گونه‌ای پیش آورده بود که همه چیز بر علیه امام حسین علیه السلام بوده و حتی رابطه‌ی خویشان و نزدیکان آن حضرت علیه السلام به‌گونه‌ای بوده که ایشان از خانه‌ی خود بیرون رفت؛ چرا که اگر در خانه‌ی خود می‌ماندند خوار می‌شدند و کسی از ایشان حمایت نمی‌کرد. گاهی انسان حاضر است درد غربت و تنهایی را بپذیرد تا خوار نشود و در خود باشد، زیرا اگر در خود نباشد سنگین‌تر است. وقتی چشمان آشنایان می‌بیند، خیلی سخت‌تر و سنگین‌تر است. امام حسین علیه السلام در مدینه کسی را نداشتند تا به ایشان کمک کند تا این‌که حادثه‌ی نینوا پیش آمد. درست است آن حضرت فرمود: «هل من ناصر ینصرنی»؛ آیا یاری‌کننده‌ای هست مرا یاری دهد؟ و ایشان پاسخی نشنید، اما خداوند پشت آن حضرت بود و در کم‌تر از شش ماه به دست مختار از آن ظالمان نابکار انتقام گرفت و چیزی نگذشت که نسل معاویه و یزید برای همیشه قطع شد؛ به‌گونه‌ای که حتی معلوم نیست قبر یزید کجاست! با این‌که وی روزگاری خود را خلیفه‌ی مسلمین می‌دانست و در زمان معاویه، فردی شاخص در دربار و خلیفه‌زاده بوده است! اگر انسان با فردی ضعیف یا مظلوم رو به‌رو شود چیزی از او باقی نمی‌ماند و خود و دودمان خود را بر باد می‌دهد. نزاع با ظالم یا فردی قوی و طائفه‌دار چنین پی‌آمدی ندارد. به قول قدیمی‌ها شیر خام خورده شیر نجوشیده خورده است؛ انسان نباید از قوی بترسد، زیرا خود اوست که باید از خود دفاع کند، ولی از ضعیف باید ترسید. هم حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و هم امام حسین علیه السلام از تبار مظلومان می‌باشند و خود یآوری و مددکاری خداوند را تجربه کرده‌اند و تیغی که بر سر چنین ظالمی که بر مظلومی بی‌یاور ستم می‌کند را دیده‌اند.

جوان مرد کسی است که تا دید کسی کم آورده است، کوتاه بیاید. آدم‌های عقده‌ای، و ضعیف، کسانی که سادیسیم و بیماری روانی دارند، وقتی می‌بینند طرف دعوا کم آورده است بیش‌تر شلوغ می‌کنند، ولی افراد جوان مرد و دارای حقیقت شیر پاک خورده‌اند و در این موقع کنار می‌کشند و نزاع را رها می‌کنند و به طرف دعوا مهلتی دیگر می‌دهند. برخی از حیوانات نیز با شکست دیگری، درگیری را خاتمه می‌دهند و لطمه زدن به حیوان شکست‌خورده را بر خود روا نمی‌دارند.

در روان‌شناسی این صفات از آن افراد جوان مرد، نجیب و با شخصیت است. اگر کسی در برابر شما کم آورد نباید معطل ماند تا دست شما را بالا برند و گرنه بالا رفتن دست همان و شکسته شدن آن همان، امروز نشود فردا می‌شود، بر خود او وارد نشود، بر نسل وی چنین می‌شود. برخی از نسل‌ها که قطع یا فرسوده می‌شود به خاطر پیشامد چنین اموری است. برخی از نسل‌ها را می‌گویند: پدران آنان سلحشور و قوی بوده‌اند ولی فرزند آنان فرسوده و دارای مشکل است؛ چرا که آنان روی ضعیف و مظلوم تیغ کشیده‌اند.

متأسفانه، کسانی که فقط می‌توانند به افراد ضعیف زور بگویند، زیاد شده‌اند. مردی ممکن است در محل کار خود روزی صد بار «بله قربان» بگوید، ولی به خانه که می‌رود رستم‌دستانی می‌شود و به زن و فرزند خود اُرد می‌دهد و چنان به آنان ظلم می‌کند که باید از مرد گفتن به او خجالت کشید و آزرم داشت. زنی که هیچ کس را ندارد و پدری با هزار مشکلات، او را بزرگ کرده و یا جهازی رایگان به این مرد داده و مرد در عوض سپاس، به او ظلم می‌کند و به وی زور می‌گوید. در نیمه‌های شب او را با لگد می‌زند و با کاردی که در دست دارد می‌گوید اگر فریاد بزنی آن را به شکمت می‌زنم، صدایت در نیاید و بگذار من تو را لگد بزنم.

به خصوص اگر زن آبروداری باشد و بخواهد به پدر یا برادر یا خویشان خود چیزی نگوید و دندان روی جگر می‌گذارد تا کسی به درد او آگاه نشود. برای چنین مردی چیزی باقی نمی‌ماند و خود او بیچاره و بدبخت می‌شود و نسل او نیز قطع می‌گردد.

هم‌چنین است ستم به کارگری ضعیف و مظلوم. به‌ویژه در جامعه‌ی ما که آمار بیکاری بالاست. کسی که کارگر می‌گیرد هم در حقوق به او زور می‌گوید و هم در انجام کار؛ چرا که کارگر ارزان فراوان است و مردم بیچاره‌اند. متأسفانه چنین ظلم‌هایی به افراد ضعیف و مظلوم فراگیر شده است. هم‌چنین باید نسبت به خویشان، برادر و همسایه نیز مراعات نمود. خداوند پشت افراد ضعیف است و ناگاه آدم نمی‌داند از کجا فلج شده و شکسته است؟ گاه سرطان می‌دهد و گاه تصادف. گاهی برای صد تومان یا هزار تومان به دیگری زور می‌گوید. چنین افرادی ناگهان در بیمارستان باید میلیون‌ها تومان پردازند و آن را هم با اشک و آه می‌دهند و نمی‌دانند تمام این خسارت‌ها برای همان صد تومانی‌ها یا هزار تومانی‌هایی بوده که به ظلم و زور از افراد مستضعف و ضعیف می‌گرفته‌اند.

مسأله‌ی کربلا و مظلومیت آقا امام حسین علیه السلام و غربت آنان و داغ امام سجاد علیه السلام است که حضرت امام سجاد علیه السلام فرزند خود امام باقر علیه السلام را به سینه‌ی خود فشار می‌دهد و این فشار چه بوده که در قلب مبارک آن حضرت وجود داشته است، خدا می‌داند. امام سجاد علیه السلام به چشم‌های امام باقر علیه السلام نگاه می‌کند و می‌بیند نسل دشمنان ایشان قطع شده ولی حق آنان ادا نشده است و منظور آن حضرت این است که ما هنوز مظلومیم. پدر به چشم‌های پسر می‌نگرد و چنین وصیت می‌کند و او را به قلب خود می‌فشارد تا سرّ غیبت را با آن حضرت بگوید و آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را القا کند و این معنار را برساند که اگرچه نسل دشمنان ما



قطع شده ولی حق ما ادا نگردیده است و حق ما زمان‌های بعد و بسیار دور ادا می‌شود. امام سجاده علیه السلام تابلوی کاملی از مظلومیت امام حسین علیه السلام و کربلاست و وقتی به چشم‌های امام باقر علیه السلام می‌نگرد در واقع می‌فرماید ما هنوز هم مظلوم هستیم و حق ما ادا نشده است. بله، هنوز هم مسأله تمام نشده و حق اهل بیت علیهم السلام ادا نگردیده و آن حضرات علیهم السلام هم چنان مظلوم بوده و هستند. بر این اساس، انسان از این‌که نسبت به زبردست، ضعیف، بیچاره یا فقیری ظلم کند باید به خدا پناه ببرد. امروزه به افراد قوی و سرمایه‌دار یا کارگزاران سلام می‌شود اما به بیچارگانی که گوشه‌ی خیابان نشسته‌اند اعتنایی نمی‌گردد. باید دستگیر ضعیفان و مظلومان بود و آنان را به میهمانی‌های شبانه دعوت کرد و ایشان را به منزل خود برد، نه فقط ثروتمندان و کارگزاران و با این کار است که بلایا از انسان دور می‌شود. باید همسایه‌ی ضعیف یا کارگر مظلوم یا بیمار را دعوت کرد، و به صورت واقعی به او احترام گذاشت و خداوند را بر این توفیق شکر کرد و شکرانه‌ی توانایی خود را پرداخت نمود.

خداوند ما را از ظلم به ضعیفان دور بگرداند و به ما بصیرتی دهد که وقتی از دور ضعیفی را می‌بینیم، برای او هیچ‌گونه ظلم، ضرر و زیانی نداشته باشیم.

روایت ۵۲

چهار چیز را دریاب

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثني يعقوب ابن يزيد، عن موسى بن القاسم، عن محمد بن سعيد بن غزوان، عن إسماعيل بن مسلم السكوني، عن جعفر بن محمد، عن آبائه، عن علي بن أبي طالب قال: قال رسول الله ﷺ: بادر بأربع قبل أربع، بشبابك قبل هرمك، وصحتك قبل سقمك، وغناك قبل فقرك، وحياتك قبل مماتك»^(۱).

- رسول خدا ﷺ می فرماید: چهار چیز را بیش از چهار چیز دریاب: جوانی‌ات را پیش از پیری، سلامتی و تندرستی‌ات را قبل از بیماری، دارایی‌ات را پیش از فقر و نداری و زندگی‌ات را قبل از مرگ.

بیان: آدمی آنچه را که در این روایت آمده است با خرد خود در می‌یابد اما چیزی که هست آن را در عمل به کار نمی‌گیرد؛ هر چند ادعای وی در این زمینه فراوان است و بسان گنجشکی می‌ماند که با ریختن قطره‌ای آب در حلق وی رو به خفگی می‌نهد و خرخره‌ی وی پر می‌شود، و مانند شتر نیست که بتواند بشکته‌ای آب را فرو دهد.

آدمی باید چهار چیز را پیش از چهار چیز نگاه دارد تا آنکه چهار مورد بعد آن را دریابد و به فیروزی رسد وگرنه اگر چهار مورد اولی از دست رود بعد از آن که به دومی رسید بیچارگی او را فرا می‌گیرد.

نخست باید جوانی را دریافت. تا انسان به پیری نرسیده است باید از

۱. الخصال، ص ۲۳۸.

جوانی خود بیشترین استفاده را برد. پیری سرازیری و فرو ریختن است و جوانی است که فصل نشاط، قوت، قدرت، توان و همت آدمی است و می‌تواند هر کاری را به انجام رساند. فرد پیر دیگر آن توان را ندارد که بتواند به هر کاری برسد. جوانی که تمام شود قدرت انسان نیز به تحلیل می‌نهد و دیگر کار عمده‌ای از او ساخته نیست. عبادت نیز در جوانی است که ارزش دارد و عبادت پیر دیگر ارزش عبادت جوان را ندارد؛ چرا که عبادتی که در جوانی انجام می‌شود همراه با نشاط، شادابی و قوت است. پیرمرد برای خواندن دو رکعت نماز باید به خود فشار زیادی آورد به‌گونه‌ای که چه بسا خداوند هم خجالت می‌کشد و می‌گوید: بنده‌ی من، چرا این قدر به خود فشار می‌آوری؟ دیگر فصل استراحت و خواب توست ولی جوان هنوز «بحول الله» نگفته، رفته بالا و هنوز «سمع الله» تمام نشده پایین آمده است. اگر کسی به خانه‌ی فردی سرمایه‌دار رود و مهمان او شود، لقمه نانی را به‌راحتی می‌خورد، ولی اگر به خانه‌ی بیچاره‌ای رود که با سختی یک لقمه نان را جلوی او گذاشته، آدم از خوردن آن سیر می‌شود و خجالت او را می‌کشد. عبادت در پیری برای خداوند این‌گونه است.

نشاط و شادابی در کار است که رضایت را به همراه دارد. چیزی که دیگر در پیری دیده نمی‌شود و اگر فرد پیر بخواهد کاری نیز بکند دیگر از دست او ساخته نیست. انسان باید قدر جوانی خود را بداند و به معرفت، کمال، علم، تقوا، ایمان، خدمت به مردم و کمک به ضعیفان در این سن فروگذار نکند و هر کاری از دست وی بر می‌آید کوتاهی نکند که در سن سرازیری ریزش است و ناتوانی و بس.

دومین چیزی که باید قدردان آن بود سلامتی است. ممکن است کسی جوان باشد ولی چنانچه مریض و بیمار گردد ناتوان می‌شود و نشاط خود

را از دست می‌دهد. آدم سالم است که عقل سالم دارد و می‌تواند درست بیندیشد و تن سالم است که می‌تواند خود را جابه‌جا کند. باید تا به بیماری گرفتار نشده‌ای قدر سلامتی خود را بدانی. گاه یک تلنگر سبب می‌شود نخاع کسی پاره شود یا پایی شکسته گردد. اگر کسی مریض شود، حتی اگر جوان باشد، کاری از او ساخته نیست. «محمد علی کلی» بوکسور معروف جهان با آن‌که بدنی محکم داشت به رعشه دچار شده بود؛ به طوری که حتی پیام تبریکی را به سختی می‌نوشت و کاغذ در دست او نمی‌ایستاد. همان کسی که با دست خود دیوارهای بتونی را خرد می‌کرد حال نمی‌تواند کاغذی را نگه دارد! قدر سلامتی را به‌ویژه در کشورهای عقب‌نگاه داشته‌که دانش پزشکی رشد چندانی ندارد و هزینه‌ی درمان بالاست باید دانست. انسان باید به مزاج و بدن خود کار و بار زیادی و نامتناسب ندهد، بلکه به خود نظم دهد و بار زیاد بر ندارد و کاری را از سر عجله انجام ندهد تا عمری زمین‌گیر نشود.

سومین مورد این است که فرصت سرمایه‌داری را غنیمت شمرد و آن را بدون جهت هدر نداد. کسی که امکانات و درآمد دارد باید قدر آن را بداند که اگر به بیچارگی افتاد و دست وی خالی شد گاهی فرزندان وی حاضر نمی‌شوند حتی یک بشقاب برنج جلوی او بگذارند. تا وقتی که جوانی و نشاط داری و امکانات در دست توست برای دوران فقر و ناداری کاری کن و اندوخته، سرمایه و پشتوانه‌ای داشته باش و تا می‌توانی انفاق نما و بدان ممکن است روزی برسد که بچه‌ها بگویند پدرمان پیر است و عقل او نمی‌کشد و هذیان می‌گوید و حق دخالت ندارد. لازم نیست آدمی فقیر شود، بلکه ممکن است فرزندان همه چیز را از انسان بگیرند یا او قدرت اداری چیزی را نداشته باشد. گاه می‌شود بچه‌ای هفده ساله با زنی بزرگ‌تر از خود که با او نیز تناسبی ندارد ازدواج می‌کند و مخالفت

پدر و خیرخواهی او را دخالت می‌داند و می‌گوید: «به شما مربوط نیست» و وی مطالبه‌ی ارث نیز می‌کند و می‌گوید نمی‌خواهم منتظر بمانم تا بمیری و بعد از آن به من ارث برسد، معطلش نکن و سهم مرا بده وگرنه زندگی‌ات را آتش می‌زنم و آن را خراب می‌کنم. پدر و مادر هم که پدر و مادر هستند و نمی‌توانند فرزند خود را بزنند. البته، این پدر و مادر هستند که مقصرند وگرنه اگر جوهره و وجود آن را داشتند فرزندان آنان این طور نمی‌شدند. پدر و مادرها اگر باصفا، سالم و باشخصیت باشند، پدر اگر هشتاد سال هم داشته باشد کسی در چشم وی نگاه نمی‌کند. انسان تا جایی که می‌تواند خود کاری کند و تا وقتی همه چیز دست خود اوست کار کند و نگذارد شیطان او را وسوسه کند و کارهایی انجام دهد که پشیمان شود.

اما زندگی! انسان تا زنده است و مرگ گریبان او را نگرفته است می‌تواند کار کند که وقتی مرد، دیگر کردار سابق و گذشته‌ی اوست که براو حاکم است. رسیدن به سن پیری مصیبت نیست، مصیبت مردن است و برزخ. کسانی که به برزخ می‌روند فصل غصه‌ی آنان شروع می‌شود. او می‌بیند زندگی وی به تاراج رفته و چه کارهایی می‌توانست بکند که نکرده است و چه راههایی می‌توانسته برود که نرفته است و چه راههایی که اشتباه رفته است! در برزخ است که همه چیز حقیقت خود را نشان می‌دهد و اشتباهات آدمی برای وی نمایان می‌شود و آن وقت است که به حسرت می‌افتد. با افتادن جنازه‌ی آدمی و در برزخ است که تمام خشت‌هایی که انسان روی هم گذاشته بود، جلوه می‌کند. وقتی که تمام امکانات وی به دست دیگران می‌افتد، آن وقت است که حسرت مانند خوره به جان انسان می‌افتد و ناراحتی و غصه او را فرا می‌گیرد. بخشی از عذاب‌های برزخی آدمی رؤیت‌ها و مشاهدات دنیوی اوست که می‌بیند

فرزندان با مال وی چه می‌کنند، فرزندانی که حتی سالی یک بار حاضر نمی‌شوند بر سر قبر او آیند. او این‌ها را می‌بیند و درد می‌کشد و چه بسا که این ناراحتی و رنج را تا قیامت با خود داشته باشد! باید قدر زنده بودن، امکانات، سالم بودن و جوانی خود را هم‌اکنون دانست و گرنه زمانی پی خواهد برد که پشیمانی سودی ندارد. ان‌شاء الله خداوند به ما توفیق دهد قدر امکاناتی را که خداوند به ما عطا کرده است بدانیم.



اندک‌های فراوان

«حدَّثنا مُحَمَّد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن يحيى العطار، عن مُحَمَّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن صالح يرفعه باسناده قال عليه السلام: أربعة القليل منها كثير: الثَّار القليل منها كثير، والنوم القليل منه كثير، والمرض القليل منه كثير، والعداوة القليل منها كثير»^(۱).

- امام عليه السلام می‌فرماید: چهار چیز است که اندک آن نیز فراوان است: یکی آتش است، دیگری خواب است، سومی بیماری است و چهارمی دشمنی است.

بیان: این که امام عليه السلام می‌فرماید اندک آتش هم بسیار است امری تجربی است. گاه شعله یا جرقه‌ای کوچک یک زندگی را به خاکستر می‌کشانند و سرمایه‌ی یک عمر کسی را به باد می‌دهد؛ خواه آن سرمایه مال باشد یا نوشته‌های علمی. در مثل می‌گویند: «آتش به زندگی ات نیفتد».

اما خواب چگونه اندک آن فراوان است؟ آدمی باید سعی کند برای خود بهانه‌ای درست کند تا کم‌تر بخوابد. کسی که خواب او را فرا گرفته است می‌تواند از خانه بیرون آید یا دوش بگیرد یا کاری متنوع انجام دهد یا خود را جابه‌جا کند تا خواب از وی دور شود. اگر کسی به محض این‌که خوابش گرفت دراز بکشد، سستی پیدا می‌کند و در جوانی پیر می‌شود.

۱. الخصال، ص ۲۳۸.



پدران و مادران ما در گذشته بیش از صد سال عمری با نشاط داشته‌اند؛ چرا که آنان کم خواب بوده‌اند و سحر به بیابان می‌رفتند و شب را زود می‌خوابیدند و آلودگی صوتی خودروها و رادیو و تلویزیون نیز نداشته‌اند و هیجان فیلم و سریال در وجود آنان ریخته نمی‌شد و کسی مردم را فریب نمی‌داد و به آنان حيله نمی‌زد و آبرو و حیثیت هم‌دیگر را حفظ می‌کردند. انسان باید سعی کند خواب خود را بخش بخش کند و به صورت حرفه‌ای با آن برخورد کند تا خواب وی فراوان نباشد. کسانی که زیاد می‌خوابند مشکل روحی و روانی پیدا می‌کنند، به‌ویژه کسانی که سنی از آنان گذشته است.

فراوان بودن اندک دشمنی، آتش و بیماری امری محسوس است، اما برای خواب نیاز به توضیح دارد؛ زیرا خواب بر هر کسی لنگر انداخته است و کسی را رها نمی‌کند.

باید دانست این شب است که منبع فیوضات رحمانی است و شب است که به عبادت اختصاص داده شده است و عبادت شب، بلکه صرف بیداری در شب در این رابطه با عبادت روز به هیچ وجه قابل مقایسه نیست و خداوند می‌خواهد بنده در شب بیدار باشد و احیا و بیدار بودن شب است که مهم است؛ هرچند در آن عبادتی نباشد. انسانی که بیدار است زنده است و انسانی که به خواب می‌رود مرده است: «النَّوْمُ أَخِ الْمَوْتِ»؛ خواب برادر مرگ است. مرگ نیمه‌ی آشکار مرگ و مردن است و کسی که می‌خوابد گویی خود را به راحتی به دست مرگ سپرده است؛ خواه جوان، سالم و قوی باشد یا پیر، بیمار و ضعیف. کسی که درد دارد راحت نمی‌خوابد و در شب است که دردها به سراغ آدمی می‌آید، همین‌طور است کسی که دشمن دارد و نیز اگر آتش در خانه‌ی کسی بیفتد

خواب از او گرفته می‌شود اما کسی که خواب بر پیکر وی می‌افتد باید چه کند؟ کسی که پا به سن می‌گذارد وضع بدتری از نوجوانان و جوانان دارد و غذا خوردن همان و خواب به سراغ وی آمدن همان.

انسان باید قدری به خود زحمت دهد و با خواب خود مبارزه کند. کمی قدم بزند، صورت خود را بشوید، از خانه بیرون رود، دوش بگیرد. ما بیش از سی سال پیش وقتی می‌خواستیم مطالعه کنیم، برای هر ساعتی و در هر گوشه‌ای از خانه، یک کار می‌گذاشتیم و همین‌طور شیفت به شیفت شروع می‌کردیم تا تمام شب را بیدار باشیم. همه‌ی شب‌ها برای ما روز بود. بعضی از بزرگان نیز وقتی خواب می‌خواست بر آنان غلبه کند زیلویی که بر آن می‌خوابیدند را کنار می‌زدند تا پای آن‌ها به زمین بخورد و سرمای آن مانع خوابیدن آنان شود. یکی از اعظم می‌گفت شب‌ها که مطالعه می‌کردم، چراغ گردسوزی نزدیک ریشم می‌گذاشتم تا اگر خوابم برد ریشم بسوزد و بیدار بمانم و مزاج من بداند که با او شوخی نمی‌کنم. این‌که می‌گویند هشت ساعت خواب، هشت ساعت خوراک، هشت ساعت عبادت، اشتباه است و چنین نمی‌باشد و باید خواب را به کم‌ترین میزان ممکن رساند. کسی نیز نمی‌تواند هشت ساعت در روز عبادت داشته باشد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^(۱). قرآن کریم نمی‌فرماید بخواب، مگر اندکی، بلکه می‌فرماید: بایست مگر اندکی از شب را. هم‌چنین نمی‌فرماید بیدار باش، بلکه می‌فرماید: بایست، قیام کن، کاری درست و حساب شده انجام بده؛ چرا که شب‌ها سراسر پر برکت است. جمله‌ای که در این‌جا بیان می‌کنیم و بسیار مهم است این است که اگر فرصت کردید به تمام ایران و شهرهای مذهبی مانند مکه و مدینه بروید،

شب‌های هیچ شهری مانند شب‌های قم نمی‌شود، حتی شب‌های مکه و مدینه نیز اعتبار شب‌های قم را ندارد. مردم از شب‌های قم غافل هستند و اگر شما بخواهید چیزی به ارزش شب قم در قم و غیر آن پیدا کنید نمی‌توانید. البته حضرت معصومه علیها السلام و حوزه علمی قم جداست، ولی امتیاز درجه یک قم شب آن است به خلاف روزهای آن که ارزش چندانی ندارد. کسانی که شب را در قم می‌گذرانند و از شب آن بی‌خبر هستند خیلی مشکل دارند. در روز، قم چیزی جز یک روستا نیست؛ زیرا در قم نه کاسبی است و نه راه درآمد معتبری اما این شب قم است که خیلی ارزشمند است و خداوند نیز به این اعتبار حوزه علمی را در قم قرار داده است. گفته نشود: این مرحوم شیخ عبدالکریم حایری بود که حوزه علمی را در این جا قرار داده است. او با آن همه بزرگی، کوچک‌تر از این است که حوزه علمی را که صاحب آن حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است در جایی قرار دهد، بلکه این مکان که عَشُّ آل نبی و اطراف گاه اولیاست، پذیرای حوزه است و خداوند بر او منت گذاشت و این برکت را به دست ایشان جاری ساخت؛ چرا که حاج شیخ مردی باصفا و با صداقت بوده و خداوند بر او منت گذاشت و این لطف را به اسم ایشان تمام کرد. در آینده نیز هیچ‌گاه روز قم رونق پیدا نخواهد کرد و شب آن است که برای همیشه مهم است و کسانی که می‌خواهند در سیر و سلوک معنوی رشد و حرکت کنند و صفا و معنویت بیابند یا حتی دنیا را به چنگ آورند باید مواظب شب‌های قم باشند. در قم غیر از شب‌ها چیزی عظمت ندارد و البته بعضی از مکان‌های آن استثنایی است که شناسایی آن نیز چندان راحت نیست و این مکان‌ها را باید در شب شناخت و کارروز نیست. در روز تمامی زمین‌های قم یک رنگ است و در

شب است که هر بخشی از زمین‌های قم به رنگی است و تفاوت خود را نشان می‌دهد. خداوند به انسان توفیق دهد با شب‌های قم انس پیدا نماید و آن را به خواب و غفلت نگذراند.

هیچ دشمنی مانند خواب نمی‌تواند انسان را به زمین بزند؛ به‌ویژه خواب شب که باید آن را با تمرین و به مرور زمان کم نمود. خواب را نمی‌شود به صورت ناگهانی کم کرد. در ابتدا باید برخاست و سر را در شب بالا برد و رو به آسمان گرفت و فقط دقایقی به آسمان نگریست؛ اگرچه چیزی جز ابریا تاریکی دیده نشود. به مرور زمان باید بر این تمرین مداومت داشت تا اندک اندک خیرات و کمالات شب خود را نشان دهد و آدمی نصیب خود از آن را برگیرد! اگر کسی فقط چشم به آسمان بدوزد، از برکات آن بی‌نصیب نمی‌ماند.

سومین چیزی که اندک آن بسیار است، بیماری است. گاه دندان دردی می‌تواند رستمی را بر زمین بزند. کسی با کمردردی عیش و آسایش خود را از دست می‌دهد. درد اگر وارد بدن شود تفاوتی ندارد کدام ناحیه‌ی بدن را آسیب رساند، و به هر حال به مشاعر و قوه‌ی فهم آدمی نیز آسیب می‌رساند. باید با رعایت مسایل بهداشتی و ورزش کوشید تا هرچه کم‌تر بیمار شد و دست‌کم به بیماری‌های سخت دچار نگردید.

چهارمین چیزی که اندک آن فراوان است و توان مضاعفی برای نابودی آدمی دارد دشمنی است. دعوایی که به دشمنی بینجامد، با هر بهانه‌ای که باشد، اندک آن نیز زیاد است؛ چرا که هم ضعف اعصاب و پریشانی خاطر می‌آورد و هم اگر روحیه‌ی انتقام در کسی باشد هم آسیب و زیان وارد می‌آورد و هم بیماری را به جان او می‌اندازد.

روایت ﴿ ۵۴ ﴾

تمامی دانش بشری

«حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد الأصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن سفیان بن عیینة قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: وجدت علم الناس كلهم في أربع: أولها، أن تعرف ربك، والثاني، أن تعرف ما صنع بك، والثالث، أن تعرف ما أراد منك، والرابع، أن تعرف ما يخرجك من دينك»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می فرماید: تمامی دانش مردم را در چهار چیز یافتیم: یکی آن که رب و پروردگار خود را بشناسی، و دوم آن که بدانی او با تو چه کرده، و سوم آن که بدانی از تو چه می خواهد و آخر آن که بدانی چه چیزی تو را از دین خارج می سازد.

بیان: این روایت برای عالمان دینی و دانش طلبان بسیار اهمیت دارد. امام عليه السلام می فرماید تمامی علم بشر بر چهار بخش است. باید دانست علم حقیقتی نوری و مجرد است که در باطن انسان جای دارد و با معلومات و آموخته های تقلیدی که انسان آن را به خود وارد می آورد و به حافظه می سپرد و محفوظات او دانسته می شود متفاوت است. علم مانند چشمه ای است که از دل آدمی بیرون می زند و معلومات مانند حوض و استخر است که باید آب را به داخل آن وارد آورد. علم بر دلی وارد می شود که قفل نباشد. گفته می شود:

خدا گر ز حکمت ببندد دری ز لطفش گشاید در دیگری

۱. الخصال، ص ۲۳۹.



در حالی که ممکن است این‌گونه گفته شود:

خداگرز حکمت ببندد دری زلطفش زند قفل محکم‌تری

انسان باید ببیند خداوند چه مقدار به او لطف و کرم نموده است. بزرگوار و ارسته‌ای بود که آب از گلوی او پایین نمی‌رفت و وقتی می‌خواست چایی بخورد به خود فشار زیادی می‌آورد و خیلی برای او سخت بود. او می‌گفت: الهی شکر، بنده‌هایت هر چه می‌خواهند بخورند، می‌خورند. خدایا تو رزق من قرار نداده‌ای که بتوانم چیزی بخورم. او چنین حالتی داشت و شکرگزار درگاه الهی بود. ما باید بفهمیم خداوند چه لطف‌هایی به ما کرده است. درست است خرده‌های آن را نمی‌شود حساب کرد، ولی دست کم باید به درشت‌های آن توجه داشت. بعضی هزاران هزار لطف خدا را نمی‌بینند، و تنها نعمتی که از آنان گرفته شده است را می‌بینند و ناشکری می‌کنند. خداوند صنعت کار است و انسان را که آفرید به خود تبریک گفت و فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^(۱)؛ خداوند انسان را که آفرید گویی خود نیز از این آفریده لذت برد و کار خود را تحسین نمود! تحسینی که برای آفرینش فرشتگان و جن به خود نداشت.

انسان باید بداند خداوند با او چه کرده و چه نظامی را در او تعبیه نموده و آفرینش جسم و جان او چگونه بوده و چه اقتضایی را دارد و بفهمد خداوند از او چه می‌خواهد و برای چه این کارها را با او کرده و چرا این همه لطف به او کرده است؟ خداوند از هر کسی چیزی می‌خواهد. اگر کسی علم دارد باید بخل نکند و آن را به دیگران بدهد، اگر کسی قدرت دارد باید به دیگران کمک کند. باید دید خداوند نخست به او چه چیزی داده و بعد ببیند خداوند از او چه چیزی می‌خواهد. کسی که کاسب است باید مشتریان خود را راضی نگاه دارد. هر انسانی باید با خود بگوید: من

چه کنم تا خداوند از من راضی شود؟ کسی که هشتاد سال سن دارد، خداوند از او چه می‌خواهد؟ او می‌تواند برای بندگان خدا دعا و استغفار کند یا با محاسن سفید خود برای مردمان به درگاه خدا شفاعت کند، کسانی که سالم هستند باید برای مردم دعا نمایند. کسی که دست و زبان وی می‌لرزد، و با دلی سوخته دعا می‌کند، دعای وی مستجاب است. شخصی که نیت صافی دارد، اگر به اندازه‌ی کاهی نیز عمل داشته باشد، خداوند عمل او را به اندازه‌ی کوهی می‌خرد، ولی اگر نیت صاف نباشد ساخت هزار مسجد نیز سودی ندارد. آنچه مهم است صفای دل و صافی آن است.

بخش چهارم، دانش آن است که آدمی بفهمد چه چیزی ما را از دین جدا می‌کند؛ گاهی کسی پوزخندی به بنده‌ای گناه‌کار می‌زند و خداوند اشک را از او می‌گیرد. خداوند نسبت به تمامی بندگان حتی گناه‌کاران مهربان‌تر از پدر و مادر است و نسبت به آنان غیرت دارد. نباید دلی را رنجاند و یا دلی را سوزاند و خوبی خود را به رخ کسی کشید که چنین چیزهایی انسان را از دین خارج می‌کند.

پس تمامی علم در این چهار بخش است و غیر از آن علم نیست، بلکه معلومات است؛ خواه عالم دینی باشد یا پزشک، دکتر یا پروفیسور تجربی: نخست آن‌که انسان خدای خود را بشناسد، دوم این‌که ببیند خداوند برای او چه کار کرده است، سوم آن‌که بداند خداوند از او چه می‌خواهد و چهارم این‌که اگر لب بام ایستاده است خیال نکند همیشه بالاست؛ زیرا ممکن است لیز بخورد و پایین بیفتد. انسان باید مال، علم یا خوبی خود را به رخ کسی نکشد که در این صورت از آن بالا به پایین سقوط می‌کند. ان‌شاء الله آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ما را از مشکلات حفظ بفرماید.

روایت ﴿ ۵۵ ﴾

تعادل و میانه‌روی

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ القصدَ أمرٌ يحبُّه الله عزَّ وجلَّ، وإنَّ السرفَ أمرٌ يبغضه الله حتى طرحك النواة فأنَّها تصلح لشيءٍ و حتى صبك فضل شرابك»^(۱).

- امام صادق عليه السلام می‌فرماید: همانا میانه‌روی و اقتصاد امری است که خداوند آن را دوست می‌دارد، و اسراف، چیزی است که خداوند آن را دشمن دارد. حتی اگر خرمایی می‌خوری، هسته‌ی آن را دور مینداز که قابل استفاده است و حتی نیم‌خورده‌ی آب خود را بر زمین مریز.

بیان: همان‌طور که ما به ایمان و آخرت بهای بسیار می‌دهیم، باید به نظافت و نیز آبادانی دنیای خویش نیز اهتمام داشته باشیم. کسی که دنیای آبادی ندارد و در دنیا فاقد سلامت است نمی‌تواند در آخرت دارای سعادت باشد. ما همان‌طور که به معراج و بر شدن به آسمان‌ها و به قیامت توجه داریم باید مظاهر تمدن دنیای امروز را شناخته باشیم و چنین نباشد که اشغال‌های خود را در کوچه و خیابان بریزیم و زیست محیط خود را آلوده نماییم و مرد باید بدنی نظیف داشته باشد تا همسر وی از او آزرده نگردد. این روایت نیز یکی از آموزه‌های دینی است که بر آبادی دنیا تأکید

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۱۰.



دارد و گوشه‌ای از زندگی صحیح را به نمایش می‌گذارد و توصیه می‌نماید در زندگی دنیوی خود اقتصاد و میانه روی داشته باشید. زندگی را در سطح متوسط و نرمال بالانس نمایید. تمامی چهره‌های زندگی اعم از امور عملی، گفتاری و فکری باید از افراط و تفریط به دور باشد و آدمی خود با تعادلی که دارد میزان باشد. هم در مال باید اقتصاد داشت و هم در عمر. کسی که زندگی متوسط و میانه‌ای دارد شعار بدبختی و فلاکت نمی‌دهد و فقر را برای خود فخر نمی‌شمرد. پستی و گدایی نباید در روح هیچ مسلمانی باشد. متأسفانه برخی از افراد کزاندیش گاه بیچارگی را به اولیای معصومین علیهم‌السلام هم نسبت می‌دهند. اقتصاد یعنی حتی در سخن گفتن نیز باید اندازه را نگاه داشت و به میزان و معیار سخن گفت و همواره شاخص بود.

نقطه‌ی مخالف اقتصاد، اسراف و زیاده‌روی است که خداوند آن را دشمن دارد. حضرت امام صادق علیه‌السلام دو نمونه را بیان می‌کند تا برخی از موارد اسراف را به صورت کاربردی نشان دهند. ایشان می‌فرمایند: اگر خرما می‌خوری، هسته‌ی آن را دور مینداز که می‌توان از آن استفاده نمود. البته حضرت علیه‌السلام نحوه‌ی استفاده‌ی آن را توضیح نمی‌دهند اما می‌توان هم آن را کاشت و هم آن را آسیاب نمود و از آرد آن استفاده‌ی دارویی یا کاربردی‌های دیگری داشت. در زمان جنگ، حضرت امام خمینی ره استفاده‌ی بهینه از هر چیزی را تأکید داشتند و حتی گاهی به مزاح می‌فرمودند در گلدان‌های خود سیب‌زمینی بکارید. به طور کلی آدمی که می‌خورد و استفاده می‌کند باید تولید هم داشته باشد. کسی که حتی یک



هسته‌ی خرما می‌خورد باید دست‌کم هسته‌ی آن را بکارد تا نهالی از آن سر بر آورد یا زمانی که آب می‌نوشید و ته ظرف شما مقداری آب باقی می‌ماند، در این صورت باید آب را نگاه داشت و آن را پای گل یا گیاهی ریخت و یا استفاده‌ای دیگر از آن داشت. وقتی در نوشیدن آب بر دوری از اسراف چنین تأکید می‌شود در گرفتن وضو یا ساختن غسل باید دقت بیشتری داشت و آب را که مایه‌ی حیات است و با هزینه‌های گرانی به دست ما می‌رسد اسراف ننمود و آن را هدر نداد.

ما برای رسیدن به سعادت در آخرت باید در زندگی دنیوی خود به سلامت زندگی کنیم و برای آبادانی آن تلاش نماییم و مظاهر تمدن را با خود داشته باشیم. کسی که نمی‌تواند دنیای خود را پیدا کند، به آخرت هم که نتیجه‌ی آن است راه نمی‌یابد؛ به این معنا که آخرتی فیروز و سعادت‌مند ندارد.

اما نکته‌ی آخر این که مسجد باید بی‌آلایش اما تمیز باشد؛ به‌گونه‌ای که بتوان در آن را بر روی مؤمنان باز گذاشت و چنین نباشد که از ترس دزدیده شدن آلیه‌های آن، درهای آن را قفل بزنند. مسجد باید بی‌آلایش اما تمیز باشد به‌گونه‌ای که هر کسی آن را از خانه‌ی خود باصفا تر ببیند و از آن خوشایند داشته باشد تا لحظاتی که نمازگزاران در آن هستند از خانه‌ی خدا لذت ببرند.

